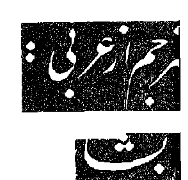
د اطلاعاتو او کلتور وزارت

بیهقی کتاب خپرولو مؤسسه

# ندای سید جمال الدین افغانی

د سید جمال الدین افغانی د نړیوالې غونډې
د ده د اتیایم تلین په ویاړ
کابل ۱۳۵۵ ش





# ندای سید جمال الدین افغانی

اثر

محمود ابوریه

مترجم از عربی :

بشار

به مناسبت هشتادمین سال وفات سید جمال الدین افغانی

مؤسسه انتشارات بیهقی

حوت ۱۳۵۵

ندائی که شرق را از خواب برانگیخت

ندائی که شرق را از حقوق و واجبات آن آگاه نمود ،

تاسر بلند زنده باشد .

ای شرق ! ای شرق !

همه خرد و دماغ خـویش را بکار انداختم

تابیماری ترا بشناسم ،

وراه در مان کردن آ نـــرا دریابم .

« جمال الدین افغانی »

انگیزه های این نداها را

از مقاله‌ها ونظریات سید

دریافته و نگاشتم .

محمو د (انوریه)

نوت:

پورتریت روی جلد: تمثال سیدجمال‌الدین‌افغانی که استاد مرحوم عبدالغفور برشنا ترسیم کرده است .



این عکس راسید افغانی به برهان الدین بلخی یادگار داده است .

تذکار

## بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر

باسپری شدن (۸۰)سال ازوفات علامه سید جمال‌الدین افغانی در طول این مدت مطالعات مختلف در باره زندگی وافکاروی‌و تاثیراندیشه‌هایش برسیرافکار در جهان اسلامی صورت گرفته است .

پیشاهنگ این مطالعات، دوست‌و تلمیذسید شیخ محمد عبده‌عالم معروف میباشد که بمقام مفتی مصررسید . همچنان محمد رشیدرضا به‌پیروی وی تفسیر مشهور (المنار) را برقرآن کریم تاءلیف کرد .

درجمله کتابهاورسایل متعدد که درطول «۸۰» سال بطور خاص درباره سیدجمال الدین افغانی «ویادرباره یک موضوع عام‌ویا مطالب مشخص دربعضی فصل هاراجع‌به علامهٔ افغانی»تحریر شده است آثار استاد مرحوم مصری محمود ابو ریه مقام عمده دارد .

توانائی استاد ابوریه درخلاصه ساختن‌مطالب، وجمع کردن نتایج تحلیل و مطالعات‌طویل، در متن های کوتاه‌وروشن به‌علاقه‌مندان آثار عربی معلوم‌است .

بهمین‌سبب است که بمناسبت مجلس‌بزرگداشت‌علامهٔ سیدجمال الدین افغانی «در حوت ۱۳۵۵ مطابق‌مارچ ۱۹۷۷» چاپ‌ونشر ترجمهٔاین اثرعمده بزبان‌دری‌سورد

## پیشگفتار مترجم

خواننده گرامی!

این کتاب که در دسترس شما قرار میگیرد، ترجمهٔ اثر فکری و قلمی استاد مرحوم محمود ابوریه دانشمند ونویسنده توانا و شهیر کشور برادر ما جمهوریت عربی مصر است که بزبان عربی راجع بزادگاه، نسب، ملیت، شخصیت، و زندگی، خاطرات، مقاصد، اقوال ومبارزات سیاسی ومواقف و نظریات اجتماعی سید جمال الدین افغانی نگاشته شده است.

مؤلف باساس ارادتمندی خود که بمنظور احترام از شخصیت بزرگ این فرزند نامور افغان وقهرمان آزادی، وتقدیر از فداکاریها ومبارزات سیاسی وخدمات برجسته وفراموش ناشدنی این حکیم وفیلسوف و نابغه شرق زبده و مجمل مطالعات چند ین ساله خود را بحیث رهنما برای علاقمندان مکتب فکری وسیاسی ومبارزانی سید به صفحات تاریخ بطور یادگار سپرده البته هر مسلمان وهر فرزند افغان درباره مجهودات فکري وقلمی آن مؤلف مرحوم از ملت مصر صمیمانه اظهار امتنان ومهربانی پروردگار پاک را بروان او نیاز می کنند تاریخ شاهد وگواه است که عصر سید یکی از پر اشوب ترین عصرها بود زیرا درین عصر استعمار در کشورهای شرقی دیو اسا بسلطه وقدرت تسلط جویانهٔ خود در متصرفات و مستملکات اهل آن غاصبانه تصرف میکرد، و مصالح و حقوق حیاتی آنها را فدای اغراض خود میگردانید. همان بود که سید مبارزو منجی شرق بهمه

تجویز امد تا هموطنان سید ازاثر علمی یکی از زبده ترین جمال الدین شناسان مستفید شوند.
شیوه خاص استاد محمد ابوریه آنست که رسائل ومقالات متعدد را دطور فشرده خلاصه میکند

شاعلی بشار در ترجمهٔ این اثر عمده استاد مرحوم ابوریه دقت زیاد بخرج داده و با رعایت شیوه امانت داری کوشیده است تا صحت ترجمه فدای پیمان لفظی نگردد وهم در پاورقی بعضی مطالب را روشن ساخته است .

امیدواریم این اثر برای آشنا ساختن روشنفگران و همه علاقمندان به کیفیت زندگانی وافکار سید جمال الدین افغانی ، در دوران رژیم جمهوری سودمند باشند .

حوت ۱۳۵۵

پوهاند دکتور « نوین »
وزیر اطلاعات و کلتور

ناگوار پروانمیکرد. وبانچه که با اسلام سازگار نمی‌بود ومعارض قرآن وسنت نبی بود، باایمان قوی وعزم راسخ مبارزه می‌نمود. ودر راه اهداف خود همه سختیها و هرگونه ناملایمات را متحمل می‌شد ومانند کوه استواری ومتانت نشان میداد وچون آرزو بش بازگشت مسلمانان بر اصل حقیقت دین وروحیهٔ قرآن واتحاد مسلمانان واعاده وتجدید مجد وعظمت اسلام، ونجات از دسایس واغراض سوء استعمارگران ودشمنان بود درراه دعوت وتبلیغ وبرآوردن اهداف ومقاصد خود از هیچ قوه وقدرت مخالف، خوف نداشت بلکه مانند سرژیان برسیاستها واغراض سوم دشمنان حملهٔ هولناك مینمود. همچنان جانب مقابل خود را هر که می‌بود به نیروی بیان وسخنان رسای خود تحت تاثیر می‌آورد، ودردلش نفوذ میکرد.

همین عظمت وقدسیت واجب تبلیغی واصلاحیش بود که در حیات خود مجرد زیست. دنبال اولا دنرفت. خانه وثروت پیدانکرد بلکه ازتمام دلبستگی های دنیا چشم پوشید، وفدا کار یهانمود. تحت تاثیر هوسها ی نفسانی قرار نگرفت. معلوم است مفهوم عدم ازدواج سید دامن رهبانیت نبود. ونه اینکه مانند شوپنهاور زن رابنظر خوب نمیدید بلکه بمقام وحیثیت زن احترام میگذاشت. وموجودیت وواجبات زن را مورد اهمیت وارزش بسزای قرار میداد. وازحقوقش دفاع میکرد.

ولی غرض سید از عدم ازدواجش این بود تاجهان اسلام راخصوصاً کشورهای اسلامی شرق را از بلا ها، آفات وگزند ها ی استعمار ظالم نجات دهد. ومسلمانان را بسوی عوامل وراه های قوت، ارتقاء وپیشرفت سوق دهد. ودر هرجا با طمینان خاطر با استعمار پنجه دهد. و مقاصد شوم ومساعی شر آنرا خنثی سازد. و در هر کشور اسلامی بذر جنبش وحریت طلبی را بپاشاند. ودر بین مسلمانان روحیه اتحاد وهمبستگی ونظام اجتماعی برادری وبرابری وثقافت اسلامی رونق یابد. و

علائقها و دردهای شرقیان متوجه گردید، و باصلاحات فکر و طرز زندگی شرقیان قیام ورزید.
ولی اولتر از همه عشق و علاقه مفرط بزادگاه خود افغانستان و موضوعات و مصالح آن
نشان داده و گفته است:

«افغانستان اولین زمینی ست که بدنم با خاک آن تماس کرده است.»

سید علاقه خود را به همه جهان اسلام و کشور های شرق و مسائل و احوال آن
متوجه ساخته، و تمام قوای دماغی خود را برای تشخیص بیماری‌ها و علالتهای شرق
بکار برده، و در راه درمان و علاج آن سعی ورزیده و درک نموده که سبب همهٔ
درد ها و ناراحتیها و سلب سیادت و حاکمیت اختلاف آرا، تفرقه و نفاق و آشفتگی‌ها و
دوری و انحراف از اصل حقیقت دینی، و روحیه مبادی و تعلیمات قرآن و پیروی از اوهام
وخرافات و تقلید کورکورانه از عقائد و افکار و عادات فاسد بیگانگان، و ترک عوامل
قوت و ارتقا و پیشرفت و فهم ناقص درباره سعی واقعی توکل و قضا و قدر می‌باشد.

سید در مقابل مردم حسود و بدبین و صاحبان مشربهای گونا گون، نادانان، دریوزه گران،
لاشخوران و دون همتان که از حقیقت اسلام و روحیه قرآن دور بودند، باد های شدید
آشوبهای استعمارگران آنها را پهلو به پهلو منقلب میساخت، و موجودیت آنها را خفیف
و متزلزل گردانیده بود از ثبات و استقامت کار میگرفت. و با براهین مقنعه و دلایل
ساطع با نتشارات زهرآگین و اتهامات بی‌جای دشمنان و مخالفان جواب میداد. و اینگونه
تعرضات در نزد عارفان حق و زنده دلان از شخصیت و عزم و اراده سید نمی‌کاست.
و در پیشرویش دروازه های نومیدی را باز کرده نمیتوانست بلکه بمقام بزرگ
وارجمندش روز بروز بلند میشد. و در دلهای اشخاص حقشناس و واقعبین جا میگرفت.
افکار و گفتارش مورد تقدیر و تعمیل قرار میگرفت.

سید در راه مبارزه و دفاع از حریم پاک دین و حقوق ملتهای شرقی از پیش آمد های

سید از فوائد علمی واجتماعی خالی نبود . سید سرامهاوا هداف خود را با کلمات فصیح و عبارات رسا آشکارسی نمود . و باهر کس با ندازهٔ استعداد و فهمش سخن میگفت . و مباحثه میکرد . ودر موضوعی که پرسیده می شد بصورت نیکو و قناعت بخش جواب میداد . ونقاط تاریک ومواضع مشکل را روشن می ساخت . وبحیث خطیب زبر دست وتوانا عرض وجود میکرد . همین حقیقت است که سید زغلول وسائر پیشوایان وقهر مانانوراد مردان مصر افتخار میگردند که ایشان در خطابه های خود پیرو سید بودند.

باید گفت : سید بهمه هدفهای سیاسی واجتماعی خود نائل نشد .وتالیفات زیاد نگذاشت زیرا عصرش پر آشوب ترین عصرها ودرآن برای طبع ونشراند یشه ها وخاطراتش زمینه یمساعد نبود . هر چه بود توسط خطابه هاوانعقاد مجالس تفهیم می شد .ولی باوجود اینهمه باید متذکر شد که این مصلح بزرگ علاوه برمجله (العروة الوثقی) و مجله (ضیاءالخافقین) صاحب کتاب(تتمة البیان فی تاریخ الافغان) که مرحوم عبد القادر مغربی این کتا برا وثیقه زندهٔ افغانیت سید وعمیق ترین اثر درسیاستش دانسته‌می باشد .

دیگر رساله (رد بر نیچریان) است که از فکر و دماغ سید تراوش کرده ، و مذهب نیچریه(دهریه )را ازاساس آن بادلائل قوی ریشه کن ساخته، ونظریات نیچریان را رد نموده است .

سید نیز مجموعه ئی از مقالات دری وعربی از خود بهٔ یادگار گذاشته است که اینهمه در نفسهای پژمرده وخوابیده وغافل روح زندگانی وبیداری دمیده وملت های شرق میانه و مسلمانان از آن بهره مند ومستفید گردیده اند .

ادیب اسحق دمشقی یکی از تربیت یافته گان مکتب فکري وسیاسی سید جمال الدین

مسلمانان زمام امور خودرابدست خودگیرند .وخود را صاحبان نفوذ وقدرت، اختیار و حاکمیت ، دین ودولت گردانید . وقوت مادی ومعنوی وسعادت دنیوی وآخروی را نائل شوند .

دیگر بهترین مثال عدم دلبستگی سید بحظوط دنیوی واغراض نفسانی اینست: وقتیکه خدیو توفیق پادشاه مصر باساس دسائس یک گروه از مفسدین ومغرضین به تبعید واخراج سید از مصر حکم نمود. و بجبر واکراه توسط قطار آهن به سویز انتقال داده می شد دراثنای راه قنصل ایران ویکعده ازشاگردان و علاقمندانش با وی ملاقات نمودند و به وی صد دینار تقدیم نمودند ولی سید با همه تنگدستی ها واحتیاجات ازاخذ هدیه شان ابا ورزید واین سخن تاریخی خود را بآنان گفت :

**مال خود را نگاه دارید. زیرا شما بآن محتاج ترا ید . شیر هر جا که رود شکار خودرا پیدا میکند**

دیگر اینکه وقتی که انگلیسها درسودان انقلاب مهدی را برای مصالح خود خطر بزرگ تشخیص کرد نداز سید خواهش نمودند تا از طرف انگلیسها حکومت سودان را متقبل شود ، وشعلهٔ انقلاب را خاموش سازد . سید بکمال جرأت ومتانت چنین جواب سید هد و میگوید :

**عجیب ماموریتست که تو سط آن درسیاست و ، بعد آن حماقت است اجازه دهید ای جناب لورد. من شما را می پرسم که ایا شما مالک سودان اید تا آنکه مرا بحیث حاکم خود بر سودان مقرر نما ئید؟ ».**

---

سید برای بیداری مردم به دائر نمودن حلقات تدریس ،انعقاد مجالس ونشرات وخطابه ها می پرداخت . ومردم را از واجبات وحقوق حیاتی وتاریخی شان آگاه می نمود . وآنها را مجذ وب سخنان حکیمانه وگیرای خود می ساخت. مجالس

سید اساس خودیها را که روح مبارزه با استعمار واستثمارگران است در دلها بنیانگذاری کرد. و افکار و مبارزاتش سبب بیداری شرقیان گردید. سید بناء بر قاعده (**الفضل للمبتدی ولو احسن المقتدی**) صاحب فضل دانسته می شود. وشخصیت بزرگ او قابل احترام، و تاریخ زندگی قابل حفاظت، و گفتار ها و توصیه های بس قیمت او قابل قبول و پیروی می باشد.

سید با مبارزات دوامدار و خستگی نا پذیر خود مسلمانان را از خواب غفلت به بیداری، از اوهام و خرافات باصل حقیقت و ماهیت دین، از تفرقه و خود خواهی به اتحاد و همبستگی، از رکود و تنبلی به کار و فعالیت، از ضعف به قوت، از انحطاط باعتلاء، از محکومیت به حاکمیت، از ذلت به عزت، ازبزدلی به دلیری، از نومیدی باامیدواری، ازبی بند وباری وتقلید کورکورانه بیگانگان به تربیه اسلامی، از ارتجاع وتقهقر به تجدد و پیشرفت، از افراط وتفریط باعتدال ومیانه روی دعوت نمود. ودر زندگی مسلمانان تحول مثبت وثمر بخش را بمیان آورد. و آنها را بحقوق و واجبات شان ملتفت ساخت.

خلاصه اینکه سرگذشت سید، مبارزه و قهرمانی را به عالی ترین معنی آن، وقدرت تاءثیرش را به کامل ترین صورتش تمثیل میکند.

سید بحیث مصلح، همه درد و دفاع خود را درباره شرق تخصیص داده وهمه علالتها ودرد های شرق را بصورت واقعی درست تشخیص نمود. وهمه راه هاووسائل درمان وعلاج آنرا درك نمود. سید یگانه وسیله درمان و علاج را دین مقدس اسلام خواند. ونادانی وبزدلی و تنبلی و پیروی از اوهام وخرافات را عوامل ضعف و تباهی افراد و جوامع بشری تشخیص کرد.

قرآن قانون جامع و کامل دین مبین اسلام است. این کتاب الهی متکفل همه

وازنو پسندگان مشهور جهان عربی بود که درباره سید در مجله کهن سال و مشهور - الهلال - چاپ قاهره آن وقت نوشته ، در ضمن بیان چگونگی حوادث، جریانات را در مردان ومصلحین و در مقابل آنها از موقف وپیش آمد دیگر انبحث بعمل آورده وچنین متذکر شده :

« بهره بسیاری از فلاسفه این بود که مردم نادان وکوته فکر بانها بکدام مقام وارزش قائل نبود ند چنانکه قدر ومنزلت حکیم بزرگ و خطیب عالی مقام شرق ( سید جمال الدین افغانی ) را نمی شناختند چه او یکی از بزرگان فلاسفه، ویکی ازارکان‌سیاست بود . اما هدفش با نجام نرسید . وکتابی را در این زمینه تالیف ننمود . باوجود اینهمه ارمقامش چیزی کاسته نشد چنانکه می بینیم برزگترین فلاسفه«سقراط» از این جهان چشم پوشید وکتابی از خود بجا دکار نگذاشت . ولی شاگردانش فلسفه او را تدوین کردند . وقرنها پی درپی آراء و خاطرات او را بارب بردند وپخش کردند .

همچنان امید است که از پیروان استاذ جمال الدین افغانی وشاگردان‌او محروم نشویم . وباید مانندآنهابرابر جامعهٔ انسانی کوشش کنیم وبرنهایت‌انصاف مناقب و اوصاف سید را یاد آور شویم وهرگاه خاموش شویم از غفلتی که کرده‌ایم‌مورد باز خواست قرار بیگریم» .

واقعاء او نتوانست به همه آرزو های خود نائل شود اما در پیروان مکتب فکری و سیاسی خود روح زنده وشادابی دماند در دلهای پژمرده و افسرده مسلمانان‌بذرتجدید مجد و عظمت اسلامی را بیفشاند. در نفسهای آنها حس جنبش آزادی‌را تولید کرد. و کشور های اسلامی یکی بعد از دیگری آزاد و مستقل و به ثمرنهالهای غرس شده او کام آزادیخواهان و سعادت‌طلبان را شرین گردانید. پس

افغان وقهرمان راه آزادی باساس برگزاری محافل یادبود شخصیت بزرگ علمی ، ادبی فلسفی ، تاریخی و رادمردان کشور از پالیسی کلتوری دولت جمهوری افغانستان می باشد بمنظور قدردانی ازآن شخصیت بزرگ وخود شودی روان اوتقدیم شد البته هرفرد افغان ازمطالعه مکتب فکری وزندگی این رادمرد تاریخی کشور ما این حقیقت رادرك خواهد نمود که باید همه افراد کشور عزیز در پرتو مبادی دین مقدس اسلام وارزشهای نظام جمهوری تحت قیادت رهبرانقلاب ومؤسس جمهوریت زعیم ملی خویش باساس اتحادوهمبستگی وهم آهنگی ، وروحیه ایثاروخودگذری ، وحفظ مفاخرملی و احترام منافع اجتماعی واحساس مسئولیت مشترك درراه اعتلا مادی و معنوی کشور قدم بگذارندوهر یك درهر ساحه زندگی بهرسویکه ، مصروف کارو عملی است بکمال تقوی،صداقت وامانتداری ، وحس وطندوستی وظیفه خود راانجام دهد . وبنیان شخصیت فردی وموجودیت اجتماعی خود راازامواج متلاطم وطوفانهای شدید اندیشه های فاسدومنحرف واعمال خائنانه ضعیف ومتزلزل نسازد تا همه راه تکامل وپیشرفت اقتصادی اجتماعی و فرهنگی را موفقانه طی کنند وبه سرمنزل سعادت واقعی برسند .

فرزندان افغان فراموش نخواهد کرد وقتی که رهبر ملی ومؤسس جمهوریت ښاغلی محمد داود از طرف نمایندگان ملت دراولین لویه جرگه افغانستان بحیث اولین رئیس جمهور افغانستان باتفاق آراء انتخاب کرده بودند ودر فردای آنروز سه شنبه ۲۶ دلو ۱۳۵۵ درحضور نماینده گان ملت مراسم تحلیف رابجاآوردند به مفهوم دقیق ودرایت کامل خویش ثقلت وسنگینی مسئولیت بزرگ مقام ریاست جمهوری را یادآور شدند ، برای موفقیت خود به خدای بزرگ التجاء نموده وازقاطبه ملت نجیب افغان چنین آرزو کردند :

خوبیهای دوجهانی افراد و جوامع بشری، و از همه علالتها و ناراحتیها نجات بخش می باشد.

سید در باره این کتاب مقدس به مسلمانان چنین توصیه مینمود :

**«کسانی که دوستدار دانش هستند باید در معانی احکام قرآن تدبر و دقت نمایند و مانند پیروان اولیه اش از تعلیمات آن پیروی نمایند»**

بناءلازم است که هر مسلمان خودرا باخلاق قرآن متخلق سازد و به حسن تربیه اولاد خود و اولاد وطن قیام ورزد زیرا زندگی بدون تربیهٔ سالم امکان پذیر واطمینان بخش نیست. و تنها تربیه سالم است که مصدر همه کمالات وخوبیها میشود، وعدم تربیه و بی بندو باری سبب همه زشتی ها و ناراحتیها می باشد.

خوانندهٔ گرامی !

اصل متن این کتاب به عربی بود وحسب توان بشری خود آنرا ازعربی به دری ترجمه نموده ام. ومطالب آنرا درلباس الفاظ وعبارات دری گنجانیده ام. دراین کتاب به تفسیر و بیان مطالب آیات کریمه قرآنی وشرح احادیث نبوی پرداخته وسوروآیات قرآنی ومخرج احادیث نبوی راحتی المقدور نشان داده ام. ونیز بعضی مطالب عمده کتاب بااصل متن عربی وترجمه اش بچاپ رسیده وهم باید گفت که الفاظو مطالبی که درآن کدام اشکال بنظر میرسید، در پاورقی راجع بان توضیحات ومعلومات لازم تقدیم شده است در خاتمه متذکر میشوم.

این کتاب که راجع به شخصیت بزرگ، و فرزندصالح افغان، وآورنده ، روحیه آزادی ، ومحرك چرخ زندگی نوین وبیدار کننـده شرق از خواب غفلت و رکود سید جمال الدین افغانی متعلق می باشد، و ترجمه وطبع آن در پرتو نظام خجسته جمهوری باتمام رسید. واین هدیه معنوی که بمناسبت هشتادمین سالگردوفات این فرزندنامور

# سخنی

## از استاد عبدالرحمن افغی

### در بارهٔ سید

همه ملتهای شرقی یقیناً به نهضت سیاسی و فکری خود مرهون سید جمال الدین افغانی زعیم بزرگ و فیلسوف شهیر می باشد .

شرق تا قرون زیاد و روزگاران ممتد تحت فشار بار سنگین جمود فکری و پسماندگی علمی و محکومیت سیاسی بسر می‌برد. و بخواب عمیق فرو رفته بود. تا آنکه خداوند ، حکیم افغانی (جمال الدین) را برای این منظور مقیض ساخت تا در آن روح بیداری و زندگانی بدمد. و اعلان نمود تا نفسها قیام ورزند و بحرکت آیند. و خردها بیدار گردند و ملتها و جمعیتها بسوی آرادی نگران شوند .

بناء رسالت او به شرق، محرك وباعث نهضت نوین می‌باشد. اگر بخواهیم که در سخن جامعی، فضیلت جمال الدین و غایه رسالت او را که آنرا بسر رسانده بیان کنیم ، پس متذکر می‌شویم که وی در زندگی خود مصلح دینی ، فیلسوف حکیم، و زعیم سیاسی بود. و باین اساس زعامتهای روحی، وفکری وسیاسی را با هم جمع نموده بود، و متحد ساخته بود .

از ناحیهٔ دینی ، وظیفه اصلاح وتجدید را مانند مارتان لوثیر که برای مسیحیت

«برای انجام این مسؤلیت بزرگ وسنگین اتکای من به خدای بزرگ وتوانا وبه معاونت وپشتیبانی فاطبه ملت نجیب افغانستان به همکاری صادقانه وصمیمانه همکاران محترم من وهمه کار کنان و موظفین دولت افغانستان به هر سویه وهر مقام در هر جا ئیکه هستند وبالاخره به فداکاری، ایثاروخود گذری نیرو های انقلاب ملی وتمام فرزندان صدیق ووطن پرست ما خواهد بود.»

به نیکویی درمی یابیم که این کلمات رهبر ملی ما با آنچه درین کتاب می خوانیم توجه احسن وفق می یابد.

(بشار)



امیر شیرعلی خـــان پادشاه افغانستان درعصر سید جمال الدین .

انجام‌داده بسر رسانید . و ملتهای اسلامی را متوجه ساخت تا حقیقت اسلام را درك کنند . وبه مبادی صحیح و چهرهٔ واقعی آن عودت نمایند وازآن‌خرافات واوهام را که سبب تا خرو پسمانی مسلمانان گردیده بزدا یند .

از ناحیهٔ فکری، آن واجبی را انجام داد که باآن‌فلاسفه فکر ، مانند ژان‌ژاك روسو، و مونتسکیو و غیره در اروپا برای آن قیام نمودند . بصیرتها راروشن و افکارابجستجو از حقایق ، و بازآد کردن فکر از قیود وجمود وتقلید متوجه ساخته بودند .

وازنا حیه سیاسی، همتها بیدارو در نفسها روح عزت، کرامت و آزادی‌خواهی بوجود آمد. وتخمهای فعالیتهای ملی در کشور های مختلف شرقی بذرگردید . وبه همچواعمال زعمای نهضتهای سیاسی درغرب امثال و اشنگتن وگاریبالدی‌ومازینی‌و کوشت و غیره قیام ورزیده اند .

کسیکه میخواهد این همه چیزهای‌مهم‌رابا هم گردآرد لازم است توسطآن‌حینیکه ظلمت شدید نادانی و استبداد و تفرقه وعدم یاری ونصرت و پراگندگی خواهشها موجود است به قوت نفسی وفکري و وجدانی بپردازد . وبسوی مراتب‌عبقریت‌شتابان شود . متیقنیم که ملتهای‌شرقی تا اکنون‌نیز هم به قدردانی حقیقی این حکیم شرق نپرداخته اند. و نه حق وفا واعزاز او را بجا آورده اند . البته با گذشت سالها مقام آن بزرگمرد اشکار خواهد گردید .

بسم الله الرحمن الرحیم

درین عصر، شخصی که شرق را از خواب غفلت بیدار ساخته، وحقوق ووجائبش رانشان داده است ـ هرآئینه کسی جز سید جمال الدین فیلسوف وحکیم افغانی نیست.

این موضوع نه محتاج دلیل است ونه کسی را در آن اختلاف.

البته بمنظوراحترام شخصیت وحفظ احسان ونیکوئی این علامه ورادمرد بزرگ لازم است که نام اوبرهرزبان برده شود، ویادش برهردل خطور کند، وتصویرآن در هرجانصب گردد.

این مصلح بزرگ با ایمان وعلم خود، بجرات و جهاد خود، وبشجاعت وثبات خود بمقام رفیع وشامخی رسید ـ که دیگر مصلحین به همچو مقام نرسیده اند متأسفانه باوچیزی رخداد که بامثالش ازمجاهدین نیز رخداده است، وآن نا شناسی و ناسپاسی شرقیهای جامد وخوابیده است. همین روش شرقیها است درباره کسانی که برای شان مصدر خدمت میگردند، و بمقابل آنها کاری می کنند که هرگز این روش در شرق تغییر نخواهد یافت.

این اثرنشرده است که راجع به جمال الدین افغانی صدور یافته و کتابی است که به پهلوی کتاب اول سگذاریم والحمد الله ـ با این کار دین و حق این مرد بزرگ و همه مردم شرق وعرب ، مسلمان وغیرمسلمان را که فرضی ذمه س است اد اکرده خواهیم بود . چیزیکه مرا به نشر ازمیرات جمال الدین تشویق می نماید آنست که این کتاب که اکنون نشر میشود باوجود یکه هشت سال از تألیف آن گذشته است چنان کتابیست که امروز هم بقول وعمل همه مردم شرق را راجع بتمدن قوی و مبارزه آزادی بخش شان مخاطب قرارمیدهد . آری انور حق تا هنوز درهرزمان ومکان همچنان درخشان است .

همچنان یك موضوع دیگر مرا باین وادار می سازد که این مبادی وافکار را درچنین عصری نشر نمایم که در آن روح تمردوتجاوز بر ادیان شیوع یافته، وخطر انحلال اخلاق کریمه قوت گرفته ، مادیت برروحانیت غلبه کرده وسرهابا افکار فاسدومبادی گمراه کننده مملو گشته است ـ باین ضعف دینی و اخلاقی که ملت مسلمان ما با آن مصاب گردیده به حقیقت دین واصل اخلاق تاوقتی بازگشت نمی توان کرد که دعوت صحیح اسلامی بداخل نفسها نفوذ نکند و قناعت نه بخشد .
ما تا هنوز به شخصی احتیاج داریم که بقوت بیان و پیشوائی نیك خود ـ اخلاق حسنه وفضائل عالیه راخوبتر ومطلوب تر دراذهان بنشاند اگر برای سرهائیکه تاریکیهای شك و تردد آنرا پوشانده است شخصی را بیابیم که آنرا بنور یقین مملو، گرداند یا خداوند برای این دلهای زنگ زده از الحاد، شخصی را مکلف سازد که تخم ایمان را درآنها بذر کند هرآئینه این تخم مبارك خواهد روئیدونمو خواهد کرد ومیوه های پاکیزه را ببار خواهد آورد چنان میوه هائیکه نفسهای آرام ومطمئن آنرا در این زندگی ببار می آورد .

این دعوت دینی را باوسعت ساحه وکثرت داعیان آن که بین خود می بینیم که ام اثری بران مرتب نمی شود ونه از ان ـ توقع کدام فائده برده میشود زیرا

احمد شوقی گفته است : (هرچیز در سپهر فراموش میشود بر من دشوار تمام میشود که نام این شخصیت بزرگ در فضای تیرهٔ نسیان، وتاریخش رادستخوش اهمال ببینم . پس حس وانفعال فطري سزاوارم ساخت که مسئولیت ادای حق او را چنانکه فرض ذمهٔ همه مردم مشرق می باشد بدوش گیرم . شکروسپاس سرخدا را که در باره او کتابی بانیت پاك وخالص تهیه نمودم' واین کتاب راجع به تاریخ ورسالتش ازبهترین تألیفاتیست که بمیان آمده است . البته راجع به بیان قدر ومنزلت کتاب همین کافی است که مورخ این عصر استادبزرگ عبدالرحمن الرافعی درمقدمه خوداز آن تذکرداده است، وقدروامتیاز آنرابردیگران ثابت کرده، ودراخیرمقدمه خود چنین یادآور شده است:

امتیاز محمود ابوریه اینست که موصوف در کتاب خود- الی تاریخ جمال الدین- خلاصه آراء ونظریات معاصرین او - سپس ازسوریخینش راجمع کرده است بقسمیکه خواننده دراین کتاب چیزی رامی یابد که در کتب دیگر راجع به جمال الدین نمی یابد وآن عبارت ازتوصیف دقیق شخصیت ، علم و فرهنگ ، رسالت ومبارزه او وتاثیرش درتمدن جدید شرق می باشد .

وقتی که تاریخ یك شخص بزرگ بمنظور توصیف مقام رفیع و اظهار فضایلش برای مردم نشر میشود و نسلهای آینده آنرا میخوانند در آنها حس عظمت او را بوجود می آورد، وروح او را می دمد و برای شان بهترین نمونه اقتداءوپیروی را بوجود می آورد .

پس نه تاریخ او تمام می شود ونه برهان آن بر مردم نور افشانی میکند مگر آنکه تعلیمات ومبادي او که درحقیقت انجیل وقرآن اوست اساس گردانیده شود . برای اینکه فریضهٔ خودرا انجام دهم لازم دانستم که تعلیمات وآثار سیدجمال الدین را در صحیح ترین مراجع جستجونمایم، وحسب انتخاب ازمیوه های آن برچینم زیرا نقل همهٔ آن دریك کتاب بزرگ میسر شده نمیتواند .

حا ذق ضرورت شدید حس میکنیم که این علا لتها را که در این سالهابآن مواجه شده‌ایم ریشه کن سازند وآن امراض مزمن شرقی را که تا هنوز آثارآن درمفاصل وجودما موجود است از بین ببرند .

بخشیدن به نفس ها ودلها از امراض مزمن ودوامدار از جمال الدین افغانی حکیم شرق موفق تر کسی نیست وهمگان برآن تصدیق دارند . تنها همین حکیم وفیلسوف است که زندگی خود را برای بیدارساختن شرق از خواب وقف نمود و تجسم احساسات و قلم خود در ای تداوی ومعالجه امراض وعلا لتهای شرق مجاهدت کرد . ونباید هیچکس این عبارت هیجان آور ومؤثر را که غایه و نصب العین زندگی خود قرارداده ودرطول زندگی خود برعلم وبیرق دست داشته ، خود نقش نموده بود فراموش نخواهد کرد . وآن عبارت اینست :

**«شرق ! شرق ! من آئینه دماغ خود را برای تشخیص مرض شرق ودریافت دوا اختصاص دادم»**

آری: نداهای بلند اوبه شرق که درآنوقت خیلی جذاب وبلیغ بوداسروزهم از قوی‌ترین نداها است که شرق‌را از بادهای شدید انحرافات فکری که اینجاو آنجا خیلی قوی درحرکت است و ادیان وفضائل وآداب آنرا از بین می برد نجات میدهد. این نداها علاوه برآن نداهائی می باشد که بشرق متوجه وشرق‌را ازحقوقی که در زندگی دارد آگاه می سازد تا بروی زمین قوی و معززز ندگی نماید.

باخداوند استخاره نمودم که این کتاب را باین منظوردر اطراف واکناف شرق نشرنمایم که حامل نداهای جمال الدین افغانی باشد وبرای مردم دواء مفیدوعلاج شافی گردد . ونیز امید میکنم که مردم درباره محتویاتش از تدبرکار بگیرند و از آن متابعت نمایند زیرا در آن خیر آنها مضمراست .

برعلاوه‌در این نداها چنان افکار ،مبادی ونظریاتی موجود است که مید نوسط آن بسا مسائل ومشاکل متعدد مهم دینی ،علمی اجتماعی، تاریخی ، و

این دعوت بنابر نداشتن اهداف ومحتویات صحیحی که از اصول دین صادر شده باشد وهمچنان که دارای روحیه اخلاص ویقین نباشد پس همچو دعوت بصورت صحیح و مثمر نشر شده نمیتواند وشعاع آن به پرده های دل نمی رسد بلکه سبب تنفر میگردد وبعقول پاك وخالص راه نمی یابد بلکه احتمال می رود که عکس مطلوب را ببار آرد.

طوریکه میگویند: **طبیب نادان فرستاده مرگ است** .

هرآئینه برای داعی هر دین و مذهب درست نیست که به تبلیغات بپردازد مگر آنکه راجع باصول تبلیغ دارای علم ومعلومات وسیع باشد واین علم ومعلومات در راه تبلیغ برایش یك ملکه ثابت و راسخ گردیده باشد. مثلا بآن اندازه از علوم نفسی واجتماعی بیاموزد که او را برای دریافت راه راست آماده سازد و تبلیغی را که برای مردم مینماید باید بزبان خوب و با سلوب جذاب وگیرنده باشد تا عقول وافکار راتحت تاثیر خود قرار داده بتواند.

باید گفت: داعی وقتی در تبلیغ خود موفق شده میتواند که به دعوت خود ایمان قوی داشته باشد و با داشتن سیرت نیك و کمال فضلیت مقتدای خوب برای مردم گردد.

هرآئینه مسلمانها نسبت با قوال پیغمبر بیشتر با فعال او تمسك میورزیدند وطبق آن عمل میکردند. همین است که خداوند درقرآن کریم از پیغمبر (ص) چنین یاد آور شده:

(**لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة**) (۱) یعنی هرآئینه درتعلیم پیامبر خدا برای شما پیروی نیك است. ضروریست که داعی بهمین صفت باشد زیرا بدون آن شده نمیتواند که بدین دعوت کند ویا براه راست رهنمائی کند اگرچه شهادتنامه های متعدد دبدست داشته والقاب فراوان را کسب کرده باشد. بهمین سبب به اطباء

---

(۱) سوره الاحزاب - آیت - ۲۱ -

ساخته خاموش نشد نادر بارهٔ آن سخنی نگفت وحقیقت آنرا واضح نساخت مدلل کرد که اصل آن اسلامی عادل است نه عربی ظالم .

مادر اینجا آن‌مبادی، افکارو اعتراضی راکه برگزیده های‌ماپران‌شامل می‌باشد ذکر نمیکنیم زیرا همه‌آنرا مطالعه واضح می‌سازد . ما در کتاب اول‌خود راجع به تاریخ سیدجمال‌الدین مفصل بحث نمود یم و از صفاتیکه خداوند ها وعطا کرده و برای شخص دیگر ارزانی ننموده و چیزی‌راکه عنایت خداوندی‌بد وش او انداخته وانسان دیگر طاقت وتوان آنرا ندارد‌صحبت داشته‌ایم .

زیرا او تنها مصلح کشور خود نبود بلکه‌مصلح همهٔ‌شرق‌ومصلح کشورهای همجوار آن بود . پیری جهاد و مبارزه رادر افغانستان ، هند،ایران، مصر، ترکیه‌حتی در روسیه باهتزاز در آورده بودو انقلاب روسیه که حکم قیصری‌واار بین برد نیز از تاثیر جهادو مبارزه اوبود .

اما راهی‌راکه من در انتخاب مواد این کتاب اختیار کرده ام اینست که‌دراول منتخبات‌خود خلاصه (ردبرد هریین ) را گنجانیده ام که‌در آن‌جمال‌الدین باکلمکهای قوی ریشه های الحاد رااز بیخ کشیده وسخنان‌فریبنده‌ماد یین را ضعیف‌و باطل نشان داده استودر دلها اصول عقائد دینی‌را براساس متین ایمان بنیانگذاری کرده‌است.

زیرا ماداسیکه عقیدهٔ دینی دردل استقرار یافت‌وبنورآن‌افکار روشن‌گردیدو به هدایات آن عقول رهنمائی شد هرآینه میوه های‌شیرین و پاکیزه ای‌اخلاق کریمه‌وفضایل عظیمه رابه‌بارمی‌آوردوبراساس‌اخلاق وفضائل پایه های زندگی‌سالم‌ملتها را استقرارمی‌بخشد .

بعدازاین خلاصه که دربارهٔ‌آن بحث‌نمودم، میخواهم که‌آثارجمال‌الدین را بصورت مکمل و یامختصر یادآور شوم بدون اینکه از الفاظ آن‌حرفی کاسته شود مگر تنها از کتاب (خاطرات جمال‌الدین) بعضی از الفاظ را تغییر خواهم دادزیراجمع کنند ه این خاطرات را دریافتم که در روایت کردن عبارات‌سیدباالفاظ اصلیش‌ازغور ودقت

لغوی را که شامل همه ساحات زندگی این عصر است وبرای اهلش مفید استحل کرده است .از محتویات دینی این کتاب اینست که سید باد لائل قوی ثابت نموده که دین اسلام نه با دانش دشمنی دارد ونه با حقایق علمی که در آن عصر وقبل از آن دانشمندان اروپا در بارهٔ آن عیب جوئی کرده بودند ازجمله دانشمندان اروپائی یکی رینان است که در این باره با سید مناقشه کرده است . همچنان سید ثابت نموده که باب اجتهاد که بیش از هزار سال بزرگان مسلمانها آنرا بسته کرده اند مفتوح میباشد ونیز سید نماطی سود این عصر را که خلاف سود زمان جاهلیت خوانده مباح قرار داده، زیرا همه زندگی امروز براین استوار است (۱). وهرسه دین (موسوی، عیسوی و محمدی) را در مبداء وغایه باهم مشترک خوانده است.

سید اولین شخصیست که آزادی فکر واحترام عقل را مطالبه نموده ودر راه تطهیر وصفائی عقیده اسلامی از خرافات واوهام قدم گذاشته

دراین باره شاگرد بزرگش امام محمد عبده گفته است :

او توجه خود رابرای گسیستن ریسمانهای اوهام از پایه های عقول تخصیص داده است ونه توجه او عقول به نشاط آمده و بصیرتها روشن گردیده است واودر همه اوقات اجتماع بامردم سخنان می گفت که عقل را تنویرو عقیده را پاک می ساخت ویا نفس را بامور عالیه سوق میداد ویا فکر رابامور عامه از مصالح کشور ومردم آن بود متوجه می ساخت وگاهی دلگیرواند وهگمن نمی شد. آری این جهاد ومبارزهٔ دلیرانه درآن وقتی بود که مصریها امورعامه بلکه امورشخصی را ازملکیت حاکم اعلی خود سید انستند وحاکم علی که همه را بردگان خود می پنداشت حسب ارادهٔ خود درامورآنها تصرف میکرد .

سیدجمال الدین از موضوع بزرگ سوسیالستی که همه جهان را آلان مشغول خود

---

(۱) ـ راجع به این موضوع بحاشیه مضمون (نظر به جمال الدین راجع به سود ـ کدام سود حرام است؟) مراجعه شود تامطلب حل گردد .

قایل شویم بلکه خواستیم که این چند سطر را بطور ایجاز بنویسیم تا سخنان بیهوده و عبث‌گوئی اورا آشکار سازیم وپرده شك و تردد را از نفسهای اشخاصیکه اکاذیب، مفتریات و عبثیات این در وغگوی شریر را میخوانند برداریم وآنها را از خرافات وبیهوده گوئیهایاو واقف و مطلع سازیم .

## سخنان خود سید

سیدجمال‌الدین چندین بار بزبان خود تکرار نموده که‌وی اصلا افغانی می‌باشد و شیخ عبدالحمید یکی‌از همان اشخاصی است که سیدافغانیت خود را به‌آنها وانمود ساخته است .

وبا ردیگروقتی که بشرف نظر کرد چنین گفت (**مرا افغان متوجه ساخت زیرا افغانستان اولین زمینی است که بدلم خاکش را مس کرده است**) ودرمرتبه‌سوم چنین گفته:

(من به ترك کشورم افغانستان که خواهشات و اعتراض نفسانی درآن سرگرم و با مصالح آن بسازی میکرد مجبور کرده شدم . درهرجا که‌اقامت میگزیدو بهرجا که میرفت بهمین دو صفت افتخار میکرد ومی بالیدوآن دوصفت حسینی وافغانی بودن اوبود وچون برای اثبات افغانیت‌او همین کافی‌است پس میخواهم که تاریخ مجمل و مختصر او را که تا زه ود رخشان است واین حقیقت‌را روشن و آشکارا میگرداند تذکر دهم :

## آنچه‌را که تاریخ قدیم ثابت کرده

تاریخ قدیم درصفحات جاویدخود ثابت کرده که‌اجداد بزرگ‌اواز ملوك الطوائف ودراطراف‌و اکناف کشور افغانی دارای‌نفوذ بودندوتاامروز افراد خانواده‌اش به‌لقب پاچا یعنی‌سید یادمیشوند که‌دراصل این کلمه اریائی‌و معنای‌آن ملك‌می باشد. اینسادات از دو جهت‌ملوك بوده‌اند:

اول: اینکه اینهااز‌اولاده‌ملوك ودوم: اینکه‌ازنبیره‌پاك‌نبوی هستند .

کارنگرفته درحالیکه جمال الدین افغانی دارای اسلوب خاصی می باشدو کسیکه اورامی شناسد این حقیقت ازوی پوشیده نیست واین درست نیست که چنین روایت که درنقل کردن آن از احتیاط کار گرفته شود بهمان طوراخذ گردد ومیراثی را که جمال الدین پشت سر خود گذاشته وآن اگر قول باشد. یانوشته یا روایت ویاحکمت ودر آن مفاد و خیر مردم عصر ماموجود باشد برآن حریص خواهم بود وآن همه را بمیان خواهم آورد .

مقالات این کتاب تاحائیکه ممکن بود از حیث نزدیکی و تقارب معانی تنظیم و تنسیق گردیده امیداست باین عملی خود چیزی رابه مردم تقدیم کرده باشم که تا روح جمال الدین در علیین ازآن خوشنود گردد وتقرب بخداواجر نیك نصیبم شود .

## سخنی راجع بملیت جمال الدین افغانی

لازم است دراینجا راجع به ملیت جمال الدین گرچه یك امر ثابت و به نشر آن ضرورتی نیست چیزی بگوئیم درطبع دوم کتاب خود (جمال الدین افغانی) وعده داده بودیم که راجع باصل و ملیت جمال الدین سخنی عرض کنم زیرا بعضی ازدروغگو یان تا هنوز درباره او به ناحق وبی مورد مجادله دارند.

هرآینه ملیت سیدجمال الدین در هیچ روزی ازروزهامورد شك و اشتباه قرار نگرفته و نه هرگز قرار خواهد گرفت زیرا ملیت او ازحقایق ثابتی می باشد که هیچ کس نمی تواند درآن تحریفی وارد کندویاراجع به آن مجادله نماید .

باوجودیکه دارای چنین حقیقتی است بازهم بعضی اشخاصیکه در دل های خود مرض ودر نفسهای خویش خواهش بی جا دارند درباره آن بی مورد سخنگوئی میکنند و متشککسیگردند اخیرا شخصی ظهور نمود که خود را امیرزا لطف الله خان نامیده وبر خود عنوان برادر زاده سیدجمال الدین را بست و کتاب خوردی را انتشار داد که تاراآن دروغ وبهودش گمراهی است. اودراین کتاب گفته: جمال الدین افغانی و سنی نیست بلکه ایرانی و شیعی میباشد .این کتاب که ارزش رنگ وسیاهی نوشته خودرانداردلازم ندیدیم که متعرضش شویم ونه برای محتویات آن که صفحات راسیاه گردانیده اهمیتی

آن دولت در شرق و کشور اسلامی می باشد. جمال الدین این حقیقت را درك کرد که کشورهاي مغلوبه تسلیم ومنقاد استعمار گران میگردند گمان می برند که با استعمار گران مبارزه ومقاومت نخواهند توانست.

بااین اساس سید قسم نمود که زندگی خود رابر اي مبارزه باانگیلس وقف کندو در هر کشور شرق که بیرق آنها دیده شود سرنگون سازد. همین طور شاگرد بزرگش استاد امام محمدعبده در ترجمه خویش که ازمقصد سیاسی اوسخن میزند تصمیم گرفت و گفت: (باساس این نظریه مبارزه وجهاد اوشامل سر نگون ساختن بیرق بریطانیا در کشور هاي شرقی وکم کردن سایه آن ازروسای طوائف اسلامی می باشدو راجع به دشمنی با انگلیس دارای مواقف و فعالیتهای است که بیان آن بطوالت می انجامد.)

این است بعضی ازادله قوی که برحقیقت ملیت سید جمال الدین دلالت میکندو هیچ قابل شك وتردید نمی باشد.

معلوم میشود که میرزا لطف الله با نگلیسان علاقه مفرطی دارد زیرا همین علاقه اوست که میخواهد بعدازمرگ سید نام ناسی وشهرت بی نظیر اور ابه بدي یاد کند. اوسید رادرزندگی یك شخص ریاکار، منافق ودسیسه کار میخواند ومیگفت که سید به نزد ایرانیها خود راایرانی وشیعه ونزد اهل سنت یی افغا نها ، اعراب واتراك خود راافغانی وسنی وانمود می ساخت وبدین طریق سدیما نندجواسوس یهودو استعمار گران که از منافقت ودوروئی کارمیگیرند رول شخص منافق ودورورابازی میکرد. پاکی است خدا وندرا ازآنچه که افترا ءکنند گان درحق او لیاتش نا سزامیگو یند. ولی سید راس المالش صداقت، شجاعت وصراحت بود وازهمه این صفات که خائنین نوامیس اسلامی باو نسبت میدهند پاك ومبري می باشد.

امثال میرزا لطف الله میگویند که سید جمال الدین ایرانی وشیعی ولباس افغانی راسی پوشید وبدروغ خود راسنی وانمود میکرد تاقدرت بیابد که ایران رامرکزخلافت براي جهان اسلام قرار دهد. ایاعقل این راقبول خواهد کرد که شان ملت خودرا

## مقام و منزلت سید در تاریخ جدید

تاریخ جدید حکایت میکند که سید جمال الدین اعمام داشت از آنجمله حسین پاچااست که ازشخصیت های بزرگ کشورافغان بحساب میرفت موصوف سید را مورد ملامتی قرار میداد و میگفت: سید جهاد را با شمشیر ترک گفته در حالیکه اجدادش با شمشیر جهاد میکردند و او در آخر با لسان و قلم جهاد میکند و با سیاهی با کفار میجنگد در حالیکه وی با کفار با خون میجنگد.

ازبنی اعمام او سید عباس پاچا می باشد که چند سال پیشتر وفات یافته وازز عمای بزرگ مبارزه پشتونستان محسوب میشود دیگر سید شمس الدین پا چا است که به مجروح شهرت دارد وفعلا مقام وزیر قبایل را اشغال نموده است(۱)

شکی نیست که خانواده (پاچا حسین) یعنی خانواده سید جمال از مشهورترین خانواده های افغانستان است وازاین خانواده معزز سفراووزراوصاحب منصبان بزرگ بمیان آمده اند.

## چرا در دل سید بغض انگلیسها جا گرفته بود؟

این موضوعیت که نظر مفکرین را جلب مینماید و به تنهایی یک دلیل بزرگ در افغانیت سید جمال الدین پنداشته میشود زیر اوتنی که میخواهیم بدانیم که چرا در دل سید بغض انگلیس وکراهیت از ایشان جاگرفته بود؟ وچه سبب بود که بر ضد انگلیس روح مبارزه را بحرکت و هیجان می آورد و در جائیکه بیرق انگلیس بلند وافراشته میشد بر آنها حمله آور میشد؟ سبب اینهمه جنگهای شدیدی است که بین انگلیس و بین افغانها بوقوع پیوسته وانگلیسها کوشش داشتند که استقلال افغانستان را مانند استقلال دیگر کشورها سلب و افغانها را محکوم سازند، در جنگهای انگلیس و افغان به هزارها عسکر انگلیس با قائد آنها که مکناتن نام داشت وشاه شجاع خائن با او یکی بود کشته شدند واین واقعه در راها وسید الهلیکه از کابل به کنرا متداد دارد رخ داده است وآنچه که باین دولت (انگلیس) بغض وعداوت ما راافزایش بخشید، اطلاع ازارزوها ئی

(۱) این کتاب باراول درهمان سالها انکشاف یافته بود (مترجم).

ونه دراز هر تدریسی نموده است.

اگر مؤلف این کتاب خورد دارای عقلی می بود هر آیئنه ازو این سوال را می کردم اگر سید ایرانی باشد ـ طوریکه تو گمان میکنی ـ بدون شک وی دربین همه ایرانیها دارای مقام رفیع می بود وپس در روزیکه ناصرالدین شاه پادشاه ظالم با زنجیر هاو طوقهای آهنین دست وپابسته اورا توسط(۵۰) عسکردر حالیکه علیل و مریض هم بود از یک قریه بدیگرقریه بمنظورذلیل ساختنش باوجودیکه حسینی واز نبیره خاندان نبوی هم بود کشان کشان میبرد. ایا علمای ایرانی او رابی یاری وکمك میگذاشتند؟ دیگراینکه وقتی سلطان عبدالحمید یکعده ایرانیهارا که به ترکیه پناه برده بودند و سلطان این عده ایرانیهارا حسب تقاضای دولت ایران واپس به کشور ایران فرستاد پس چرا سید را که در ینوقت در ترکیه بود طوریکه گمان میکنی ایرانی بود با ایرانیها یکجا نفرستاد؟ این دو سوالی بود که کرده شد البته نزد ما همچوسوالهاز یاد است.

مگر دانا آنست که جواب اورا عقل قبول کند و یاازان حق راضی شود اگر پرسیده شود که اصل این حرکت نادرست چیست؟ و سبب این دروغ چه میباشد که شاخ آن درزمان گذشته پنهان ودراین روزها آشکار گردیده؟ ما حقیقت این موضوع راآشکا رمیکنیم این دورغ بدو نا مطلوب درگذشته متکی بریک سیاست فریب و حیله ای بوده ووقتی ظاهروا شکارا گردید که سید ضربات شدیدی به شاه ایران زد و سبب این اقدام سید ـ دوستی شاه با انگلیس بودودلیل انقیادشاه بانگلیس این بود که به کمپنی ایجی ـ انگلیس حق انحصار تنباکو را درکشور خود داد همان بود که سید بر ضد او قیام کرد وبا او مبارزات مسلسل راآغازکرد و میرزا حسن شیرازی مجتهد بزرگ ایران را تحریک نمود که حکم تحریم کشیدن تنباکو را مادامیکه انحصارآن بدست کمپنی است صادر کند. همان بود که موصوف درباره تحریم تنباکو فتوی صادر کرد ومردم ازکشیدن تنباکو دست

بمقام بلند عزت برساند ولی در عین زمان از ملت خود انکار کند و آنرا پنهان نماید و بیم داشته باشد که خود را به دین و ملیت خود منسوب سازد ؟ شکی نیست که سید جمال الدین (رحمته الله) بالا تر از مقام تسنن و تشیع بر ای جهان اسلام یك زعیم بزرگ بود و با وجودیکه افغانی بود جهان اسلام ، شرق، غرب ، عجم افغان، ایران ، ترك و هند را مثل برادر دوست داشت و در زمینه در بسا جا ها اعتراف نمو ده طوریکه همه شا گردان و پیروانش نیز بر این حقیقت اعتراف کرده اند حتی که امثال میرز الطف الله نیز از این انکار نمی ورزیدند که سید در طول حیات خود بر افغانی بو دن و سنی بودن خود اعتراف میکرد مگر اینها میگویند که سید این اعتراف را باساس تقیه ونفاق نموده و این زعیم بزرگ مسلمان ریا کار، منافق و درغگو بود

این سخنان را باینمنظور میگفتند که سید را از بین ببرند واورا بعد از مرگ به دروغ وبهتان متهم سازند (العیاذ بالله) آری ! یکعده اشخاص پیش ازمیرزالطف الله دراین راه معوج قدم گذا شته اند اما آثار آن هامحو شده واز بین رفته است و اینگونه اشخاص با کثر یت وزیادت وقوت وشدت مبارزهٔ خود هرگز نتوانستند که چیزي از این عظمت جاوید بکاهند وهمه بانومیدي وغضب خداوندي مبتلا گشتند پس این دنی وخسیس که اخیراً بابیهود هگو ئیهای خود نما یان شده چه ساخته کاری خواهد کرد وچه چیز از دست او پوره خواهد شد ؟

مثال او به بز کوهي مي ماند که کوه را بدوشاخ خودمیزند وگمان میکند که کوه ضربات اورا احساس مینماید واین ازنادانی و گمراهی آنها است که برای سید جمال اسبابی خلق کردند که وی ظاهراً لبا س سنیت راپو شیده است حالانکه همه این اسباب ضعیف وسزاوار جواب گفتن والتفا وت نمودن نمی با شد حتی گفتند که سید باینگونه موقف خود کسب زعا مت جامع از هر را میخوا ست. برای ابطال واز بین بردن این سبب همین کافی است که سید جمال الدین در طول مدت اقا مت خود در مصر با ستثنا ی اینکه به صفت زائر داخل ازهر میشد دیگر کدام منظوری نداشت

بدون اینکه از وساطت و مکالمتم بفهمد معلوما تی بدست آرم. مگر جمال الدین به دکاوت خارقه خود غرض و مقصد پرسشهایم رادرک کرد وقبل ازا ینکه اورا بپرسم برایم گفت: من باصل وفرع خود افغانی می باشم وعلاقمند ملیت وتابعیت ایران نیستم واینکه شاه ایران مرا ایرانی وانمود می سازد مقصد ش اینست که مرا بایران جذب کند و بعد ازمن انتقام گیرد گفت(جمال الدین) که درسال ۱۲۸۷ ه ۱۸۷۰ م دروقت وزارت صفوت پاشا — که وزیرمعارف بود و یرابنابرملیت افغانی او عضومجلس اعلی معارف تعیین و مقرر نمود. سپس سید گفت: اگر میل دارند (رجال مابین قصر) ازوزارت معارف بپرسند. قاضی گفت :چیزی را که سید برایم گفت ؛ به هدایت باشا برسانیدم واو ازموضوع به مابین قصرسلطان خبر داد .

وبعدازآنکه سیدازمرض شفایافت ودر زیارتگاه شاه عبدالعظیم(۱) به حالت تبعید بسر میبرد آماده سیاحت به کشور های عربی گردید .اگر پرسیده شود : هرگاه سبب دروغگوئی دوآنچه که گذشت همین باشد ،پس چه داعی وموجبه اي موجود است که باو دیگرسرو صدای این دروغگوئی بلند شود .درحالی که سبب آن ازبین رفته وروز های آن سپري شده است .

ما در اینباره جواب میگوییم که تازه کردن این دروغ دراین روز ها که شرق بیدار شده وگامهای وسیع بر داشته بدون شک از جانب دشمنان در اطراف وما حول شخص که افاق جهان را روشن گردانیده غبار شک وترد درا ایجاد کنند وباین وسیله ازعظمت او بکاهند ویا ازکرامت او اغماض کنند زیرا این قیام وحرکت بزرگ قیود وطوقهای آهینی را می شکنا ندواین ثمره ونتیجه قسم اوست

۱ ـ زیارتگاه مطهر یست که دران وقت از تهران . ۲ کیلو متر دور بود

بردار شد ند وبر شاه هجوم آوردند تا اورا بکشند ویا اینکه انحصار تنباکو را از بین ببرد پس شاه در مقابل پنجصد هزار پوندا ستر لینگ مجبور شد احتکار را ملغی قرار دهد ولی کینه بر سید را دردل گرفت وبفکر انتقام ازاو شد اکنون بشما آنچه را که استاد عبدالقادر مغربی روایت کرده تقدیم میکنم،و صوف گفته است :

محمدحسن خا ن که لقب اعتمادالدوله دا شت و از ما مو رین بزرگ حکومت ایران واز مقر بین ناصرالدین شاه بود در کتاب خود (المآثرو الاثار) راجع به افغانی بودن وایرانی بودن سید جمال الدین شورو غوغای برپا کرد ونشر به او باینقرار بود (جمال الدین از قریهٔ اسد آباد ایران ا ست) دراثناء این شوروغوغایکه برپا شده بود یکی از بزرگـان طرابلس شام که بشنید ن ایرانی بودن سید عصبا نی شده وسنکرآن گردید گفت: اینکه سیداز اولاد ویا از موالید ایران دانسته شوددرو غی است که حکومت ناصرالدین شاه بمنظورانتقام جوئی افترا کرده ا ست .

هرآئینه خبریقینی آنست که رفیقم شیخ عبدالحمیدرا فعی قا ضی بصره برایم گفته وقتی که افغانی از ایرا ن تبعید ودر بصره جا گز ین شد پس او در ین وقت شاهد آشکارابوده وچنین گفت: درروز یکه جمال الدین به بصره آمد دا ین زمان والی بصره ـ هدایت باشاـ بودووی یک شخصی معزز و خیلی متقی وباصلاح بود این والی ودیگر اراکین ولایت برای سید محفلی اعزازی ترتیب دادند و دراین وقت به وی تلگرا ف شیفر ـ از ـ مسابین(۱) (قصر سلطان) رسیدو مطلب آن این بود که دربارهٔ اصل ونسب سید معلو ماتی داده شود که ایااوطوریکه شاه میگو ید ایر انی است؟ قا ضی گفت: والی لازم دانست که سرانزد سید جمال الدین بفر ستد من ازوی راجع به اصل وفرعش

(۱) اطلاق کلمه ما بین براتا ق می شود که دارا ی دو دروازه با شد که یکی آن بطرف حر مسرای ودیگرآن بطرف خد مه سر ای با شد . بعداین کلمه برای حر مسرای سلطانی تخصیص یا فت.

عبدالرزاق شیخ اسبق از هر گفته است:

( جمال‌الدین را همین عظمت وبزرگی بس که درتاریخ شرق جدید اولین داعیه ای ازادی و اولین شهید راه آزادی است) حقائق‌چهارگانه فوق درباره‌سید جمال الدین افغانی بصورت کامل‌درست وثابت است ودر آن همان اشخاص شک وترد دپیدا میکنند که جاهل ، کینه توزو دشمن وحدت عرب وشرق باشند وبر این حقایق آن عده اشخاص شرقی وغربی متفقا اعتراف دارند دارند که آنها راجع به‌سید نوشته اند. البته این حقایق تا ابد باقی خواهد ماند اگر چه برضد او هر روز به هزار ها کتاب نشر گردد بطور یقینی به همه مردم شرق و غرب معلوم است که لفظ و کلمه جمال الدین در هر زمان‌ومکانی که ازآن تذکر دادمشود مقصدآن همین جمال الدین افغانی است ولو که تنها به حکیمنا ای حکیم ما هم یاد گردد.

دراینجا برای‌ما همین کافی‌است که کتاب تتمة البیان او را مطالعه کنیم زیرا این کتاب‌بزرگترین دلیل بر افغانیت او ست و او علاوه بر علمیت،سیاست، کیاست وفهم دقیق خود در آن احساسات وعواطف ومشاعرافغانی خود را درج میکند وقتی که‌دشمن سرسخت خود راکه وزیر محمد رفیق‌لودی‌می باشد یاد آور می شود چنان شخصی که‌در باره اصلاحات سید مخالفت نشان‌میداد وبرلوایح ومقرراتی که در بارهٔ تشکیل وزارت افغانی وبر مطالبه اوکه راجع به تفکیک قوه مقننه‌وقضائی از قوه اجرائیه بود انتقادمی‌نمودواورا به‌امیر شیرعلی خان‌یک‌شخصی نا مطلوب معرفی میکرد ودر اخراج وتبعید او سعی‌میورزید می بینید که سیدخیانت وغدراو را با قهرو مما نعت خودمعا مله میکرد بدون شک سید افغانی‌بود وطوریکه سید دران کتاب میگوید‌افغانها کینهٔ‌دشمنان خود را در دل حفظ میکنند خصوصاً

که تخم مفکوره هاى محکم در زمين شرق بدست خود زرع کرده ودر طول زندگى خود متعهد آن گرديده وبراى نشو ونماى آن کوشش ها نموده تا آنکه در راه آن شهيد شد. اينست ميوه هايش که پخته شده ـ هند ـ مصر وغيره کشور هاى شرق بآزادى خود رسيدند وبيرق انگليس در همه سر زمين شرق سرنگون گشت وباستعمار مبغوض ومنحوس خاتمه بخشيد وديگر در زندگى کدام ارزش براى بيش باقى نماند دور نيست که امروز انگليس باز بطور مخفى در اين حمله مبغوض و منحوس دستى داشته باشد زيرا آتش کينه سيد تا هنوز در دلهاى انها افروخته ومشتعل است . انگليس ها سعى ميورزند که از راه حيله از شخصيت ومقام او بکاهند مگر مقام سيد چنان بلند يست که کسى پاکش را گرد وخاک نجس نه پوشانده ميتواند وله بآن ميرسد وصداى سگهاى چگونه خواهد توانست که به ابر بلند برسد ؟ !

در تاريخ سيد جمال الدين افغانى چهار حقيقت موجود است که مانند کوه ها ثابت ودر آن هيچکس کدام تغيير وتحريفى وارد کرده نميتوانند :

۱ ـ او از اصل نبيرهٔ پاک نبوى است .

۲ ـ او اشکار استى وافغانى است .

۳ ـ خانوادهٔ او از زمان قديم به بزرگى سخاوت وشجاعت شهرت دارد ودر افغانستان داراى نفوذ زياد ميباشد وبجا است که سيد جمال الدين به مستر بلانت چنين ميگويد :(افغانستان ـ در قبضه من است ) .

۴ ـ بدون خلافت، او بيدار کنندهٔ شرق وباعث نهضت درعصر جديد است و مانند او کسى ديگر تبليغ ومبارزه نه نموده است دراين مورد استاد بزرگ شيخ مصطفى

**بزرگترین و عالیترین مقصد جمال الدین افغانی در زندگی**

وی گفته : اولین نظری که بدنیا کردم وبفکر آن فرو رفتم می بینم که گویا کرهٔ زمین را در پیش روی خود گذاشته ام و آنرا بچندین جزء تقسیم نموده ام دیدم بعضی ازآنها نسبت از زمین بملیونها مرتبه بزرگتر بود ووقتی که در اجزاء دیگری آنها که در اطراف و ماحول حیوان ناطق (انسان) بودند به تعمق نظر کردم دریافت نمودم که تقریباً از هزار وپنجصد ملیون تجاوز نمیکند و این عدد نسبت به سطح زمین ناچیز است .

سپس فرض کردم آن جزئیکه از زمین باندازه دو صد ملیون مرتبه بزرگتر است درآن یک مرد برای مدت هزارسال زندگی میکند و این مرد د ر آن مالک زمینهای وسیعی است پس به خیالم آمد که اومالک آنقدر زمین است که مساحت آن مساوی مساحت کره زمین است وممکن در صورتیکه صدها ز ن را به نکاح خود درآورد وعمر زیاد هم نصیبش شود باندازه تعداد ساکنین زمین و یا زیاد تر ازآن اولاد واحفاد او بالغ گردد پس وقتی که تخیل تحقق یابد و همهٔ این زمین در یکی‌از قریه های کرهٔ مریخ از ملکیت او گردد و نسلی او بتعداد اهل زمین بالغ شود پس دراینصورت ایا اهل آن قریه که اولاد یک مرداند مانند اهل این زمین دارای اختلاف اند ؟ تخیل بمن جواب داد که هرگز نه بلکه همه اهل قریه مطمئن ودر امن می‌باشند . بین شان حسد وجود ندارد غمگین نمی‌شوند . از نهال‌شالی وزراعت کار میگیرند وحاصل آنرا برمیدارندو میخورند. معنی جنگ را نمیفهمند چون که پادشاه ندارند و بین آنها صاحبان طمع موجود نیستند .

کهنه د شمنا ن خود راد ردل حفظ میکنند خصوصاً کنیه ایکه در راه حق و فضایت باشد.

ین کتاب دوم من است راجع به جمال الدین که بعد از ترتیب و تنظیم با بهترین شکل،

بلیغ ترین عبارت، قوی ترین د لیل و را سترین حکمت بمردم تقدیم میکنم .

مقصد اصلی سخن سید جمال الدین است باید سخن اورا باسخن دیگران ترجیح د هی زیرا

سخن او از فیضان خداوندیست که صفت وخاصه طبع او گر دیده وسید آنراتوسط

لسان باقلم خود ظاهراو آشکارا می سازد. و یاآن افکار عالی را به امام محمد عبده

شا گرد خود با سلوب جذاب وشیرین القاء میکند. خداوند بر سید جمال الدین افغا نی

که شیخ و زعیم سامی با شد رحمت کند .

تعلیمات عالی شرق را باخرین آرزوها یش برسان و نا م او را د ر صفحه د هر

جاوید بگذار تا شرق در هر عصر و مکان برآن افتخار و ر ز د . . . و ا لسلا م .

(محمود ا بو ر یه )

راه توحید ـ اهل ادیان خانگاه های زیادی موجود است و روسا هر فرقه را بمنزله ـ دکان و هر طائفه رابمنزله معدنی از معادن طلاونقره ورأس مال تجارت اغراض خود گردانیده بودند ودربین مردم اختلافات دینی ، مذهبی وقبیلوي را ایجاد نموده بودند . طوریکه‌شاعری میگوید :

قد یفتح المرء حانوتا لمتجره وقد فتحت لك الحانوت فی‌الدین

صیرت دینك شاهینا تصید به ولیس تفلح اصحاب الشواهین

معنی بیت اول :

یک شخص برای تجارت خوددکانی را بازمیکند مگر تو دکان دین را باز کرده ای .

معنی بیت دوم :

تودین خود را شاهین گردانیده ای و توسط آن شکار میکنی ولی صاحبان شاهین ها هرگز نجات و خلاصی‌نخواهند یافت .

کدام شخص جرأت خواهدنمود که بااین تفرقه‌هامبارزه‌کند واین اختلافات را از بین‌ببرد و افکارمردم را راجع به توحید وائتلاف تنویر وروشن سازد و باصول حقه دین رجوع شود ، پس همچو شخص همین جمال‌الدین است که‌درنظر آنها قطع کننده ارزاق تاجران دین ودرعرف شان کافر ، منکر ، متمرد ، کهنه‌فکر ، مفسد وتفرقه انداز وغیره . . . می باشد .

وقتی که علم مرا باین حد رسانید خوشی ام به تخیل و اندوه تبدیل شد واز نظریه خود برگشتم و نومیدی بر من مستولی گردید . سپس فکر مشتت وتصور پراگنده خود جمع به شرق و اهل آن نظر کردم ولی افغانستان مرا بخود متوجه ساخت زیرا افغانستان اولین زمینی است که خاکش با جسم من تماس کرده بعداً هند است که درآن عقلم تنویر شد . دیگر ایران است که با ساس

محلــک وسیع است. خورات و برکاتی که نان میل دارند موجود است و با پدر خود که صاحب و مالک قریه است خداوند یکتا خالق همه کائنات را میپرستند. سپس باهل زمین رجوع کردم و در چیزی مهمی که در آن اختلاف دارند فکر کردم پس آن چیز را دین یافتم - پس در هر سه دین - دور از تقلید و تقید در فضای آزاد عقل - غور و تعمق نمودم و پس از غـور و تعمق و جستجو هرسه دین (موسوی ، عیسوی و محمدی) را در مبدأ و غایه بصورت کامل متفق یافتم . اگر در یکی از این ادیان از موضوعات خیرمطلق چیزی ناقص باشد دین دوم آنرا تکمیل میکند و وقتی که مردم تعهدات را بین خود محترم نشمارند ودرطغیان و سرکشی شان اوج گیرد و کاهنان دین را بصورت صحیح نفهمند ویا از جوهر آن چیزی را کم و کاست کنند در این وقت بمنظور کمک و تائید رسولی می آید پس چیزی را که تنقیص کرده اند آنرا تکمیل میکند وآنچه را که در آن اهمال ورزیده اند مورد تطبیق قرار میدهد.

## آرزوی سید به توحید اهل ادیان

چون هرسه دین در اصل مبدأ وغایه خود یکی اند بناً برایم آرزوی بزرگی ودرخشانی پیدا شد تا اهل وپیروان این ادیان نیز با هم متحد ومتفق گردند البته جهانیان باساس این اتحاد و اتفاق در این زندگی کوتاه بسوی صلح و آرامش گامهای وسیعی را خواهند برداشت .

بمنظور تنفیذ و عملی کردن این نظریه بفکر طرح کردن پلانها افتادم . راه ها را رسم میکنم و اساس دعوت را مینو یسم حالانکه با اهل این ادیان خلط نشده م و از نزدیک وبهر پیمانه که میسر بود بآنها در تماس نیامدم و در اسباب و علل اختلاف تعمق نکردم حتی اینکه بااهل یک دین هم تماس صورت نگرفت چه آنها فرقه فرقه ، طائفه طائفه و گروه گروه گردیده بودند ولی فهمیدم که در

از وجود اشخاص عاقل ودانا محروم هم نیست . با ن قسمی که شما بملت مصر نظر میکنید ملت مصرهم بهمان قسم بشما نظر میکند اگر شما نصیحت این مخلص راقبول کنید وملت را ازطریق شوری در امور کشور سهیم نمائید و با انتخاب وکلای شوری بمنظور وضع قوانین امر کنید . واین کار با سم وارادهٔ شما صورت گیرد شکی نیست که تخت و سلطنت شمادوام خواهد کرد .

## خطاب او بقیصر روسیه

قیصرا زجمال الدین سبب اختلاف اورا با شاه ایران پرسید سید نظریهٔ خود را راجع به حکومت پارلمانی وضرورت احترام آنرابیان کردوگفت : که شاه ازآن دوری اختیارمیکند ودوست ندارد که بر آن اعتراف کند .

قیصر گفت : من حق را بجانب شاه میبینم زیرا چسان یک پادشاه باین راضی شود که دران دهقانان کشورش حکمی داشته باشند . جمال بکمال جرات و فصاحت جواب داد :

ای جناب قیصر ! گمان میکنم اگرتحت پادشاه راملیونها نفرازرعیت دوست داشته باشند بهتر از آن است که دشمنان درکمین او باشند و در دلهای خود زهرکینه ودشمنی وآتش انتقام جوئی را داشته باشند .

دراین وقت آثار غضب در روی قیصر پیداو پیشانیش گرفته شد وجمال الدین راکه به بسیار دلگرمی استقبال کرده بود باسردی وداع نمودوبه بزرگان دربار خود دستور داد تااو رابزودی از روسیه اخراج نمایند .

## خطاب او به شاه ایران

وقتی که شاه باسید جمال الدین درسویس تاریخ سال (۱۸۸۹م) ملاقات نمود از تقصیرات خویش ازوی عذر خواهی کرد واو را بایران دعوت نمود هنوز به تهران نرسیده بود که امراً وعلماً بمنظور استفاده از علم و دانش او دورش جمع

همجواری وعلایق مدتی درآنجا بذل مساعی نمودم دیگر جزیرة العرب است یعنی حجاز مهبط وجای نزول وحی و مشرق انوار نهضت و یمن و اماکن مربوط بآن ، و ملوك و رؤسای حمیر ، و نجد ، و عراق و بغداد وهارون و مأمون آن . وشام وسیاست‌مداران اموی آن . و اندلس وحمرأی آن همچنان هر سرزمین ودولت اسلام درشرق وآنچه که امروز موقف و حالتی دارند .

* ✿ *

هر آئینه دستگاه دماغ و فکر خود رابرای تشخیص مرض و شناخت دوایش تخصیص دادم وبا محاء امراض یعنی امراضی که سبب تفرقه و انقسام اهل آن ـ وتشتت نظریات آنها ـ واختلاف آنها براتحاد واتحاد آنها براختلاف‌سی شد و بازاله آنچه که‌در راه توحید کلمه مانع واقع میشد قیام کردم . آنها اتفاق نموده بودند که با هم متفق نشوند و طبیعی است که همچنان یک قوم دارای اساس ثابت و مستحکم نمی باشد .

## آنچه درزندگی برایش اهمیت داشت

جمال‌الدین همه آنچه راکه برایش درزندگی مهم بود چنین بیان نموده است :

(برایم مهم اینست که نسبت به همهٔ آن صفاتی که مردم مرا بآن متصف میسازند تنها اطمینان قلبی‌نصیبم‌شود . من در زندگی توانستم که حق بگویم وآنرا پوشیده نگذارم . درین راه نه به چیزی رغبتی داشتم و نه از چیزی ترس و بیمی بلکه حق را آشکارا ساختم وبمقام شجاعت رسیدم که بآن بعضی از آنچه راکه میگفتم عملی کردم .

## خطاب او بحکام مستبد

جمال الدین بجواب خدیوی توفیق چنین گفته :

ای جناب امیر ! اجازه بدهید که بکمال آزادی واخلاص عرض کنم درست است که ملت مصرمانند دیگر ملتها از اشخا ص جا هل وخوابیده خا لی نیست و لی

سلطان برایش گفت : بجا است که شاه از تو ترس ربادی داشته باشد .
جمال الدین حسب عادت خود از نزد سلطان بیرون شد وبه اطاق رئیس درباریان رفت . رئیس به سید به نرمی گفت : ای جناب سید ا احترام وبزرگواری سلطان در باره تو سابقه ندارد ولی امروز ترادیدم که بالهجه عجیب وغریب باو خطاب میکردی در حالیکه باتسبیح دست داشته خود بازی مینمودی . جمال الدین گفت: سبحان الله ! اعلیحضرت سلطان حسب خواهش خود به مقدرات میلیونها افراد ملت خود بازی میکند وهیچکس براو اعتراض ندارد . آیا جمال الدین این حق راندارد که حسب خواهش باتسبیح خودبازی کند؟ رئیس درباریان از لهجه جمال الدین در ترس وبیم افتاد واینکه مباداشخصی از موضوع به سلطان اطلاع بدهد بزودی از اتاق سید بیرون شد .

جمال الدین برای یك شخصی مصری از سلطان ماموریتی خواست و سلطان باووعده داد . وقتی که چند روز از میعاد گذشت وسلطان بوعدهٔ خود وفا نکرد سید از سلطان تقاضای ملاقات نموده سلطان بدون تعطیل سید را برای ملاقات خواست وسید با پیشانی ترش وگرفته براو داخل گردید .
سلطان برایش گفت : جناب سید ! ان شاء الله خیر باشد . چه چیز رخداد ؟
سید گفت : چیزی نیست بلکه آمدم که اعلیحضرت مرا از بیعتی که کرده بودم معاف کند من از آن منصرف شدم . سلطان بشنیدن سخنان سید احساساتی شد واز قهر بدنش بلرزه آمد درینوقت جمال الدین برایش گفت : بلی بشما بحیث خلیفه بیعت کردم ولی برای خلیفه مجاز نیست که در وعدهٔ خودصادق نباشد. حالا نکه اختیار همه امور بدست شما است وهرچه را عقد و فسخ کرده میتوانید وقتی که وعده داده اید باید بروعده خو وفا کنید ومن از شما خواهش کاری نمودم ووعده اجرای آنرا داده اید مگر آنرا بسر نرسانده اید .

شدند بعد آشاه او را موظف ساخت که مطابق روحیه عصر برای کشور فارس قوانین طرح کنند تا حکومت شاهی پارلمانی باشد سید هنوز اساسات قانون را با تمام نرسانده بود که شاه از آن مطلع شد وموضوع را خطرناك یافت زیرا دید که حکمش مقید خواهد بود و بمردم فارس قدرت بیشتر ووسیع نصیب خواهد گردید در این وقت بجمال گفت : آیا درست است ای حضرت سید که من خود که از ملوك فارس هستم مانند یك فردی از دهاقین باشم ؟

جمال الدین گفت : بدان ای جناب شاه ! که تاج وعظمت سلطنت تو بحکم شوری نسبت به وقت موجوده نافذ تر وثابت تر خواهد بود ودهقانان ، کارگر و صناعتگر کشور ، ای جناب شاه از عظمت وامرای تو مفید تر می باشند. اجازه دهید که پیش از گذشتن وقت آنرا به خوبی انجام دهم .

بدون شك ای اعلیحضرت ! دیده وخوانده اید که یك ملت بدون شاه زندگی کرده می تواند مگر یا این را دیده اید که یك شاه بدون ملت ورعیت زندگی کند ؟

## خطاب او به سلطان عبدالحمید

سلطان عبدالحمید از راه حیله خواست که جمال الدین از اروپا به ترکیه بیاید واورا در قفس طلائی خود بگذارد . جمال الدین علیه شاه ایران که بر رعیت خود ظلم میکرد قیام نمود و سلطان عبدالحمید از نزدیك شدن آتش دعوت سید در باره نهضت ملتها ترس وهراسی داشت بناء" روزی از روزها سید را نزد خود خواست واز او خواهش نمود که درباره شاه که به سلطان مکتوب خاصی فرستاده بود چیزی نگوید واز لهجه تند خود صرف نظر کند .

وقتی که سلطان عبدالحمید بالهجه نرم از جمال الدین خواهش نمود که آنچه در بین او و بین شاه است آنرا فراموش نماید . جمال الدین دراثر این خواهش تسبیح را در کف خود گرفت و بصدای بلند گفت : با متثال اشارهٔ امیرالمؤمنین از حالا من شاه ناصررا مورد عفو قرار دادم .

وظیفه یک عالم منصب یا معاش نیست بلکه بار شاد وتعلیم درست است ورتبه او اینست که علم را خوب بیاموزد وطبق آن نیکو عمل نماید .

## از رساله رد دهریین

این مقدمهٔ خیلی عالی وبلیغ است که استاد امام محمد عبده بررساله نوشته است :

### بسم الله الرحمن الرحیم

**نحمدالله علی الهدایة ونعوذ به من الغوایة . ونصلی ونسلم علی خاتم رسله وآله وصحبه هداة سبله وبعد :**

برای من فرصتی میسر شد که رسالهٔ دانشمند بزرگ وصاحب معارف ومعلومات وسیع شیخ جمال الدین حسنی را در ردو نقض مذهب طبیعیین که به لسان دری می‌باشد مطالعه کنم شیخ حق گوی دارای چنان نام ومقام بلند است که حاجت به توصیف ندارد رساله باوصف ایجاز واختصار در مغلوب ساختن گمراهان و تائید عقاید مؤمنان دارای محتویاتیست که مطول با طول و درازی خود دارنده آن نمی‌باشد وشامل براهین ودلائل قناعت بخشی است که مفصل به تفصیل خود حاوی آن نمی باشد . سبب تالیف این رساله غیرت اوست که در دل ونفس او بجوش آمد و این در وقتی بود که در کشور هند بسر می‌بردودید که حکومت انکلیسی هند یک گروه مردم آن کشور رابه ترک ادیان تشویق میکند وقیودات ایمان رامنحل می‌سازد وعده زیادی از مردم عوام را بنظریات خود می فریبد . ودر عقاید آنها خلل وارد میکند . در باره شناخت حقیقت آنچه که این گروه گمراه مردم را بان دعوت میکنند از شیخ سوالاتی زیادی کردند که از آنجمله حضرت فاضل مولوی محمد واصل مدرس علوم ریاضی مدرسه اعزه در شهر حیدر آباد دکن هند است وشیخ بجواب او دریک مکتوب کوتاه از تهیه رساله راجع بموضوعی که در آن باره از وی سوالاتی زیادی بعمل می‌آید وعده داد . عالی بودن موضوع

درین وقت قهر سلطان فرو نشست و گفت : سبحان الله ! یاجناب سید ! آیا این موضوع بسیار کوچك باعث میشود که بیعتم رافسخ کنی ! ایا این بهتر نبود که بسبب مصروفیتهای زیاد سلطنت ـ مرامعذور میدانستی وپیش از فسخ بیعت موضوع را بمن یاد آور می شدی .

خداوند به تو عفو کند و جزای نیك دهد . سلطان فوراً طلب سید را بجا آورد . با او محبت نشان دادبخود نزدیکش ساخت ودست دوستی باو درازکرد. جمال الدین گفت : حقیقت است که من سرعت وعجله خودرا درك کردم و به سهو خودرسیدم .

روزی سلطان به سید از خیانت خائنین شکایت کرد . جمال الدین براپیش گفت : مانند جدت محمود در کار خود جدی باش وخائنین راکه ازدربار توحقائق تخریب وزراً را پنهان نگاه میدارند و ما مورین ولایات که جیب آنها را پرمیکنندبکیفر وجزاء لازم برسان. پرده را از در بردارید وبمردم خود را نما یان کنید تاکمر خائنین بشکند ومن یقین دارم که بهترین نگهبان اجل است(فاذاجاء اجلهم لا یستاخرون ساعةً ولا یستقدمون) (١) بعدسلطان گفت :

ترامؤظف ساختم که مقام شیخ الاسلام را قبول کنی وآنرا اصلاح نمائی مگر از آن اباءورزیدی وازاینکه حاضرآنرا بطور اساسی تغییر دهی معذرت خواستی،در حالیکه ایجابات روز کهشرو فساد موجوداست،اینرا اجازه نمیدهد مگر باوجوداینهمه عذرت را قبول کردم اما اینکه عجالتاً در تغییر و اصلاح آنچه که با زمان مناسب نیست اقدام نکردم معافم کن .

جمال الدین همه آن وظایف، رتبه ها ونشانهارا که سلطان عبدالحمید باو عرضه نمود قبول نکرد وچنین معذرت میخواست :

(١) سوره ـ النحل ـ آیه ـ ٦١ ـ

است اینک تفصیل آنچه، که قبلاً تذکر دادم امید است این رساله مورد قبول عقل رفیق فاضل وعزیزم ونزد صاحبان روشن خرد مورد اعتبار قرار گیرد .

این است خلاص رساله :

حقیقت مذهب نیچریه ونیچریان وبیان حکم آنها

بسم الله الرحمن الرحیم :

(فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله واولئک هم اولوا الالباب)

(۱) یعنی آن بندگانم را مژده بده که سخن را می شنوند از نیکوترین آن پیروی میکنند. ایشان همان کسانی اند که خداوند آنهارا هدایت کرده وهمین اشخاص صاحبان خرداند دین اساس و بنیاد ملتها ووسیله سعادت مردم ومدار زندگی است نیچیریه میکروب فساد، منشأ مرضها، سبب خرابی کشور ها وهلاکت مردم است.

لفظ نیچریه شیوع یافت حتی کشور هند آنرا درین روزها تطبیق نمود واین کلمه درهمه محافل دوران کرد ودر همه مجامع سیر و حرکت نمود .

لذا این را مفید دانستم که مفهوم آنرا شرح دهم وغایهٔ آنرا مکشوف سازم وازابتداء نقاب را از روی نیچریان بردارم و به ناظرین چیزی از مفاسد آنها را عرضه کنم در حالی که در زمینه بر تاریخ صحیح استناد وبه برهان عقلی تمسک ورزیده میشود که این گروه حسب اختلاف مظاهرش در هر ملتی که یافت شود لامحال موجب زوال وسبب ضعف وفنا آن ملت گردیده است . مؤرخین موثوق بثبوت رسانده‌اند که حکمای یونان قبل از مسیح (علیه السلام) درقرن چهارم وسوم بدوگرو تقسیم شده اند : یکی از آن بوجود ذات مجرد از ماده وزمان عقیده دارند واین ذات راازمحسوسات وبالو ازمش بری میدانند واز ملحقات وعوارض جسمانی

---

(۱) سوره الزمر ـ آیهٔ ـ ۱۷

ومقام رساله مرا وادار ساخت که در ترجمهٔ آن از لسانش به لسان عربی سعی بلیغ نمایم . همان بود که این مقصود به همکاری عارف افندی(افغانی) بر آورده شد امید واریم که فائده آن تعمیم یابد و نتیجهٔ آن تکمیل گردد . ( ان شاء الله تعالی ) ما در اینجا مختصر مکتوب مولوی محمد واصل راکه بتاریخ ۱۹ محرم ۱۲۹۸ ﻫ می باشد تذکر میدهیم .

بعد از القاب وخطاب میگوید : در این روز ها صدا های نیچر نیچر از همه اطراف واکناف هند به گوشهای ما میرسدوهیچ شهر وقصبه ازگروهی که بنام نیچری می باشد وعدد آنها روز بروز خصوصاً دربین مسلمین افزایش می یابد خالی نیست . لذا از جناب عالی شما خواهش میکنم تا حقیقت نیچریه ونیچریان را شرح دهید تا تشنگی شدیدم رفع ومرض مداوا شود و السلام .

و اینست جواب مختصر سیدجمال الدین حسینی افغانی :

دوست عزیزم !

نیچریه اسم طبیعت است ومذهب نیچریه آن مذهبی دهریت است که قبل از میلاد درقرن چهاروسوم در کشور یونان عرض وجود کرده است ومقصدصاحبان این مذهب محو کردن ادیان وگذاشتن اساس اباحیت و اشتراکیت در اموال وزنان بین همه مردم است .

پیروان این مذهب دربین هرملتی که موجود باشند اخلاق آن ملت رافاسد میسازند ودر راه زوال وفناء آن سعی میورزند نتیجه مقدمات آنها بخرابی مدنیت وسقوط بنأ وشان و صورت اجتماعی انسانیت تمام میشود . شکی نیست که دین بطور مطلق طریق نظام اجتماعی است و اساس تمدن بدون دین هیچ مستحکم نمی شود .

اولین تعالیم این گروه ازبین بردن ادیان وترک واهمال هرعقد و میثاق دینی

رئیس ـ گویندگان این سخن ـ دیمقراطیس ـ می‌باشد و بیاساس نظریه اش همه این جهان اگرزمین است یا آسمانها از اجزاء کوچک ، سخت و متحرک بالطبع ترکیب یافته واز حرکت آن باساس گمراهی مطلق اشکال وهئیت اجسام ظاهرگردیده است .

گروه دیگر باین فکر می‌باشد که اجرام سماوی وکره ارضی ازازل بهمین شکل وهیئت خود بوده وعلی الدوام بهمین حالت خواهد ماند . و برای سلسله نباتات وحیوانات ابتدا ئی نمی باشد . این گروه باین فکر اند که در هر تخم ، نبات پوشیده است ودرهر نبات تخم، ودرتخم پوشیده نبات ودرنبات تخم‌واین الی غیرالنهایه می باشد . وباین اساس گمان برده‌اند که درهر میکروب حیوانات حیوان تام الترکیب ودرهر حیوان پوشیده میکروب ، میکروب دیگرالی غیر النهایه موجوداست صاحبان این‌فکر غافل اند‌از اینکه وجود مقادیر غیرمتناهی در مقدار متناهی ازمحالات اولی می‌باشد ووقتی‌که علم‌بیو لوژی بطلان سخن را راجع به قدم‌انواع ثابت کرد متأخرین ماد یین بحدوث ان قا ئل شد ند متأ خرین ما‌ده پرستان که‌به منظور تائید مذهب خویش باهر چیز خرافی مصالحه نمودند و قبول کردند بعدازان دربعضی امور متحیرگردید ندو انرا براصلی از اصول فاسد خود تطبیق کرده نتو استند .

نه بر اصل طبیعیت ونه براصل شعور و حس زیرا وقتی که دید ند دو چیز ازحیث خواص وعناصر باهم مختلف .در اثنای تحلیل باهم متماثل معلوم میشوند اینها غیراز وقوف چاره دیگری نیافتند براباطیل وجهالات پوچ استناد کردند وبراجزاء دیمقراطیسی غائبیانه حکم کردند‌که اینها دارای اشکال مختلف هستند وباساس اختلاف دراشکال واوضاع اختلاف در اثار وخواص بوجود می اید و وقتی که‌مذاهب مادیین رابیان نمود و درزمینه ازمناقشه علمی ، عقلی واستدلالی کار گرفت بعد ازین مظاهر ماد یین ومقاصد آنها را بیان میکنند .

منزه میپندارند . وثابت نموده اند که سلسلهٔ موجودات مادی و مجرد است و از جمیع الوجوه به موجود واحد منتهی میشود و از تألیف و ترکیب منزه می باشد وبنزد عقل در آن تصور ترکیب محال است .

وجود اوعین حقیقت وحقیقت اوعین وجود است او مصدر اول ، موجد حقیقی ومبدع وخالق جمیع کائنات خواه مجرد خواه مادی می باشد .

این گروه به متالهین ( خدا پرستان ) شهرت دارند . از جملهٔ آنها فیثاغورث، سقراط ،افلاطون ،ارسطوو عده زیاد از پیروان آنهااند .

گروه دیگری راعقیده اینست که اینهاباستثناء ماده ومادیات دیگر همه موجودات را نفی میکنند وصفت وجود مختص بآنست که به حواس پنجگانه ادراك شود وچیزیکه ازدائرهٔ حواس بیرون است شامل آن نمی باشد این گروه به مادیین شناخته شده اند ووقتی که از منشاء اختلاف دراشکال مواد وخواص آن و تنوع واقعی در آثارآن پرسیده شدند قدمای آنها این موضوع رابه طبیعت حواله کردند .

اسم طبیعت را به لسان فرانسوی (نا تیور) به انگلیسی (نیچر) می گویند ومعتقدین آن نزد عرب به طبیعیین وبه نزد فرانسویها به ناتیورالسم یادما تیورالسم شهرت دارند. که اول ازحیث طبیعت ودوم ازحیث مادیت می باشد . سپس نیچریها بعداز اعتماد براین اصل خود درتکوین کواکب، پیدایش حیوانات و نشوونمای نباتات اختلاف پیدا کردند .

یک گروه باین فکراست که وجود کائنات علوی و سفلی و نشئت موالید طوریکه دیده میشود ازروی اتفاق وتصادف میباشد . وباین اساس اتقان بناء کائنات واستحکام نظام آن منشئی ندارد مگرهمه ازروی تصادف می باشد البته ضعف وفساد فهم آنها سبب تجویز ترجیح بلا مرجح میشود درحالیکه عقل این نظر به را بالبداهه مستحیل میداند .

از لطف خود محروم نساخته طوریکه اورا خلق کرده دین رالازم وجودش ساخته.
مردم باصول دین تمسک ورزیدندوبه توسط آن دارای خصائلی شدند که آنرا پسران
ازپدران قرن بقرن بمیراث برند.

وهرقدر که در آن تغییر وتبدیلی وارد کردند باز هم بقایای آن که بمیراث
بردند تاهنوز برعقول سان انوار معرفت رامی افشاند وبوسیله آن راه سعادت خود
رامی یابند و درروشنی آن مذهب خود را بهداب گزاری میکنند.

## گروه نیچریه

گروه نیچریه درهر ملتی که عرض وجود کند در راه ریشه کنی این اصول
و افساد این خصائل سعی میورزد. وقتی که این گروه در ارزوی خود کامیاب شود
اساسات ملت ضعیف میشود ودرگودال اضمحلال وعدم، سقوط میکندواین گروه درهمین
وقت راه اسلاف وگذشتگان خودرا تعقیب میکنند.

## عقائد وخصائلی که دین نشان داده است

دین عقول بشررا درسه عقیده بهرهمند ساخته ودرنفس های مردم سه خصلت
راجاداده، که هر خصلت آن اساس موجودیت ملت ها وبنیاد بناء حیثیت اجتماعی
واساس محکم مدنیت آنهااست ودرهریکی آن سوق دهنده موجود است که ملتها
وقبائل رابه غایه کمال و ارتقاو به ذروه سعادت سوق میدهد ودر هر یکی ازآ ن
ها ناصح قوی موجود است که نفسهارا ازشر دور می سازد وازارتکاب فساد و از
نزدیکت بآن چیزیکه باعلا کت وفناء مواجهش می سازد مانع میشود.

### عقیده اولی

عقیده باینکه انسان فرشته زمینی واشرف مخلوقات است.

دوم یقین کردن هر صاحب دین باینکه ملت او اشرف ملتها است وهر کسی که
مخالف آن است او درگمراهی وباطل است.

## مظاهر مادیین ومقاصد انها

مظاهر مادیین درملت هاوعصور مختلفه بایکدیگر اختلاف پیدا کرد طوریکه اسماء آنها مختلف دیده شد مثلاً گا هی خود را بزرگان حکماء می نا مید ند ولقب حکیم راتنها برای خود تخصیص میدادند، وگاهی بصفت محوه کنندگان ظلم واستبداد نمایان می‌شدند وبسا اوقات که خودرا تحت انظار مردم قرا ر مید ا د ند درلباس عارفان وعالمان اسرارو کاشفین حقایق ورمو زد یده می‌شدند . د ر بعضی اوقات بااین ادعا ء ظاهر می شد ند که اذ هان را از خر ا فا ت پا ک وعقو ل رابا معلومات حقیقی تنویر کنند وزمانی بحیث دوستد ار ا ن فقرا ء ، حا میا ن ضعیفا ن وخیر خواهان مسا کین تشکل میکر د ند و بسا او قات بر اد عای پیغمبری جرأ ت مینمودند بهرقسمی که مادیون آشکا ر اونما یان شده اند ، وبهر شکلی که خو د راساخته اندودر هرقوسی که تبارز کرده اند درهمه این‌حالات بهأساس وبنیا دقوم خود صدمه بزرگی وارد کرده اند.میوه های ملتهاخود رابه صا عقه شد ید و آ فت بزرگی ازبین برده اند. دربنیان‌طبقه‌خودخلا های‌بزرگی بمیان آورده اند. دیگراینکه بسخنان خوددد لهای زنده رامی میرانند وباافکار خودنفس های‌مسموم را در روحیات مردم می‌دمندوبا مساعی خودنظام‌مستحکم رامعز لزل‌می سازند .

ملتی که‌ازانها مصیبتی دیدوطبقهٔ که‌به شر آنهامبتلا شد تارو پودآن گسیخته شدوتخت آن رو بسقو ط نهادوافراد آن ازهم پاشان گرد یدند و بنیاد وجود خود را ازبین بردند .

## انسان بسیار ظالم ونادان است

انسان بسیار ظالم ونادان است . انسان بی‌ثبات وبخیل آفریده شده وقتی که باوشیری رسد بی‌صبر میشود وا گر خیری ر سد بخیل میگر دد . حر ص ، طبیعت انسان گشته وگویا انسان حر یص نوشیدن خون‌است . خا لق کا ئنا ت ا نسا ن را

طوریکه بین شیران درنده و حیوانات گوشتخوار و سگان گزنده حملات و تجاوزات بریکدیگر رخ میدهد این عقیده قوی ترین مانعی است که صاحب خود را از مشاکلت و مماثلت با حیوانات در صفات خسیس و منحط دور نگاه میدارد. این عقیده بهترین بیدار کننده و انگیزنده فکر است در حرکات آن و مفید ترین داعی عقل است در استعمال قوت آن، وقوی ترین کار کننده است درتهذیب نفوس که از چرک و پلیدی پدیها پاک می سازد.

اگر میخواهی در بارهٔ قومی که باین عقیده نمی‌گروند بلکه انسان را مانند دیگر حیوانات می‌پندارند فکر کن سپس ببین که چه افعال متنوع دنائت و بدی از آنها صادر می گردد وتا چه اندازه با شرور و فساد ها سرو کار دارند! ودرکدام درجهٔ انحطاط نفسهای شان قرار میگیرد! وچگونه سقوط و تمایل بسوی حیوانیت عقول آنها را ازحرکات فکری متوقف می سازد!

سخنان خود را در باره خواص عقیده سوم دوام داده میگوئیم: بدین منوال که معتقدین آن طوریکه ملتها در فکر غلبه خود می باشند برای کسب مفاخر، عزت و عظمت خود قیام کنند و راجع بکارهای شریف و صفات فاضله مسابقه نمایند و به منظور تفوق به همه ملتها به اساس مزایای انسانی عقلی باشد ویا نفسی، معیشتی باشد ویا فکری همه برضا و رغبت خود با هم متفق و متحد شوند. دیگر از مقتضیات عقیده اینست که انسان در این جهان بـرای این هدف قدم میگذارد که کسب کمال نماید ویا سطح آن بسوی عالم بالا ترسیرار تقائی نماید و بطرف منزلگاه و سیعتر و جای بهتر سفر کند. تادرآن از ادانه زندگی کند و از میوه ها و خوبهای آن استفاده نماید.

کسی که دلش با این عقیده سیراب گردد آن دل حکمتهای خود را بیرون می میکند و صاحب خویش را متوجه می سازد تا عقل خود را با علوم حقه و معارف صاف ودرخشان، روشن سازد.

سوم : یقین کردن باینکه انسان دراین زندگی دنیا برای استحصال کمال بمیان آمده چنان کمالی که اورا آماده عروج به جهانی می سازد که از جهان دنیا خیلی عالی ووسیع است واورا ازمنزلگاه خیلی تنگ و مملوء از ناخوشیها که باید خانه غمها ودرد ها نامیده شود به منزلگاه خیلی وسیع ودور از ناراحتیها ودارای سعادت ابدی و موجودیت دائمی منتقل میسازد .

شخص دانا وعاقل ازآنچه که براین سه عقیده مرتب می شود خود را غافل نمیگیرد مانند آثار بزرگ درمجتمع بشری ومنافع کلی در تمدن سالم وآنچه که ازطریق اصلاح به علایق ملتها تعلق میگیرو آنچه که در بقای نوع تمایل بافراد آن که بایکدیگر زیست مسالت آمیز نمایند دخیل باشد ومتوجه ساختن همت ملتها بمنظور ارتقاء بمدارج کمال نفسی و عقلی . واضح ومعلوم است که هر عقیده دارای لوازم وخواص می باشد که از آن منفصل و منفک نمیگردد مثلا عقیده بر اینکه انسان اشرف مخلوقات است البته این عقیده شخص معتقد را بالضروره از صفات بهیمی و حیوانی دور و مقام بلند نصیبش می سازد و بهر معیاریکه اعتقاد قوی باشد از صفات حیوانی دوری میجوید ونفرت نشان میدهد وهر وقت که نفرت زیاد و قوی باشد باروح خود به عالم عقلی بلند می رود وهرگاه که عقل او بلند باشد از مدنیت حظ و افر نصیبش میشود حتی این حالت اورا به مقامی می رساند که یک فردی از مدینه فاضله باشد ویا برادران همنوع خود طبق اساسات دوستی واصول عدالت زیست نماید . البته این آخرین سعادت انسانی درد نیاو غایهٔ است که اهل خرد و حکماء در تلاش آن هستند . این عقیده بزرگترین مانع انسان است از ازمشابهت او باخران حتی با گاوهای دشتی از نگاه معیشت و معلوم است که حیوانات وحشرات ضرر را از خود دفع کرده نمیتوانند وراه حفظ زندگی خود را نمی یابند بلکه عمر خود را بادهشت و ترس سپری میکنند . این عقیده قوی ترین مانع است که اولاد انسان را از مقاطعه ایکه سبب تجاوز بعضی بر بعضی دیگر می شود باز میدارد

بر خورد ار و مستفید گردند و به ذروه شرف علو شوکت قوي ، عظمت و توفیرو تکثیر سواد ثروتمندي برسند .

## خصایل سه گانه

یگانه سبب خصایلی که ملتها آنرا از طریق توارث و انتقال نصیب شده صبغه و تاثیر دینی است که در نفسها نقش گردیده است .

یکی از آن خصایل سه گانه خصلت حیاء است و حیاء عبارت از انفعال نفسی است که به کردن آنچه که سبب ملامتی وسرزنش میشود بمیان می آید و نفس با نجام آنچه که نزد مردم عیب پنداشته میشود متاثر میگردد .
حقیقتا که تاثیر این صفت در حفظ نظام مجمع بشري و منع کردن نفس از ارتکاب اعمال بد نسبت به تاثیر صدها قانون وهزارهاتن پولیس ومحتسبین زیاد تر است زیرا وقتی که نفسها پرده حیاء را بدر دو درگودال خساست ودناءت بیفتد و در اعمالی که از او صادر می شود اهمت نمید هد پس با استثناي کشتن دیگر کدام عذاب وسرزنش خواهد توانست که اورا از مفاسد که نظام مجتمع را مختل می سازد مانع شود؟ همین ملاحظه است که سولون حکیم یونان کشتن را جزاي هر عمل قبیح حتی جزاي دروغ گفتن ولو که یکمرتبه هم باشد قرار داده بود. شرافت نفسی ملازم خصلت حیا است . تمامی معاملات بمحور خصلت حیاء میچرخد و سلسله نظام بان می پیوندد . حیاء میزان صحت عقول و ملتزم با حکام ان است . حیاء در قول و عملی انسان را سزاوار وثوق واعتماد او است و نیز صفت حیاء بذات خود صفت مناعت و سجیه غیرت است هر ملتی که غیرت مناعت را از دست دهد ان ملت محروم پیشرف وتعالی میگیرد اگر چه اسباب پیشرفت و تعالی برایش میسر گردد دیگر اینکه بسبب کارهای بد که مرتکب میشودو از دنائت و پستی خود داري نمیکند با ذلت و مسکنت رو برو می شود.
ممکن است فرض کنیم قومی که حیاء را ترک گفته باشد پس در این قوم بدون تظاهر به فحشاء . مسابقه دارد سکر اختلال طبائع ، فساد

ولی از این باید ترسی و هراسی داشته باشد که مبادا جهالت و نادانی او را بسوی انحطاط بکشاند و بین او و سطالبش حایل واقع گردد. دیگر اینکه سعی و کوشش بخرج دهد تا نیروهای عالی و مدارک عقلی و خواص و ممیزات بزرگ را توسط استعمال در آنچه که به منظور رشد خلق گردیده ظاهر گرداند و بدین وسیله کمال او از عالم خفاء به عالم ظهور آشکارا گردد و از درجه قوه بدرجه فعل ارتقاء یابد پس این عقیده قویترین مرشد و بهترین رهنما و قائدیست که انسان را بسوی مدنیت ثابت که بر اساس معارف حقه و اخلاق فاضله استوار باشد سوق می دهد. و این اعتقاد مستحکمترین اساس و بنادیست که شکل و صورت اجتماعی تنها و تنها بران بناء می شود و آن اینکه هر فرد حقوق خود و حقوق دیگران را بشناسد و راه مستقیم عدالت را انتخاب کند و این اعتقاد موفقترین وسیله است که بین ملتها علائق مستحکم را ایجاد میکند عقد و میثاق ان راستی و انقیاد به سلطهٔ عدالت و وقوف بحد معاملات می باشد. این اعتقاد عطیه رحمت ازلی است که نصیب دلها می شود و سبب اطمینان و مسالمت آن میگردد. مسالمت ثمره عدالت و محبت است و عدالت و محبت وگلهای اخلاق و سجایای خوب می باشد و این همه ثمره عقیده است که صاحب خود را از اساکن شر، شقاوت و بدبختی ها نجات میدهد و او را بغرفه های بلند مدینه فاضله می رساند و بر کرسی سعادت مستقرش می سازد البته برای شما در این اشکالی نیست که آن طبقه مردمی راکه از این عقیده محروم مند به تخیل خود بیاورید پس به شما آشکارا خواهد شد که در بین این طبقه به چه اندازه از تفرقه، نفاق، حیله ها و فریب ها، رشوت و اختلاس موجود است و به چه پیمانه مشاهده حرص و آز، خیانت، کشتار، اتلاف حقوق، جنگ و جدال نظر تراخیره میکند و به چه معیار در آن احساس تعدی برعلم و اخفا نور معرفت میکنی؟ این عقیده مناعت و غیرت ملتها را بیدار و بحرکت و فعالیت می آورد تا از علوم و معارف

امانت را اهانت کنند اساس قدرت سقوط میکند . امنیت سلب ، راحت و اطمینان از بین می رود . حقوق محکومین ضائع می شود . در بین مردم قتل و چور و چپاول رخ میدهد . در راه های تجارت مشکلات پیدا می آید و دروازه های فقر و فاقه گشوده می شود . خزانه های دولت متضرر و از دولت راه های کامیابی و موفقیت گم میشود و اگر کدام خطری رخ دهد راه های نجات برو یش مسدود میگردد .

شکی نیست ملتی که توسط حکومت خائن اداره می شود یا بسبب فساد منقرض و از بین خواهد رفت و یا اینکه ظلم و استبداد یک ملت اجنبی بران مستولی خواهد شد و اجانب با ین ملت محکوم تلخیهای اسارت و محکومیت را خواهد چشانید . البته این تلخیها از تلخیهای فنا و زوال بمراتب سختر و ناگوارتر خواهد بود .

فی الحقیقت امانت اساس بقاء انسان ، سبب استقرار بنیاد حکومتها ، وسعت دهندهٔ سایهٔ امن و راحت و بلند کننده بنای عزت و قدرت و روح و جسم عدالت می باشد و هیچ یک از این چیز ها بدون امانت بمیان آمده نمیتوانند ، شما فرض کنید و امتحان نمائید اگر ملتی زیور این خصلت را از خود دور کند البته در این حالت شما بجز آفات ریشه کن ، مصیبتهای کشنده ، و بلاهای مهلکه ، فقر کمرشکن و ذلت عاجز کننده دیگر چیزی نخواهید دید و دیری نخواهد گذشت که بعد از اینهمه این ملت رهسپار دیار عدم خواهد شد و مصیبتهای شدید و مرگبار آنرا بفناء خواهد برد .

## خصلت سوم صداقت است

انسان از عیب به ظهور آورده شده درحالیکه نه عیب را میداند و نه ظهور را . پس این انسان در یک زاویهٔ تار یک شروع به تکامل کردند از چیزی نام می برد و نه کدام آئین و روشی را می شناسد ولی این

اخلاق و مداومت در کارهای بد و منحط دیگر چه خواهیم دید، راجع به شناعت آنها همین کافیست که آنها را بحالتی می بینم که شهوات وخواهشات بهیمی بر آنها غلبه کرده، و صفات حیوانی ارادهٔ آنها را تحت تأثیر خود قرار داده است و بر افعال آنها تسلط دارد.

**خصلت دوم امانت است:**

واضح و معلوم است که بقاء نوع انسانی بر معاملات و اشتراك در منافع آن استوار است وروح معامله و مشارکت امانت است. وقتی خصلت امانت در بین معامله داران فاسد شود علائق معامله از بین می رود، و ریسمان مشارکت قطع می شود، با ین اساس نظام معیشت مختل میگردد و نوع انسانی به فنای عاجل مواجه می شود. دیگر اینکه ملتها برای رفاهیت و انتظام امورزندگی خود محتاج به حکومت اند، این حکومت جمهوری باشد یا شاهی مشروطه و یا شاهی مقیده برابر است.

حکومت بهر شکلی که باشد در وقتی ثابت و استوار میباشد که مردم اعمال و وظایف مختلف را انجام دهند یعنی بعضی از آنها پاسبانان حدود مملکت باشند که از تجاوز اجانب مملکت را حمایت کنند و نگذارند که کسی بداخل آن قدم بگذارد. و دیگر محافظین داخل مملکت اند که نادانان را از هتك پردهٔ حیاء مانع میشوند. و بعضی از آنها حاملین شریعت و دانشمندان قوانین اند که برمسند حکم بنشینند وخصومتها و منازعات را حل و فصل میکنند. و بعضی ار آنها جمع کنندگان اموال اند که از رعیت و با رعایت قانون خراج را که حکومت تعیین و مقرر کرده جمع می کنند و در بیت المال که در حقیقت خزانه رعیت است میگذارند. و بعضی دیگر آنها کسانی اند که متولی و متصدی خرج کردن این اموال در راه منافع عامه رعیت باشند وظیفه هرگروه باساس امانت بناء یافته اگراین مردم که ارکان دولت اند

تحقق نمی‌یابد وقتی که یک ملت خصلت راستی را ازدست بدهد پس نظر کن که بدبختی چگونه برآن ملت مستولی میشود ؟ وعوامل خود را درآن نافذ می سازد ؟
وچگونه مقررات خود را درآن انتشار وعمومیت می بخشد ؟
وعلائق وصلت واتحاد آنرا فاسد وازبین می برد؟

## غایه ومقصد از دعوت نیچریه

این منکرین الوهیت درهرملت وبه هررنگ وقیافه که نمایان شوند همیشه دراین سعی وکوشش اند که اساس این قصر مسدس الشکل یعنی قصر سعادت انسانیت را که برشش دیوار سه عقیده و سه خصلت استوار است از بین ببرند .

بادهای شدیدی از افکار شان این بناء مرتفع را بحرکت واهتزاز می‌آورد وآنرا ضعیف می‌سازد و درمیدان بدبختی سقوطش می دهد و از مقام بلند مدنیت انسانی بگودال وحشت حیوانی سقوط می‌دهد .

اینها مذاهب خود را باساس ( بطلان همه ادیان ) گذاشته اند و ادیان رااوهام باطل وتخیلات بی‌جا خوانده و گفته اند : انسان بمنزلهٔ سائر حیوانات بشمار میرود ودارای کدام مزیت وخصوصیتی نیست که بوسیلهٔ آن بر حیوانات تفوق داشته باشد بلکه از حیث خلقت و پیدایش از حیوانات هم بدتر وپایانتر ودارای ادنی‌ترین فطرت می باشد .
باین اساس برای مردم انباع قبائح و ارتکاب منکرات را آسان گردانیده اند وراه‌های بهیمیت را هموار ومعائب ومسئولیتهای تجاوز راازآنها مرفوع ساخته‌اند و باین فکرو عقیده رفته‌اند که انسان بعد ازاین زندگی بادیگرزندگی مواجه نمی‌شودو از نباتات زمینی ایکه در بهار

انسان با ضعف خود چون با کائنات آشنا می‌شود تو گوئی همهٔ آنرا قبل
از وجود خود بیاد داشته بود. پس جنگ برای او در کمین شد و برایش
آماده مبارزه شد. در هر کنج و کنار برای او بلا و آفتی پنهان و در هر طرف
و گوشهٔ مصیبت و غمی در کمین است تا در سخترین مراحل وقت و زمان
در قتلگاه او اصابت کند و او را از بین برد .

بانسان حواس پنجگانه داده شد که سامعه، باصره ، ذائقه ، شامه و
لامسه اند ، مگر انسان با وجود این پنج حاسه که بمنظور هدایت به نزدیکترین
حوائج و رفع ضرورتهایش باو داده شد . و از آن استفاده ورزیده نمیتواند
به کمک حواس بنی نوع خود ضرورت تام دارد و نیز محتاج است که
در پرتو معارف بنی نوع خود راه هدایت را بیابد و خود را از بعضی
مشکلات و مصیبتهای گزنده نجات دهد .

ودر راه تحصیل روزی سعی ورزد تا توسط روزی زندگی خود را
استوار و ضروریات خود را مرفوع سازد .

شکی نیست که هدایت شدن بخبر تعلق دارد و خبر در وقتی سبب
هدایت میشود که این خبر از مصدر صدق و راستی نشئت کند تا از
موجود بحث کند و از مشهود حکایت نماید .

زیرا اگر چنین نباشد پس خبر بی حقیقت و بی واقعیت سبب هدایت
شده نمی‌تواند . شخص دروغگو دور را نزدیک و نزدیک را دور می بیند .
مفید را در شکل مضر و مضر را در شکل مفید نشان میدهد . پس اینگونه
شخصی پیام رسان جهالت و نادانی ، باعث گمراهی ، پشتیبان شقاوت
و مددگار آفت و مصیبت می باشد .

باساسی که گذشت صفت راستی رکن مهم وجود انسانی، پایهٔ
قوی بقاء شخصی و نوعی ، وصل کنندهٔ علائق اجتماعی بین افراد
ملتها دانسته میشود و بدون آن الفت و محبت اجتماعی و خانوادگی

صفات فاضله واصول شش گانه را در آن بوجود آورد که قلم از تعبیر آن عاجز است. پس همان مسلمان ها بودند که ملتهای بزرگ را از کوهای (آلپ) تا دیوارهای چین تحت نفوذ خود در آوردند باوجودیکه جمعیت شان کوچک وعدد شان محدود بود. خاک ذلت را بر سر اکاسره و قیاصره ریختند. این گسترش نفوذ وفتوحات که نصیب آنها شده سبب آن عقائد صحیحه و صفات جمیلهٔ آنها بود. همین جذب و کشش مقناطیسی اخلاق و فضائل آنها است که در مدت یک قرن صد ملیون نفر بدین آنها گرویدند باوجودیکه مردم را در برابر پذیرفتن اسلام و جزیه ناچیز که پرداخت آن سنگینی نمیکرد مخیر میگذاشتند. آری! همین حالت و صفت این ملت شریف مقتدر و با نفوذ بود وقتیکه قرن چهارم بعد از هجرت آغاز یافت درهمین قرن نیچریها (طبیعیون) باسم باطنیه و خزنه اسرار الهی عرض وجود کردند و داعیان و مبلغین خود را بهمه ممالک اسلامی خصوصاً ایران فرستادند.

داعیان و مبلغین این گروه وقتی که این حقیقت را درک کردند که نور اسلام دلها را روشن نموده و علماء دین از عقاید آن حراست می کنند پس برای نشر افکار و نظریات خود راه تدلیس و فریبکاری را به پیش گرفتند، و تعلیمات خود را باساس تولید شک در دلها بنا کردند تا عقدها وپیوند های ایمان منفک و عقیده ضعیف و فاسد گردد. شخص را که شاکی می ساختند باو مژده نجات، هدایت و یقین ثابت میدادند. و وقتی که شخص بآنها منقاد میشد از او عهد وپیمان میگرفتند و باو تعلیمات و هدایات خود را کاملا تقدیم میکردند. اولین چیزی را که بیک شخص شکار شده خود تلقین میکنند همین است که اعمال شرعی ظاهری مانند نماز، روزه وغیره بر آنانی فرض گردیده که به حق رسیده نمیتوانند و حق مرشد کامل

می‌رویند و در تابستان خشک می‌شوند و خاک می‌گردند که ام ترقی و امتیازی ندارند و سعید و نیک بخت کسی است که درین زندگی از حظوظ شهوانی بهیمیت بصورت کامل استفاده کند .
توسط این نظریهٔ فاسد مردم را از قیود و مسئولیتهای گناه آزاد و با نواع مختلف تجاوز مانند قتل ، سلب اموال و هتک نوامیس دعوت کرده اند . و برای آنها غدر و خیانت را آسان گردانیده اند . و آنها را بکردن هر عمل زشت وادار ساخته اند و ازین حقیقت اعراض نموده اند که عقل کمال بشری را کسب کند و حقایق را کشف و اسرار طبیعت را بشناسد .
گفته اند : حیاء از ضعف و نقصان نفس می‌باشد بزعم اینها واجب طبیعی اینست که انسان در معالجهٔ این ضعف (حیاء) سعی کند تا بکمال قوت که قلت حیاء است نائل گردد . از این گذشته شناعت زیاد تر در اینست که اینها در اصول خود به اباحت و اشتراکیت مطلق قائل اند . اینها گمان میکنند که همه مشتهیات نفسانی حق همگانی است و مختص ساختن بعضی از آنرا عصب خوانده اند . شکی نیست که نظریات این گروه - مروج خیانت ها ، باعث افتراء و دروغ ، و سبب ارتکاب شرور و رذائل میشود و ملتی که در آن این آفات و مهلکات موجود و هر جا دیده شود پس سزاوار است که موجودیت آن از ساحه بقاء محوه شود . طوریکه از خواهشات و مسلک فاسد این گروه بحث کردیم راز پنهان و پوشیده که داشتند ظاهر و آشکارا گردید .

## ملت اسلام

بعد از آنکه سید راجع به ملتها ی قبل از اسلام که مبادی نیچریها آنرا فاسد گردانیده بود سخن گفت ا یک از ملت اسلام که با ین مبادی مبتلا شده چنین یادآور میشود و میگوید : شریعت محمدی و دین آسمانی به امت اسلام آمد و عقائد بزرگ آن دلهای مردم را سیراب ساخت و

ومردم را از پیروی گمراهی آنها منصرف ساختند و در این وقت این گروه بضد مسلمانها قیام کردند وعده زیادی از صالحین را از بین بردند و خون بسا از علماء و بزرگان مذهب حنفی ملت اسلامی را برزمین ریختاندند و همین دهریین اند که اخلاق ملت اسلامی رادر شرق وغرب فاسد و ارکان و اساسات عقائد آنهارا متزلزل ساختند و فرصتهای طولانی در راه افساد مردم توسط اخلاق بد ومجرد ساختن آن ازخصایل حمیده که نصیب اولاد این ملت شریف و نجیب بود دانها را زموفقیت را بدست داد وضعف وذلتی که بعد از قوت وعزت نصیب مسلمانها شد آنهمه سبب کوری بصیرت، فساد نیتها و دلهای آنها و ضایع شدن امانتها و شیوع خیانتها و فریبکاریها و تغافل از مصالح ملی بود.

## ضرر های انکاراز الوهیت

از آنچه که گذشت معلوم گردید که گروه نیچریها ـ دهریین وقتی که در یک ملت دیده شوند توسط حیله ها و فریبکاری های خود اخلاق آن ملت را فاسد و عقول افراد آنرا مختل می گردانند ودلهای آنها را می ربایند و ملت را بچنان دیگر گونیها مواجه می سازند که اساس آن ضعیف و اجزاء بنای آن از هم تفکیک و متلاشی گردد و اخلاق فاسد جاطلبی، پیروی ازخواهشات نفسانی، جرأت بارتکاب خیانتها موجودیت آنرا باز وال وفنأمواجه سازد و نام و نشان آنرا از صفحه وجود محو نماید واو لادان بطوردائم بافقر و بردگی بسر برند ولی عده کمی ازاین گروه مخفیانه مقاصد خود را عملی میکردند که اینها الباحیین واشتراکیین اند. واین عده در ظاهر بانکار از الوهیت وروزجزاء اکتفا ورزیدند. البته بعضی از کم خردان گمان میکنند که دراین موضوع وسعت فکروآزادی موجود است. لذا خواستم بگویم که این مفکوره فاسد به تنهائی کافیست که حالت موجودیت اجتماعی را فاسد گرداند واساسات مدنیت را متزلزل سازد. البته

است . وقتی که به حق واصل شدی باید از ذمه خود بار مسئولیت اعمال بدنی را فرو گذاری و خود را از آن مبری سازی. و زمانی که شخصی به طریقه و مسلک ایشان مدتی را سپری کند بعد از این برایش میگویند که جمع اعمال باطنی و ظاهری همچنان سائر حدود و اعتقادات تنها فرض دمه مصابین امراض ضعف نفسی و نقصان عقلی می باشد اما خودت کامل شده ای و صاحب اختیار می باشی که از حدود تجاوز کنی و از تکالیف خارج گردی و در ساحات وسیع اباحیت و لاقیدی قدم بگذاری .

حلال چیست و حرام چیست ؟ امانت چه معنی و خیانت چه معنی ؟ راستی چیست و دروغ چیست ؟ فضائل چیست و رذائل چیست ؟ این همه الفاظیت که برای معانی تخیلی وضع شده و کدام حقیقت واقعی را افاده نمیکنند (به زعم مرشد) و وقتی که مرشد اصول اباحیت را در نفسهای اتباع و پیروان خود بنیا نگذاری کرد بعد ازین آنها را در راه انکار از الوهیت سوق میدهد البته مذهب نیچریه (دهریت) باساس تنزیه بمیان آمده طوریکه مرشد میگوید: خداوند از مشابهت با مخلوقات منزه است اگر موجود باشد باید با موجودات و اگر معدوم باشد باید با معدومات مشابه باشد . پس خدا نه موجود است و نه معدوم (برا سم اعتراف میکنند و از مسمی انکار می نمایند) با وجودیکه این شبهه بالبداهه سفسطه باطل است خداوند از مشارکت در صفات ممکنات منزه است اما از حیث مطلق وجود در این ممانعتی نیست که اطلاق وصف (وجود) برخداوند ممکنات شود اگرچه وجود خداوند واجب و وجود ممکنات ممکن است .

گروه باطنیه مدت زیادی در افساد عقائد مسلمانها مساعی بخرج دادند و در راه پیشبرد اغراض خود از حیله های گوناگون کار گرفتند تا آنکه حقیقت موضوع آنها به علماء دین و بزرگان مسلمانها کشف و آشکار اگردید و این علماء و بزرگان به جلوگیری از مفاسد آنها پرداختند

کند آنرا پوره می بیند و اورا در حیاتی که بعد از این حیات دنیوی می باشد یا ثواب مزید است یا عقاب شدید

۱ ـ دفاع شخصی: زدوخورد، جنگ و جدال است که نسل بشری را از بین می برد.

۲ ـ شرافت نفسی: صفتی است که صاحب خودرا از کردن آنچه که بد پنداشته می‌شود و در انظار مردم قبیح است منصرف می سازد.

۳ ـ حکومت: انسان از قوت حکومت نمی‌ترسد زیرا قوت و سلطه حکومت مانع تجاوز وظلم آشکار میشود اما اختلاس، تزویر، باطل منزین، و فساد ملون را که از صاحبان غرائز شهوانی دیده می شود حکومت چسان میتواند که جلوگیری کند و از حیله های مخفیانه ودسایس و خیانتهای دور از نظر اطلاع یابد و از فساد و اضرار آن جلوگیری نماید ممکن است که حاکم و اعوان او بلکه اکثر آنها که بودند و می باشند بدام خواهشات نفسی و غرائز شهوانی بیفتند. پس درین صورت کدام قوه است که دست صاحبان قدرت را بگیرد و آنها را از متابعت غرائز شهوانی که بر عقول آنها تسلط یافته بازدارد؟ و کدام فریاد رس و کمک کننده است که ضعیفان و بینوایان را از شر این صاحبان نفوذ و از حرص و آزشان نجات دهد؟

هرگاه حاکم در خفاء رئیس دزدان آشکار او علی بزرگ غار تگران می باشد و اعوان او آله های اند که آن را در راه ظلم و استبداد استعمال میکند و وسائلی اند که بار تکاب فساد و شر از آن استعانت می جوید بنابراین حقوق بندگان خدا را پشت سر میگذارند. بنوا میس آنها بی حرمتی میگذارند. اموال آنها را بغنیمت می برند. تشنگی غرائز خود را با خون ضعیفان تسکین مکنند و قصرها و عمارات خود را بخون دل فقرا منقوش می سازند. خلاصه اینکه سعی بلیغ شان برای هلاک مردم و خرابی مملکت می باشد.

از این مفکوره باطل دیگر کدام چیزی که در محو فضائل و ایجاد خبائث و رزائل تاثیر بزرگی داشته باشد سراغ شده نمیتوانند وممکن نیست که برای شخص واحد خیال دهریت با فضیلت امانت و صداقت و شرافت همت و کمال مرادنگی یکجا پیدا شود زیرا در وجود هر فرد انسان باساس فطرت قوه‌های شهوانی گذاشته شده و انسان توسط آن بمشتهیات و مرغوبات تمایل نشان میدهد و براه تحصیل و برآوردن آن می افتد و به تحصیل و برآوردن آن نفس خود را آرامی و تسکین میدهد. گویا انسان در خواهش و طلب خود را از راه رسیدن بمطلوب علاج و مداوا میکند ولی طبیعت هرگز راه معینی را که صاحبان رغبت از آن به خواهشات و مقتضیات نفسی خود برسند معین نکرده پس در اینصورت راه حق و راه باطل، راه فتنه و فساد، و راه هدایت و ارشاد، و راه خونریزیها و اغتصاب حقوق، و راه اخلاص و پرهزگاری در قبال است وهمه برای طلب کننده میسرو برای سالک غیر ممتنع می باشد. پس متوقف ساختن نفس بطریقهٔ نشان داده شده و متوقف ساختن خواهشات آن بحدود معینه ومنع کردن آن از تجاوز از حد اعتدال و راضی ساختن هر صاحب غریزه نفس بحقش ومنع کردن او از اعتداء و ظلم بر حقوق دیگران اینهمه و همه باین چهار چیز تعلق دارد:

**چیز ها ئیکه تو سط آن نفس لزوماً بحدود عدالت متوقف میگردد:**

یا باید هر صاحب حق وسیله حربی را ندست بگیرد شمشیر خود را از غلاف بکشد وسپر خود را بالای سر بکر داند، شب و روز از حق خود دفاع نماید و یا شرافت نفسی طوریکه صاحبان خواهشات گمان می برند، یا حکومت، و یا عقیده به اینکه برای این جهان یک صانع قادر، دارای علم محیط و نافذ الحکم موجود است. و هر صاحب عمل را به جزای عملش می رساند. کسی که باندازه یک ذره عمل نیک و یا عمل بد

و یا منفعت حاضر و موجوده خود را برفتن در راه رذائل و عدول از سنن فضیلت ببیند؟ و کدام قدرتی خواهد بود که او را به معاونت، مهربانی، مروت و علوهمت و مانند این صفات اخلاقی که اجتماع از آن دور مانده نمیتواند وادارد؟

طوریکه تذکر یافت معلوم گردید که اولین تعلیم نیچریها (دهریین) ابطال این دو عقیده میباشد (یعنی یکی عقیده بخدا و عقیده برندگی ابدی) که اساس هردین است و دیگر تعلیمات اباحیت و اشتراکیت.

هیچ شکی باقی نماند که دین یگانه سبب سعادت انسان دانسته شده اگر دینی که براساسات او امرحقهٔ الهی استوار است و با دین خرافات و اباطیل نیچریها خلط نشود شکی نیست که همچو دین سبب سعادت تام و نعمت کامل میگردد و معتقدین خود را به کمال صوری و معنوی و بمقام شامخ فضیلت ظاهری و باطنی میرسانند و بروی پیروان خود بیرقهای مدنیت را باهتزاز می درآورد و صاحبان تمدن را از کمال عقلی و نفسی که سبب سعادت دوجهانی آنها میگردد برخوردار میسازد. خداوند هرکه را خواهد براه راست هدایت میکند.

آنچه که از رساله رد برد هریین نقل گردیدیم اینجا خاتمه یافت.

# در حکمت

### علت حقیقی سعادت انسان

## جمال الدین افغانی حکیم اسلام

هر آئینه ممکن بامکان خاص آنست که از وجود و عدم آن محال لازم نشود. وجود او بوجود علتش و عدم آن بعدم علتش می باشد و شکی نیست که سعادت از ماهیات ممکنه بامکان خاص می باشد.

آری اسعادت علت غائی برای حرکت هرفرد انسان دانسته شده خواه

(۳) اعتقاد به الوهیت :

وقتی که برای غرائز شهوانی مهاری و برای خواهشات نفسانی کنترو لی باقی نماند پس موضوع دیگر ایمان است یعنی ایمان با یکه برای این جهان صانعی موجود است که از مکنونات ضمائر و خفیات دلها و اسرار نفسها پوره واقف است ودارای قدرت بزرگ وممتاز می باشد. و نیز باین عقیده که برای خیرو شرجزا را مقدر ساخته که بعد از این زندگی در زندگی دیگر بصاحبش پوره داده میشود. حقیقتاً این دو عقیده چنان قوه های اند که نفس را از غرائزشهوانی مهار میکنند و از تجاوز ظاهری و باطنی بازش میدارند. و نیز مانند دو شمشیر بران اند که آثار غدرو خیانت را از بین می برند و فریب دادن و ریا کاری را ریشه کن می سازند و هردو بهترین وسیله اند که حق را ثابت و صاحبش را برحدخود موقف می سازند. و نیز امنیت را قائم و راحت و آرامی را تضمین مینمایند و بدون این دو عقیده موجودیت مجتمع انسانی بطور سالم و درست نمی تواند تقرریابد. وزندگی جامعه مدنیت را بهتر نماید نظام معاملات مستقیم نمیگردد و علائق بشری از شائبه غش و خیانت صاف نمی شود.

پس وقتی که دلها از این دو عقیده خالی و بی اثر گردد شکی نیست که در آن شیاطین رذائل اشیانه می سازند، و بروی آن ها راه های فضائل را مسدود می سازند.

پس چسان منکرجزا ازخیانت دست بردار خواهد شد و یا ازدروغ غدر، تملق، و نفاق خودداری خواهد نمود. ثابت است که علت غائی برای اعمال انسان خوداوست پس اگر این انسان به ثواب و عقاب و حساب و عتاب آن روز یکه بعد از این روز است عقیده نکند. پس چه خواهد بود که او را از افعال قبیح مانع شود خصوصا وقتی که به اخفاء و پنهان نمودن اعمال خود قادر شود و از جزای اعمال خود در دنیا مطمئن گردد

راز همدیگر منتفع گردند .

پس حصول سعادت هردولت مربوط بحصول اینهمه امور وفقدان سعادت آن منوط بفقدان همه این امور ویا به بعضی ازآن می باشد باوجودیکه حصول این امور ممکن است ومردم هم تا میتوانند انرا از طریق سعی وکوشش بدست آورند . ولی یک مانع در راه وصول بآن موجوداست که آن اعتقاد بکمال خود ونقص دیگران ، وخوب پنداشتن افعال خود وبد پنداشتن افعال دیگران است . ودیگر اینکه گمان کند که وی ازحد اعتدال تجاوز ننموده ودر واجبات خود قصوری وارد نکرده ودر اداء واجبات انسانی خود بی همتی وتکاسل نورزیده وبرای اثبات این مفکوره بآن براهین وادله استناد کند که نقش آنرا برایش خوب ومفید وانمود سازد . واگر با تکلیف وبدبختی مواجه شود آنرا ازقصور دیگران بداند وخودرا از اسباب آن تبرئه نماید حتی اگر ازکدام کار وعملی غفلت ورزد گمان کند که راه های امکان آن مسدود وانجام آن برایش مشکل گردیده . واگر کدام بی حرمتی ازوی صادرشود ادعا کند که وی را درآن اختیاری نبود مجبوریت اورا کشانیده ولی دیگران را معذور نمیداند ونه برای آنها بمجبوریت قائل میشود بهمین سبب درنظریات ، حرکات وافعال وهریک بر ضد دیگران کار میکند .

پس تناسب وتعادل ازبین رفت . وعلائق ازیکدیگر منقطع گردیده بحال پدری با پسر وبحال باداری باخدمه نظر کنید که هریک باوجودیکه میداند سعادت خانواده منوط باداء کردن واجبات خود اوست وحرکت او متمم حرکت دیگران میباشد اما با افعال آن پسر ویاآن خادم مخالفت نشان میدهد . ونظریه اورا غیرمفید میخواند . وعقیده میکند که اگرآن شخص در اداء کردن حقوق لازمه خود تقصیری نورزد

این حرکت حسی باشد و یا معنوی. اگر مساعی انسان در شب و روز و وسائل کار او در ساحه های زراعت، صناعت و تجارت همچنان کوشش او در راه تحصیل علوم و هنرها و متحمل شدن تکالیف او بمنظور رسیدن برتبه ها و مناصب در نظر گرفته شود بدون اینکه سبب اینهمه مساعی و تلاشهای او سببی جز طلب سعادت ندارد.

آری! اگر چنان شخص را نمی‌یابی که این سعادت نصیب او شده و یا بآن نزدیک گردیده باشد و لو که در مراحل کارهای خود از یک رتبه برتبه بالاتر انتقال نماید سبب آن اینست که نزد این شخص علت سعادت موجود نیست پس برما لازم است که علت و اسباب عدم تحقق سعادت را سراغ نمائیم تا سبب گمراهی طلب کنندگان سعادت معلوم شود پس میگوئیم:

هر آئینه بین سعادت و صحت مشابهت کلی موجود است وطوریکه صحت جسم نتیجه و معلول تناسب طبیعی بین اعضا و جوارح آن جسم و اعتدال کامل اعضاء وحسن انجام وظیفه هرعضو با مراعات نمودن همه لوازم و شروط خارجی مانند زمان، مکان، خوردن، نوشیدن و لباس می باشد وزوال صحت بزوال اینهمه لوازم وشروط و یا بزوال بعضی از آن می انجامد همچنان سعادت انسان معلول تناسب حقیقی در اجتماعات خانواده وقیام هرعضو خانواده باداکردن وظیفه خویش وتعادل در ائتلافات مدنی مانند تمدن حرفه ها و صنائع آن بقدر ضرورت و کفایت و حسن تعامل بین صاحبان صنائع می باشد و نیز همهٔ احکامی که در آن خورد و بزرگ، آمر و مامور با هم مساوی می باشند باساس قانون عدالت استوار است. دیگر علائق متعادل بین الدول است که هردولت حد خود را بشناسد، و برحقوق دیگران تجاوز ننماید. و بمنظور تعاون و تساند کامل راه های علائق را بین خود و بین دول دیگر بلکه بین همه بنی نوع هموار سازد.

ولی امروز مردم رعیت بآنها خطاب میکنند ومیگویند :

شما طوریکه گمان میکنید کدام مزیتی برما ندارید. نه عنصرشما پاك است ونه باطن شما صاف بلکه شما مردمی هستید که حب الذات برشما مستولی گردیده وبنده خواهشات نفسانی واسیر غرائز شهوانی گردیده اید. شمارا حرص، تقلب، وافتخار بسوی سلب راحت خود وراحت رعایا مائل ساخته است.

اما اینکه عقیده میکنید که وجود ما بوجود شما معلق است پس چطور این عقیده برشما صدق پیدا خواهد کرد وحال آنکه شما باردوش ما گردیده اید. ما نهال می نشانیم. زراعت میکنیم. می ریشیم. می بافیم. تکه جامه را اندازه میکنیم ومیدوزیم. آبادی میکنیم وتعمیر می سازیم. صنایع را اختراع میکنیم، ودرمعارف مهارت نشان میدهیم ولی شما میخورید ومینوشید، میپوشید وزیست میکنید، واز ملذات حظ میبرید وتعلل می ورزید. یدید که اموال وخون مارا حفاظت کنید این ادعا علامهٔ عظمت وتکبر شماست که در نفسهای شما جا گرفته است، ودر دماغ های تان خطور میکند. آیا نمیدانید که بهره دار وحامی حدود ازجمله ما اند. ونگهبان قانون وشریعت حقه ازما می باشد وشما بتنفیذ وتطبیق آن مکلف هستید. اگر بصورت درست باساس قانون وشریعت وظیفه خودرا انجام دهید پس شما برما حق دارید تا بقدر کفاف ومشروع از اموال ما استفاده کنید اما این چسان است که با اموال بازی کنید. وخون ما راعبث وهدر بدانید. ومارا به گودال شقاوت پرتاب نمائید، وباز از ما طلب اطاعت کنید ومارا درواجبات مقصر وسهل انگار بشمارید.

هرآئینه راحت وسعادت خانواده برقرار وتکلیف ومشقت مرفوع میگردید.
اینست حال مشترکین در زندگی اجتماعی زیرا هریک با وجودیکه یقین دارد که راحت وکامیابی به تقویه صنعت و تهذیب آن وحسن تعامل ، وبازداشتن دست شر وخیانت ، واحترام عهود و مواثیق ، واجتناب از دروغ وچنگ زدن بریسمان صداقت و وفاء می باشد خودرا در مقابل اینهمه هیچ مخل نمیداند وگمان میکند که زوال سعادت مدنی واجتماعی بسبب اعمال دیگران صورت گرفته است .

همچنان حال ملوك وسلاطین را بار عایای آنها مورد نظر قرار دهید می بینید که اینها یکدیگر خودرا با نحراف و عدم اعتدال وهتك حرمت وحقوق متهم می سازند وخود را پاك وبری میدانند .

پس ملوك علاوه براینکه رتبه شاهی را رتبهٔ آسمانی میدانند وفکر میکنند که یدعنایت الهی بسبب خوبی عنصر وپاکی باطن آنها داده واین مفکوره در دماغ شان رسوخ پیدا کرده ، عقیده میکند که ملت بدون وجودشان بپای خود نمیتواند استادشود ونه از آن میتواند استغناء ورزد . زیرا آنها اموال وخون ملت را حفاظت میکنند . وهرصاحب حق را بحقش میرسانند . وانتقام مظلوم را ازظالم میستانند . وحدود را بمنظور جلوگیری از ضررمهاجمین حراست میکنند .

پس باین ملحوظات ظاهری خود را سزاوار می بینند که دراموال وخون آنها حق تصرف را داشته باشند واطاعت از اوامر واجتناب از نواهی خودرا برآنها واجب میدانند . ورعیت را درتقصیر ازآنچه که واجب برایشان است مقصر میدانند .

است واین عین رضایت بآن است .

ازآثار عجیب وغریب این خصلت اینست که این خصلت برای حقیقت واحد در نظر شخصی واحد بحسب اختلاف مرتبه هاو کار هایش باشکال وصور مختلف دیده میشود مثلا (توزید ) را که یك فرداز افرادبشراست بریك رتبه و مقامی میبینی که بافقراء مهربان ، باضعیفان دلسوز ، برمظلومین مشفق ، بدگوینده بخل وممسکی ، توصیف کننده کرم وسخاوت ، برآورنده حوائج مردم ، طلب کننده عفت وپاکدامنی ، بد بیننده انهماك در خواهشات نفسانی وعرائز شهوانی ' تمسخر کننده بر زیا دت طلبان مال وفخر کنندگان بریکدیگر ، مبغض غرور وتکبر ، متنفر از ارتشاء گریزنده ازاهمال در مصالح عامه وتکاسل در واجبات ' اهانت کننده نظریات مستبد ین واقوال وا فعال خود بینان ، تقبیح کننده ترجیح مفضول برفاضل باساس اغراض شخصی ، انتقاد کنندهٔ اعطاء مراتب بغیراهلش ومحروم ساختن مستحقینش ، ملامت کننده غضب وتعجیل عقوبت ' دورشونده ازبدی وبدگوئی ' دوست دارنده وطن ، حامی حریت وآزادی می باشدوبه گمان خود میگوید اگرامری بمن سپرده شود بخیر وبهبود مردم سعی و کار خواهم نمود مگربار همین شخص وقتی که به یك رتبه بلندتر ارتقاء می یابد اورادرباره فقراء قسی القلب می یابی واین راشخص گمان میکند که فقراء اشخاص عاطل وبغرض دوری ازمتاعب وتکا لیف کسب وعملی گدائی را پیشه خودساخته اند همچنان درباره مظلومین دارای مزاج خشك میباشد واستدلال میکند که مظلومین صاحبان مکر وحیله وریاء می باشند وبخلاف باطن خود بظاهر وخود نمائی میکنند وخود راکه نقاب مسکنت فقر می پوشانند وبر حقوق دیگر ان باميد نقاب وتسلط می باشند ازبخل وممسکی کارمیگیرند وباین تمسك می ورزند ومیگو یند که ازمقتضیات هوشیاری ودوراندیشی جمع کردن اموال وگذاشتن آن تاوقت لازم درمخازن می باشدتاآنکه گفته : دیگر از عجیب ترین آثار آن خصلت

آنچه را که ذکر کردیم درصورتیست که در ماحول ملوك اشخاص با نفوذ و متغلب باشند که این اشخاص از حیث جنس و مشرب مخالف رعیت باشند اما ملوك متقلب و اشخاص متقلب هر یك از اینها گمان می برند که وی وسیلهٔ قوت دیگر و واسطه مصلحت اوست و هرچه که جانب دیگر است نیکی او را به بدی و منفعت او را به ضرر معامله میکنند تا آنکه گفت: در کارهای دانایان، حکماء و صاحبان فکر و مذهب که حق را فی نفس الامر یکی میدانند و اینکه واقعیت متعدد نمی باشد و بعد از ین اتفاق خود که قواعد و اساسات منطقی را میزان نظر میدانند و توسط آن شناختن فکر صحیح و فاسد را وانمود ساخته اند فکر کن که چطور مسلك و طریق علیحده را اختیار کرده اند و بضد یکدیگر میکوشند وعقیده میکنند که دلائلش برآن میزان کاملاً منطبق میشود و دلائل دیگران برآن منطبق نمیشود. همچنان باحوال دزدان و قاتلین و آنهائی که در جهان انسانی مرتکب اعمال و افعال قبیح و شنیع میشوند نظر کن البته می بینی که این اعمال و افعال که متفقاً قبیح و شنیع دانسته شده از فاعلی صدور می یابد که باساس این خصلت بکمال ذاتی خود عقیده میکنند. و با عمال و افعال خود بچشم رضایت می بینند، ضروری است وقتی که فعل بعد از اراده باساس ترجیحش بر ترك آن بمیان آید وجودش نسبت به ترك آن بهتر

شما می بینید وقتی که یك شخص قبیح الوجه ، مختل الخلقه دارای لباس کهنه وفرسوده و ناپاك در آئینه بخود نظر کند متنفر نمیگردد ولی بازوقتی که به یك شخص دیگری که بهمین حالت بلکه ازوی چیزی خوبتر باشد نظر کند فورآ منفصل میشود وازوی متنفر میگردد .

واین صفت ( حب ذات ) که علت بد بختی وتکلیف واز صفات لازمه ذات انسان است ما دامیکه موجود است از انسان منفك نمیشود ونه انسان آنرا از خود دور کرده میتواند پس در اینصورت هیچ چاره وچاره خلاصی از آثار بد آن دیده نمیشودولی وقتی شده میتواند که انسان از عقل خود کاربگیرد ودرهر امروموضوع بآن رجوع کند واز حلقه عبودیت قوهٔ حب‌ذات خود را بیرون‌سازد واحکام آنرارد نماید وآن اینکه بر خود بآن حکم کند که درآئینه دیگران می بیند نه درآئینه خود ( ای انسان معجب ! چقدر زیبا هستی درآئینه نفس خودو چقدر قبیح وبدمنظر هستی درآئینه دیگران ) آنچه را که تذکر دادیم علاج حقیقی و وسیله بزرگیست که هر انسان رابحد خود متوقف و برای استکمال نفس او را به سعی وکوشش وادارمی سازد .

وقوف بحد خود واستکمال نفس خود هر دو مدارو محور سعادت می باشند .

ماجمیع اقسام حب‌ذات‌را بد نمیگوئیم زیرا بعضی از آن بسعادت یك‌گروه ویایك ملت تمام‌میشودوآن حب‌ذاتیست که سبب کسب خصایل خوب و نیکوئی میگردد وصاحب خود رابمقام بلند میرساندتا فکرو اعمال خود رابمصالح عمومی متوجه سازد وبدون صفت نیك وذکر جاوید دیگر کدام غرضی نداشته باشد .

زنده‌باد کسی که‌ازحق وهدایت‌متابعت‌نمایدوعقل را برخواهشات‌نفسانی‌ترجیح دهد .

این مقاله‌است که سود به جریدهٔ مصر بیان کرده‌وسلیم‌النقاش‌وادیب اسحاق، دو ادیب سور بانئی این جریده را بامرا واصدار نموده اند ،

اینست که صاحب آن باوجودیکه به بدترین اخلاق وشنیع‌ترین خصلت متصف باشد ازاین کوراست که خودرا بآن صفت متصف بیبند مثلاً خودش قسی القلب میباشد مگر خودرا مهربان می‌بیند ومتکبر می‌باشد اما خودرا متواضع می بیند همچنان دیگر صفات. ولی اگر شخص دیگر رابجزئی ترین خصلت بدی متصف بیبند فوراً اورا باین صفت بد تشهیر میکند حتی هریك را طوری می‌بینی که به یك چشم خود میکروسکوپ می‌بندد تاازسری‌ترین عیب همزیستان خوداطلاع یابد وبچشم دیگر دوربین ترصد (تلسکوپ) میگذارد تااعمال وکردار اشخاص دورازوی پوشیده نماند وبریك گوش خودتیلفون گذاشته تاازاخبار مردم اطلاع یابد وازنقائص آنها بی خبرنماند وبردیگر گوش خودفونوگرافی (نگهبان صوت) گذاشته تاازقبائح مردم ازوی چیز دور نباشد ودروقت ضرورت باستحضارآن قادر باشد .

وقتی که دولاب حقد وکینه اوباوجودیکه قریب‌ترین اشیاء بوجوداو میباشد حرکت کند عیوب آنرادیده نمیتواند پس اوکوروای نظر تیز دارد وکراست مگر قوی السمع است . پس نابود باد همچو خصلتی که بنقص انسان وبفساد حال او تمام شودواورا به تکالیف وبدبختی ها متضرر سازد .

دراعمال بی‌راهی ودراقوال بی‌نظمی رابه بارآرد . حق را بباطل قلب (ناچل) رابه صاف . گران قیمت رابه ردی وخراب بپوشاند و بدرا خوب وخوب رابد . کج را راست وراست راکج نشان دهد .

وکسی که بچشم حق بیبند ودرحقایق به اوربصیرت غور کند برای این خصلت ( اعتقاد برکمال نفس خود ونظر کردن باعمال خود به نظر رضا یت ) بدون حب‌ذات دیگر کدام علت نمی یابد وحب ذات دارای چنان تاثیری است که برچشم عقل پرده می شود واو رااز استطلاع وواقف شدن ازحقایق و استاد شدن بحد صواب وحقیقت درسیر افکار مانع می شود بر همه احساسات نفسانی غلبه میکند وآنرا تغیر میدهد از حد احساسات نفسانی باحساسات اجتماعی تجاوز می کند پس

تکمیل میگردد اندا گر یکی از عناصر بر متباقی غلبه نماید و خواص متباقی در آن مضمحل ومغلوب گردد مزاج منحرف واز حد اعتدال بیرون میشود ومرض بر بدن مستولی می گردد .

وطوریکه اختلال وفساد بنیه ـ به سبب غلبه بعضی عناصر بر دیگران حادث میشود ـ همچنان است غلبه حوادث خارجی برمزاج مانند سرما و برودت شدید که روح حرارت غریزی را از بین می برد ومانند گرما وحرارت شدید که موجب احتراق وتحلیل رطوبت ضروری سبب خشکی وخشکی بیم دهنده مرگ و فناء می گردد .

بهمین سبب علوم نباتات، حیوانات وطب بشری وبیطاری رابمیان آوردند تا در پرتو این علوم آنچه شناخته شود که توسط آن بین بسائط که ازآن جسم ترکیب یافته موازنه حفظ شودواز تسلط حوادث خارجی جلوگیری بعمل آید ومزاج اگر از حالت اعتدال بیرون شده باشد بحد اعتدال آیدتا حکمت خداوندی در بقاء انواع تامواعید محدود خود که بحکمت ازلی می باشد اتمام یابد. زارعان زمین رابرای زراعت ونهال شانی آماده می سازند. و برای هرنبات اصل وهواء منا سب رادرنظر میگیرند ودرزمین کو دوغیره مواد لازمه تربیهٔ نباتات در می اندازند .

همچنان اطباء درطلب وتلاش موادغذائی هستند وآنچه که برای هر مزاج مناسب است غور میکنند واضرار وفوائدطبائع هوسها رادرك میکنند و باساس تجارب درست ادویه مفیدووسائل مفیدعلاج رابرای اعاده وحفظ صحت بدن درك می کنند. البته به طبیب وقتی طبیب گفته شده میتواند که علم تاریخ طبیعی و علوم نباتات را کسب کرده باشد ودر پرتو علم خواص نباتات رابشناسد و بین مفید و مضر آن تمیز کرده بتواند. در باره اختلاف امزجه و مقتضیات آن وآنچه که برای هر مزاج مناسب است ودارای بصیرت وتجربه باشد. همچنان از علل امراض و اسباب و کیفیتهای آن از حیث قوت وضعف واز تاریخ آن از حیث قدامت وقرب واقف باشد

# فلسفه تربیه

درشب (۱) یکشنبه گذشته درسی استاد جمال‌الدین افغانی انعقاد یافت ودر حلقه اوعدهٔ زیادی ازطلاب دانا وفاضل جمع‌شدند ودراین اجتماع راجع به تربیه ملت وآنچه که برای آن لازم است مقاله مهمی راشنیدند. چون دران فائده زیادی موجودبود خواستم تاآنرا درجراید (۲) کشور بغرض اتمام فوائدو بیان مقاصدنیك آن نشر نمایم.

اینست مطالب گفته‌ی او:

وقتی که عقل - نظراعتبار رابااجسام حیه نباتی، یاحیوانی و یا انسانی متوجه سازد درك‌می کند که‌اساس وقوام زندگی این‌اجسام حیه‌به تفاعل عناصر داخلی آن بحسب بناء وقوامش تعلق‌دارد وباساس تفاعل متناسب هیچ یك ازاین عناصر از حیث‌غلبه‌از متباقی عناصر خودمتمائز نمی‌گردد تاخواصی آن برخواص متباقی‌غلبه نماید. پس‌باین تناسب مزاج معتدل برای روح زندگی بمیان آمده و بدن زنده را

---

(۱) ۱۱ - جمادی الاخر سال ۱۲۹۶ ﻫ.

(۲) این‌مقاله راشیخ محمدعبده درجریده‌مصر که دراسکندریه‌به‌چاپ‌می‌رسید ونمایانگر افکار وحکمتهای سیدوسیدان‌اقلام پیروانش بود نشر کرده است.

وصاحب آن بی پروا میشود وخود را بدون عاقبت اندیشی و مراعات حکمت حق وناحق وبدون اینکه فائدهٔ باوو ممکلتش عایدگردد به گودال هلاکت پرتاب میکند.

دیگر خصلت امساك والفاق است واین دوخصلت باهم مخالف ومتعارض هستند واز غلبه جوئی هردو در وقت اعتدال در نفس فضیلت سخاوت پیدامی شودولی اگر ممسکی برضد خود غالب شود وآنرامضمحل گرداند دراین وقت انسان چنان ممسك میگردد که حتی از برآوردن لوازم ضروری خود هم دست میگیرد واز طعام و لباس مناسب استفاده نمیکند بلکه بضرر بدن خود کار میکند همچنان باداء کردن حقوق زن واولاد خود که در زندگی باهم شریك اندنمی پردازد وهم باهمسایه واهل قریه خود تعامل ورویه باهمی نشان نمیدهد همان است که بین آنها مخالفتها بروزمیکند وآنها را با بدبختی و ناراحتیها وغیره مفاسد بی شمار دچار میسازد واگر خرچ کردن غالب گردد هر آینه همه مال خود را در راه مفید وغیرمفید به صرف خواهد رسانیدو در اینصورت نادار وباهلاکت مواجه خواهدشد. همچنان همه ملکات فاضله انسانی بین هردو طرف متضاد موقعیت وسطی دارد و باید هریك بحداعتدال بمیان آید زیرا به غالب شدن یك طرف نظام فضیلت مختل ومنزل سعادت دینوی یااخروی حتماً منهدم میگردد واین موضوع گنجایش تفصیل راندارند. وطوریکه در نفس بغالب شدن یك ضد برضددیگر عناد پیدا میشود همچنان به غالب شدن یك چیزی که از مزاج فضیلت خارج باشد سبب پیدایش آن میگردد مانند غلبه تربیه فاسد که عنصر فاسد را تغذیه میکند واین تغذیه بواسطه خلطیت باصاحبان ملکات واستعدادهای بدوغرالز ناقص وبه منفعل ومتاثر شدن مردم بحرکات وسکنات ایشان وبه تقلید از اعمال وعادات ایشان یا به شنیدن سخنان اغـواء کننده اربـاب خواهشات و به سخنان مغشوش کننده صاحبان اغراض فاسد وبدسی باشد که افکار فاسد را نشر وعقائدباطل را تائید میکند و عقاید باطل آنها سبب خرابی اخلاق

تاهر یك‌را بهرقسمی که‌مناسب است معالجه کند. واگر باین چیز ها علم نداشته باشدپس فقدان‌آن ازوجودش بهتر می‌باشد ز یرا طبیب نادان فرستاده مرگ است .
البته طبیب درحالت نادانی چنان ادویه رااستعمال خواهد کرد که سبب ز یادت وشدت مرض گردد .

وچنان طعامی را هدایت خواهد داد که بر مریض دشوار وسبب هلاکش شود درحالیکه بدون دوا احتمال شفا موجود است‌وطوریکه برای‌طبیب لازم است که بهمه آنچه تذکر دادیم عالم ودانا باشد همچنان لازم است که‌مشفق ، مهربان ، صادق وامین هم باشد .

وطوریکه روح حیات بدنی درجای تجمع اصول مختلف‌استقرار می‌یابد وازغلبه جوئی این‌اصول‌مزاج معتدل کامل بمیان‌می‌آیدوبه غالب‌شدن‌یکی‌ازآن ـ ترکیب فاسد میگردد ورو‌ح حیاتی‌ازبین‌می‌رود همچنان روح کمال انسانی در وقتی می باشد که اخلاق متضاد وملکات مخالف باهم جمع شود واز اختلاف وتضاد آن حقیقت فضیلت معتدل که اساس منزل سعادت انسان و برآن مدار زندگی فاضل می باشد بمیان می‌آید . پس اگر یکی ازدو خصلت بردیگر خودغالب گرددنظام فضیلت‌فاسد می‌شود ورذیلت قوی میگردد واو دراین حالت بدبخت می‌شود و در گودال تکلیف وماندگی های می افتد وهلاك میشود .

آیا نمی بینی که نفس انسانی ازخصلت جرأت وخصلت ترس خلاصی ندارد وهردو خصلت باهم متضاد هستند ولی باید مقاومت هردو باساس اعتدال باشـد یعنی از هریك در جای مناسب استفاده شود تاشجاعت تحقق یابد زیرا اگر ترس بر شجاعت غلبه کند صاحب‌آن درمعرض تعدی همه حیوانات قرار میگیرد و از خود دفاع کرده نمیتواند وزندگی اش دایماً باخطرمواجه می‌باشد برعکس اگر جرأت بر ترس چنان غالب شود که آثار ترس هم ازبین برود درینصورت جرائت تهور گردیده

برساند زیرا مرشد گمراه وناصح نادان عوض فضائل ، اخلاق بد را درنفس تولید میکند ودر آن باسم اصول خیر جرائم شر راغرض مینماید شاید مقصد او خیر باشد وبدون خیر دیگر چیز را نخوا هد ولی نادانی او را ازدریافت راه خیر کور واز وسائلش دور می سازد . بناً ارواح بجهل مرکب که از جهل بسیط شریروبدتراست دچار می شود .

پس در این حالت بدون شك عدم همچو مرشدین ازوجود آنها خوبتر و بهتر است .

همچنان اگر خائن وپست باشد ویا امور منحط و بی ارزش علاقه نشان میدهد ویا اینکه فاقد شفقت وانسانیت باشدونصیحت راجهت رسیدن باغراض فاسدومطالب شخصی نردبان قرار میدهد وباین فکر نباشد که مردم بحالت خیر اند و یا بحالت شر،نفسها پاك شده ویا ناپاك، معیار اخلاق بلند رفته ویاپائین، ارواح صحت یافته و یاعلیل پس دراینوقت آله دست اشراروصاحبان اغراض می باشد که اورا بمنظور برآوردن مقاصد خویش در راه فساد وخرابی ملت وقوم استعمال میکنند .

اما کسانیکه رهنما ئی میکنند دو گروه اند : یکی از آن خطبا و وعاظ ودیگر آن نویسندگان مولفین اند . وقتی

که اینها بهمین اوصاف کامل که ذکر کردیم ومناسب مقام شان است باشند پس اینها قابل احترام وتعظیم ودرهردل قابل تمجید هستند. زیرا اینها بحد مت کشور واولاد وطن خود قیام کرده اند ورنه سزاوار اخراج وتبعید می بودند تابه مرض وبائی وسرایت کننده خود مملکت را فاسد نگرداند .

وفساد زند میگردد . پس برای نفسها بمانندبدنها امراض موجودست. بناءعلوم تربیه وتهذیبکه بمیان آمده باین مقصد وغایه بود که فضائل نفسانی راحفظ نماید واگر نفس علیل وازفضائل بسوی نقصان واعوجاج منحرف شده باشد فضائل راوا پس بآن اعاده نماید طوریکه طب واوازم آن برای حفظ صحت ابدان وضع شده است .

پس حکما عملی که وظیفه تربیه وارشاد راانجام میدهند ومنافع ومفاسد اخلاق را بیان میکنند ونفسها را از حالت نقصان بحالت کمال انتقال میدهد بمنزله اطبا هستند وچنانکه بر طبیب لازم است که تاریخ طبیعی ،نباتات ،حیوا نا ت وعلل ا مرا ض درجات آنرا از حیث قوت وضعف بداند همچنان می باید که حکیم روحانی (طبیب نفسها وا رواح) حیثی که بر منبر خطابه وارشاد ایستاد می شود ازتاریخ ملتی که اولاد آنرا رهنمائی میکند ونیز ازتاریخ ملل دیگر واقف باشد دیگر اینکه خود را ازمراحل ارتقا ومراتب پیشرفت آن مطلع سازد وعمق وژرفای اخلاق آنرا بمقیاس حکمت اندازه میکند تا باسباب امراض نفسانی آن معرفت پیدا کند ودرجات دوا را درك نماید یعنی بداند که این دوا جدید است یا قدیم ؟ در نفسها تاثیرقوی دارد ویا ضعیف ؟ وعلاج مناسب باهرحالت چطور می باشد ؟وطوریکه طبیب ابدان را لازم است که راجع به فوائد اعضا وغایه آن دارای علم تام باشد همچنان باید طبیب روحانی در باره فوائد اخلاق واضرار آن حسب واقعیت علم داشته باشدونیز بایدطبیب مشفق ،مهربان ، صادق وامین باشدو چیز های بی ارزش را اهمیت ندهد ازمقاصد پست خود داری کند همچنان لازم است که ناصحان ومرشدین دارای استقامت فضلیت وهمت ومقصدعالی باشند فضیلت رابه متاع دنیوی نفر وشند تا مرشدین حقیقی باشندوملتی که مرشدین حقیقی داشته باشد پس آن ملت رامژده سعادت بدهید واگر ملت عوض طبیبان حقیقی طبیب نماها یعنی طبیبان جاهل ،غبی، پست فطرت و پست مقام داشته باشند پس آن ملت را از بدبختیها وتکالیفات وعوا قب نا گوار

آماده می‌ساخت ودست‌صنعت وتربیهٔ اجنبی بآن تعلق نمیگرفت استفاده میکرد. مگروهمله رانمی‌شناخت ونه از علم وتدبیر سراغی‌داشت مگر آنقدر شعور داشت که اوراصبحگاه بطلب روزی واستفاده‌ازگیاه ومیوه‌درختان بکشاند وشامگاه بسوی جای رهایش‌تاازنظرحیوانات مضرواذیت کننده پنهان‌شودوازمضرات حسی بمانندگوسفند ازگرگ ـ وخرگوش ازروبا دوری کنند ودارای چنان‌قدرومنزلت بلندنبود که‌اورا برتخت‌سلطنت وجود می‌نشانید وبرهرچیزها کم میکرد. ویابه مطلبی دعوت میکرد که‌اوخلاصه‌عالم‌ومنتهای سرحقائق وپایه‌جهان کائنات‌است‌وهمه‌بسائط ومرکبات برای اوخلق‌شده . همه کوا کب‌وسیارات درراه خدمت اودرحرکت الد بلکه ضعیف ناتوان ـ نادان ـ پای برهنه‌بود. هرحادثه وواقعه اورا درترس می‌انداخت واز هر صدای خفی‌بیم میکرد. وازهرشکل وصورت‌بخوف‌اندرمی‌شد. شاهداین‌مدعا احوال وتاریخ آن ملتها یست که بحالت ابتدائی انسانیت در جنوب افریقا برقله های کوها وتپه هاوجنگلات‌دور ازمدنیت بسرمی‌بردند وآنهاراحوائج‌و ضروریات از یکجابدیگرجا بانتقال‌مجبور نمی‌ساخت زیرا آنها دارای حیوانیت‌ساده وفطرت‌بسیط بودند بمفهوم ارسال خط و جواب‌نمی فهمیدند مگر آنچه که ازضرویات زندگی مانند تحصیل قوت ساده ومدافعه ازخود درمقابل حیوانات اذیت کننده بودبا وجودیکه تاریخ طولانی داشتندو برروی زمین مدت‌زیادی راسپری کرده بودنداز آنچه که یك انسان متمدن آنرا کمال‌و انسانیت‌میداند ازآن‌دور وبی‌نصیب بودند بازهم وقتی که خالق کائنات این‌نوع حیوانی‌را ازحیث‌عجز فقرو احتیاج که همه لوازم زندگی او رابیرون ازوجودش بمیان‌آورده‌تا آن‌همه‌را از راه سعی‌وتکلیف بدست آرد . ازدیگر حیوانات ممتاز گردانید باقوه عاقله که متصرف تام‌و شاملی‌هر قول استعطا نمود وتربیه این‌قوه رابه تعلیم مدرسه وجود کلی مربوط ساخت وهرنبات‌و حیوان بلکه‌هر موجود مشهود برانسان راحق استادی وسابقه فضیلت داد زیرا انسان بسبب حرکات واعمال وآثار این موجودات راه‌هدایت را دریافت

# فلسفه صنعت (۱)

استاد فاضل وفیلسوفکامل سیدجمالالدین افغانی متوجه تدریس گردید بخواندن شرح اشارات رئیس ابن‌سینا شروع کرد. این کتاب درباره حکمت عقلی دارای اصول بزرگیست که از مدت هزارسال درممالك شرق غرس شده است مگر فروع وشاخچه های آن درغرب نمو کرد و میوه آنرا دیگران چیدند.

جمال‌الدین افغانی درتدریس خود تدقیق شرقیها و تبسیط وتوسعه غربیها را باهم جمع کرد. اصول رابافروع ، مقدمات رابانتائج ومجملات رابانفاصیل منظم ساخت . وهم اقوال خودرا براساس براهین ثابت ودلائل قوی بنا کرد ود رتدریس خود (خداوند اورا درامان خودحفظ نماید) این رابیان وثابت نمود که انسان یکی ازانواع حیوانات زمینی می‌باشد نه آنطوریکه صاحبان وهیات چینی وقدما فارس بنی نوع انسان را از اولاد آسمان می‌دانند .آری امدتها برانسان گذشت اوبروی زمین زندگی میکرد. زیر سایه درختان می‌نشست واستراحت مینمود. درخانه ها ومغاره‌ها بسر می برد. لباس پشمی ونخی نداشت.ازنباتات وازمیوه هائیکه دست قوه‌های طبیعی بقدرت الهی براینی

---

(۱) سخن اینجا قلم استاد محمدعبده صفحه (۷) وما بعد ۱ .

(ج) متن تاریخ الاستاد الامام می‌باشد .

## صنعت و اقسام اولی آن

چون صنائع قوام واساس نوع انسانی بوده وبهر درجه ومرتبه که باشدمداربقا اوست لازم دیدیم که صنایع را معرفی وآنرا باقسام اولی اش طوریکه حکماءقدیم تحقق بخشیده و فلاسفه متاخر آنرا واضح ساخته اند بیان‌نمائیم تا شرافت هرصنعت ظاهر وآشکار گردد بطور اجمال میگوئیم :

صناعت‌قوه فعال‌ورا سخیست‌در یك موضوع بافکر صحیح ودارای غرض‌محدود الذات . پس قوت بطور مطلق منشأ یك اثراست خواه فعل باشد ویا انفعال‌مثلا‌معلم صاحب قوه فعل ومتعلم صاحب قوه انفعال است مگر در حقیقت‌قوه‌تاثیروقبول‌صنعت محسوب نمیشود از همین سبب قوه به فعالیت مقید گردید همچنان هر قوه فعا ل صنعت دانسته نمیشود تا آنکه این قوه در یك موضوع رسوخ پیدا نکند واز آن اعمال بصورت منظم با استمرار صادر نگردد ونیز وقتی که فعل آن تحت حاکمیت فکر نباشد شامل مفهوم صنعت نمیشود مانند افعال طبیعی از قبیل سوختاندن‌آتش وتمدید حرارت وغیره و اگر فکر صحیح نباشد فکر سو فسطائی که ازبدیهیات علوم انکار میکند یا اینکه فکر بطرف غرض غیر محدود الذات باشد مانند اعمال جد لی که بر نفس خود لازم کرده باشد که قولاً بر آن اقرار نکند وآن حق‌باشدو یاباطل پس برای آن حدی نیست که برآن تو قف نماید بلکه قو ت ا و بطر ف معا ر ضه مقابل متوجه می باشد . اگر منفی کننده بود او مثبت کننده واگر مثبت کننده‌بود او منفی کننده می باشد . بناً صنعت دانسته نمی شود بعد ازاین اگر شخص در عالم وجود کلی نظر کند بعلم الیقن میداند که او گرچه صور و کمالات اوتحت قوای طبیعی مانند قوه نمو ــ جذب ( کشش ) ودفع ویا قوه احساسیت مانند قوه طلب غذا مثلاً درحیوانات یا گریختن از آنچه که جسم را متالم می سازد وبدرد می آورد واقع شود مگر اینکه همه افعال اوبه ترتیب محکم عقلی واقع می شود .

نمود و مرحله به مرحله قدم گذاشت . گاهی بهدف اصابت میکرد وگاهی نمی کرد زمانی حق برایش تجلی میکرو زمانی ازوی غائب می شدگاهی موانع قدرت وارادهاورا از ادراك حقائق و وصول بان مانع می شد وگاهی قوه های دافعه اورا مجبورا بحقایق می رسانید همین است که احوال وآثار عجیب و غریب او رامشاهده میکنی سپس او(خداوند نگهبانش باشد) چنین واضح ساخت: انسان چگونه اینطرف و آنطرف سیروحرکت می کندوراه سخت ودشوار رامی پیماید پرده های نادانی رامی دردود راینهمه تابع قائدحاجت و ضرورت می باشداوامرش را بجا می آوردوراه آنرا تعقیب می نماید. گاهی بسوی کمال ارتقامی یابدودر آنجا به مقام ریاست کاینات و سلطنت وجودمی نشیند . وبه کمالات گوناگون واختراع صنایع رهنمائی میشود ویا اینکه اورا به جحیم او هام فرومی برد ودرچاه خرافات می افگندوبه حلقه های عقایدضعیف و باطل مقید می سازد و دست هایش را بزنجیرهای عادات و افکار فاسدبسته میکند .

## اساسات صنایع

انسان در همه مراحل زندگی خود در بین موجودات تنها به پایه های صنائع راست استاد شده میتواند واین صنائع چنان صنایعیست که قوه کاملی عاقله او را باختراع آن هدایت ورهنمونی کرده است واین صنائع آن لوازم سلب شده ضرورت وحاجت وکمالی را تعویض میکند که با ساس فطرت به غیر او ( از قبیل حیوانات ) داده شده است وانسان بوجود این صنائع خوف وترس را احساس نمیکند زیرا صنعت بافندگی قائمقام پوستهای ضخیم ومحکم وروپانندہ موی وپشم است که بدن را از شدت سرما وگرما وقایه کرده وقائمقام سپراست که اصل وجوهر بدن را ازخطر تجاوز حفظ میکند .

صنعت آهن واسلحه بمنزله قوه مولدۀ چنگال ودندانهای حیوانات وطیور درنده است همچنان بقیه صنائع وآنکه قائمقام ضرورت یا حاجتی نباشد قائمقام کمال است که درآینده بیان میشود .

مضره—مربوط می باشد واینهمه-اعمالیست که برای یک شخص بمنظورتعلم آن- فرصت کافی بکار است واین علاوه برآنست که به تحصیل غایه هرعمل بپردازد پس چگونه بتنهائی خواهد توانست که ثمره همه عمال را که محتاج بانست روز بروز دلکه ساعت به ساعت تحصیل نماید بناء لازم است که در اعمال تعاون موجود باشد وهمه ازثمره عمل یکدیگر استفاده نمایند البته باین اساس مجتمع انسانی مانند یک بدن باانداما می باشد که هر عضوبرای مصلحت بدن کارمیکند البته اگرطلب او اختصاصی باشد با وجودیکه بقاء اوبدون مجتمع میسرشده نمیتواند پس در اینصورت بطور لا شعوری طالب بقاء موجودیت خودمی باشد پس اگرهمه دارای این احساس باشند پس هریک میخواهد که عضو حقیقی وبنیاد ثابت مجتمع باشد که بانجام دادن یک کار خیروفائده آن ازحیث کلیت اولاً همه افرادو بدرجه دوم بخودش برسد مبداء این عمل آنست که بنام صنعت یادش میکنم پس شخص که دارای عمل حقیقی نباشد که خیرش به مجتمع انسانی برسدواز راه انتظام موجودیت کلی واجتماعی را کمک نماید پس اومانند عضو فلج شده وعاطلیست که خیروفائده اش به بدن نمی رسد مگراینکه آنرا باتکلف متحمل گردد البته دراین حالت نسبت به تحمل آن قطع ودور کردن بهتر است. بلکه اگرعمل نمیکندودرعدم عمل دیگران سعی میورزید مانند اباحیین که عقیده میکنند که هیچکس نه درمال ونه در ناموس دارای ملکیت می باشد وقتی که گرسنه شوند میخورند ویا غریزه شهوانی آنها زیادشودآنرا اشباع مینمایند وافکار خودرادربین افراد بنی نوع خود پخش مینمایندتا ازافعال آنها پیروی کنند ومانند آنهارفتار نمایندا عتماد شان به داشته دیگران می باشدزیرا داشته دیگران رابرای خودمباح میدانند. وقتی که افکار آنهاغلبه پیدا کند صنایع باطل و دست داشته خودآنهاوازدیگران ازبین میرود پس به روزی ضروری محتاج میگردندولی روزی را نمی یابند پس هلاک میشوند .

غرض ما از ترتیب عقلی اینست که باساس مراعات غایه ها ، حکمتهاو فوائد کمال که به نظام کلی بر میگردد وبه بقأ آن باقی می ماند بناگردد . زیراعقل بخلاف حس او لاً به کلی باقی نظر میکند وبعد از آن بجزئی وبعکس نمی با شد .

## قو ه عقل

واضع این نظام عمومی بانسان قوه عقل عطا کرده که بغیر اوداده نشده‌است واین قوه را محور صلاح ورستگاری او گردانیده البته این در وقتی شده‌میتواند که آنرا بطرف حقیقی اش‌مواجه سازد واگر آنرا تنها برای مقاصد طبیعی‌ویاحسی‌استعمال کند مانند اینکه بواسطه آن بدن خود را نشوو نماد هدو یا آنچه را برای خود بخواهد که باذوق وارزوی او برابر نباشد . پس در اینصورت این‌قوه‌عالی‌وشریف را ضا یع می سازد . میوه اش را بهد ر مدهد و آنرا تا درجه حیوانات بلکه تادرجه نباتات که دارای این عطیه بزرگ نمی باشد منحط وپائین می آورد . اما شخص که خود را ازسقوط حفظ نمود وحق این خا صه یعنی عقل را مرا عات نمود پس همین شخص به کلیه عالم بزرگ نظر میکند و میداند که نوع انسا ن و سا ئر انواع از لوازم کمال اوست ویا از متمماتش دانسته میشود و متیقن میگرد د که نوع انسان بقاء خود را در این جها ن حفظ نمیکند‌مگربه‌حفظ همنو عانش طو ریکه خداوندلطیف‌و خبیرما‌راسطلع ساخته‌است‌وآن اینکه‌در بدن‌ما از قوای مولده مصوره گذاشته‌و متحقق است که‌حفظ‌همنوعان بواسطه اجتماع صورت میگرد زیرا هرفرددر زندگی‌حوائج‌زیادی دارد که به‌تنهائی‌برآورده شدن همه‌حاجات‌اودر روزگاران متمادی درآن واحد از دائره قدرت اوخارج می‌باشد .

طوریکه‌می‌بینی موادعذائی‌باسا س‌مراحل زراعت،درو، میده کردن ، خمیرنمودن وپختن‌وغیره بدست‌می‌آید وهمه‌آن‌به صنعت های‌متعدداز قبیل آهنگری،نجاری‌وغیره ولوازم پوشیدن درمقابل برهنگی‌وضروریات، مدا فعوی و مبارزه باحیوانات گوشتخوار

واین باسم اینکه هرآئینه ایشان‌اند وایشان اند ـ طوریکه می‌بینی ـ پس لازم است که اینها باحیین ملحق شوند وبرای صاحبان شعور وحس حتمی است که در ریشه کن ساختن اصل وبنیاد اینهاسعی ورزند تا افکار عامه واعمال آنها را فاسد نگردانند وشر ومصیبت آن عام وخاص را در برنگیرد .خلاصه اینکه واضح گردید که انسان بدون صنعت خود را استوار کرده نمیتواند وکسیکه امور صنعت را مختل می سازد هر آئینه او بنیان انسانیت را منهدم می سازد ولازم است که صنعت او را از دروازه های خود براند ونام او را از کتاب خود محوه نماید .

## اقسام صنعت وشرف آن

صنعت باساس تعریف گذشته بد ونوع تقسیم می شود :

یکی مفیدوضروری ودیگر غیر ضروری ویااینکه نفع آن زیادویاکم ومتمم برای فعل طبیعت ویامزین آن می باشد .

**نوع اول**: مانند آهنگری که همه‌صنعتهای‌عملی بان ضرورت دارد .

**دوم** : ما نندخیا طی .

**سوم**: آنچه که غایه آن‌نفع‌انسان باشد نه‌چیزی‌دیگر ما نند علم و حکمت که‌وضع کننده قوانین ونما یا ننده راه‌ها و وضع کننده همه‌انتظامات ،وتعیین کننده همه حدود ، و بیان کننده همه معمار های فضائل ور ذائل حلا صه اینکه‌اسا س کما لات عقلی وخلقی .

**چهارم** : (انچه که‌بالواسطه خیر باشد) مانند زراعت و کتا بت که ما سوای خود انسان دارای غایه هاومقاصد می‌باشد واین غایه ها و مقاصدبا ینگو نه صنعت تعلق میگیر د .

**پنجم** ـ (که فا ئد ه اش زیاد با شد ) مانند نجاری ونجا رب .

**ششم** ـ مانند صنعت شکا ر و امثا ل آن .

**هفتم** ـ ما نند علم طب که متمم افعال قوای‌حیوانی‌ومساعدآن دراتمام‌وظایف‌باشد.

پس همچو اشخاص مانند امراض ساری ازقبیل جذام، زهری می باشند وقتی که باین امراض کدام عضو مبتلا شود پس قطع کردن عضو مصاب و انداختن آن درآتش ضروری می باشد تامرض به باقی بدن سرایت نکند و از این قبیل اند اشخاص فاسق وفاجر اگرچه اباحیین نباشند پس اعمال اینها برای دیگران مصدر پیروی میگردد و ضرر اینها مانند ضرر آنها بمیان می آید. لذا لازم است یکیفر اعمال خود برسند ویا تادیب شوند تا راست شوند .

## حقیقت توکل ـ و متصوفین

اما اشخاص کسل وتنبل وکسانی که اسباب را ترک گفته وخود را به توکل دروغین سپرده اند ووقتی که معنی توکل را تحقق نه بخشیدند و گمان کردند که توکل عبارت از مقابله کردن سنت وقانون خداوند یست که در بین بندگا نش گذاشته است وآنرا به انقطاع ود روی از عالم ظاهر تعبیر کردند اینها تا گرفتن کچکول سوال و دور کردن لباس خود داری از سوال بمنزله موی زیر بغل اند که کثرت و انبوه آن بدون اینکه سبب تکلیف وپیدا شدن بعضی از تعفنها نشود چیزی دیگری از ان بوجودنمی آید پس باید از بین برده شوند وشکل وصورت اجتماعی از چرک آنها پاک گردانیده شود اگر سخن اینها باین مرحله میرسد که بسوی آن دعوت کرده می شود وبا زاینها نزد مردم میروند وآنها را از اعمال منصرف می سازند وتسبیح مکرو حیله را بگردن آنها میکنند، ولباس تزویر رابه تن آنها میکنند وآنها راتشویق می نمایند که عصای شر را زیر بغل و ساغر طمع را بدست بگیرند .

ونفسهای آنها را باخلاق شیاطین ازقبیل حب ریاست دروغین، وطلب کردن هرنوع متاع خسیس دنیوی حقد حسد ودشمنی عادت میدهند واینهمه را بز یر پرده ها تلبیس پنهان میکنند وبعد با نها میگو یند که دستهای خود را از همه اشیاء بکشید. البته مقصدشان بغارت بردن اموال مردم وبدست آوردن ثمره کسب آنهاست.

دین خارج شود بازهم نمی تواند از اثری که دین د ر او گذاشته خا رج گر دد بلکه اثر د ین در او باقی می ماند طوریکه اثر زخم پوست بدن بعد از جوری باقی می ماند.

* * *

اساس دین اسلام برطامب کردن غلبه فتح وعزت اوبرد کردن هرقانونی که مخالف شریعت آن باشد وبر دوری از هر قدرتی که صاحب آن به تنفیذ احکام آن قادر نباشد گذاشته شده است .

کسیکه باصول این دین نظر کند ویا کسیکه یک سورهٔ کتا ب منزل آن را تلاوت نماید . بد ون شک حکم میکند که معتقد ین آ ن ا زصاحبا ن ملت جنگی می باشند و در اختراع وسا ئل حر بی و اتقان علوم عسکری و فنو ن د ریا نوردي ما نند طبیعی ، کیمیا ، هند سه وجر ثقیل وغیره پیشقد م می باشند.

کسیکه در آیه (و اعدو ا لهم ما استطعتم من قوة) به معنی فکر کند متیقن خواهد شد که هرشخص با ین دین رنگ بگیرد هرآئینه علاقمند پیروزی میشود ووسیله ایکه راه را بسوی پیروزی سهل وهموار می سازد به تحصیل آن می پردازد وحسب توان بشری بمنظور آن سعی می ورزد خصوصا درمقابل دیگران به وسا ئل مناعت و استحکام جنگ میزند واینهمه خاصه طبیعتش میگردد .

وکسیکه ملا حظه نماید که شریعت اسلامی رهن را باستثناء مسابقه اسپ دوانی وتیر اند ازی د ر دیگر چیز ها حرام و ممنو ع قرا ر داده برایش منکشف و معلو م خواهد گردید که شارع تاچه اندازه در شنا ختن و تمر ین فنو ن عسکری علا قه نشان داده است مگر باوجود اینهمه احوال پیروان این دین در این عصر و زما ن او را د ر د هشت وتعجب می اندازد زیرا وقتی که آنها را می بیند د ر راه حصول قوت ولوازم آن مساهله وتکاسل نشان میدهند وازفنو ن جنگ واختراع وسائل آن کدام مقصد وغایه د ر نظر نمیگیرند همین حقیقت است که ملتها برآ نها در اینباره تفو ق پید ا کرده اند.

هشتم ـ مانند رنگریزی ـ نقاشی ورنگ آمیزی و غیره

دیگر اینکه شرف هرصنعت وفن به عمومیت موضوع وبشمولیت غایه آن ـ تعلق دارد که از حیث موضوع ازعام ترین اقسام آن صنعت حکمت است طوریکه تذکر دادیم این صنعت از همه آنچه که برای انسان دراعمال اخلاق و افکارش لازم است بحث میکند واین صنعت شریفترین صنعتها است وآهنگری گرچه عام است ولی نسبت به حکمت بمنزله ـ خادمیست که به اوامر حاکم وآمر خودمنقاد و تابع باشد .

## دین وضع الهی است

دین وضع الهی ومعلم وداعی آن بشر است که عقول این دین رااز مبشرین منذرین ( بشارت دهندگان وترسانندگان) فرا میگیرد واین دین نصیب اشخاصی می شود که خداوند آنها را بوحی برگزیده باشد وازآنها توسط تبلیغ وتدریس تعلیم وتلقین بدیگران انتقال می کند.

دین بنزد همه ملتها اولین چیز یست که بادلها امتزاج می یابد و در آن رسوخ پیدا میکند . ونفسها را بعقائد خود می آراید وبه تعقیب آن د رآن ملکات وعادات را بمیان می آورد وبدنهارا بآنچه که ازآن اعمال بزرگ وکوچك صادر می شود عادت می دهداولین سلطه آن برافکار وبرآنچه که از افکار مانندعزائم و ارادات نشئت میکند ـمی باشد .

دین فرمانروا و رهنمای روح است ودین روح رابآن چیز رهنمائی میکند که بآن تدبیر بدنش رامی نماید .

شکی نیست که انسان در اول خلقت وپیدایش خود مانند لوحه صاف است و اولین چیزی که درآن ثبت می شود نقش دین است.

و بعد ازآن انسان بدعوت وارشاد دین بسوی همه اعمال حرکت میکندوآنچه که برنفسها غیر ازدین طاری می شود شاذ و نادر می باشد حتی اگر شخصی از

از مظاهر وجود انکار کردند و همه را چیزهای خیالی تصور نمودند یعنی اینهمه که بنظر می آید حقائق آنرا ثابت نمیدانند و نیز آن احادیث جعلی را که ناقلین دروغین وضع کرده بودند بصاحب شریعت (حضرت محمد صلی الله علیه وسلم) نسبت دادند و همچو مطالب را در کتب خود درج نمودند که همهٔ آن مطالب زهرآگین و کشنده روح غیرت وضعیف کننده عزائم وارادات بود و در زمینه تحقیق اهل حق و قیام شان بغرض بیان نمودن صحیح وباطلل تاثیر حرکات و فعالیت های مخالفین دین ومغرضین را از بین عامه مرفوع نساخت باز خصوصا وقتی که در تعلیم شان نقصان بوجود آمد و در وظیفه ارشاد و رهنمائی مردم باصول حقه و مبادی ثابت دین که بآن حضرت پیامبر واصحابش دعوت کرده بودند مقصر گردیدند یعنی تدریس دین بطریقه درست وجود نداشت و اگر بود آنهم در چند جای محدود و بین اقلیتهای ضعیف صورت میگرفت البته همین علت رکود و عقب ماندگی آنها دانسته می شود و همین است که امروز از سبب آن با مشکلات و تکالیف مواجه هستیم و از آن امان ونجات می طلبیم. مطلع باید شد که اینهمه عوارض که چهره واقعی دین راپوشانده است و دلهای مسلمانها را از رعایت آن منصرف ساخته گرچه پرده آن غلیظ است مگر بین این عوارض و بین عقائد صحیحه که یکسره از آن محروم نشده اند مبارزه دائمی و غلبه جوئی بریکدیگر بطور غیر منقطع و مبارزه بین حق وباطل مانند مبارزه بین مرض و قوت مزاج موجود است.

آری! دین حق اولین رنگیست که خداوند بآن نفسها را پیراسته و تا هنوز روشنی برق آن در دلها میان این ابر ها که موجود است دیده می شود و حتما روزی خواهد رسید که در آن روز روشنی آن به تابش درآید و ابرها را پراگنده سازد.

البته تاوقتی که قرآن بین مسلمانها تلاوت می شود و کتاب منزل پیشوای حق و مراقب و نگهبان آنها باشد وآنها را بحفاظت مملکت خود ودفاع ازآن امر میکند وآنهارا دستور می دهند که بر متجاوزین غلبه و کامیابی ودرهرراه زندگی.

در حالیکه باید آنها بسبب احتیاج باینگونه فنون‌ووسائل پیشقدم می بودند به تقلید این ملتها مجبور شدند و زیادتر آنها تحت سلطه‌وحاکمیت مخالفین خود قرارگرفتند و در مقابل شان ذلیل وتابع احکام شان گردیدند.

آیا از مسلمانها دروقتی که در قوت دین خود بودند چنان اعمال دیده نشد که چشم ها و انظار را خیره و عقول را بدهشت می آورد؟ آیا از آنها مانند فارس، عرب و ترک نبودند که ممالک را متصرف و برتخت قدرت‌و سیادت مستولی می‌شدند؟

بلی مسلمین در جنگهای صلیبی مانند توپ وسائل آتشین داشتند که مسیحین از آنها در هراس بودند و آن وسائل را نمی شناختند.

ملکام مرجم انگلیسی‌در تاریخ فارس متذکر شده که سلطان محمود غـزنوی بابت پرستان هند با توپها می جنگید و با همین توپها ووسائل مهم جنگی بود که در سال ۴۰۰ ه ق آنها را شکست داد.وقتی‌که مسلمانها در هنگام نشاط و قدرت دینی خود درآرزو های خود موفق شدند و از هرکمال حربی نصیب وافری بدست آوردند و درعسکری از افتخارات سهم بزرگی را نائل شدند در فنون‌جنگ‌ووسائل مبارزه هم بر سائر ملتها سبقت ورزیدند ـ بعد از آن دربین‌این مسلمانها اقوامی پیدا شدند که درلباس‌دین تبارزکردند.در دین بدعتها‌را جادادند و در اساسات آن‌چیز های دیگری را دخیل ساختند حالانکه دین از همچو چیزها مبری بود.

دربین آنها عقیده جبر(۱) بمیان آمد واین عقیده افکار آنها را متاثر ساخت وبا نفسهای آنها امتزاج یافت‌وجلب اعمال آنها را بدست خود قبضه نمودند وآنها را از اعمال‌مانع گردیدند.

این عقیده را زنادقه درقرن سوم‌و چهارم بمیان آوردند همچنان سوفسطائیها،

---

(۱) هرچیز را بقضا و قدرحواله میکردند و انسان را در افعال خود مجبوروبلا اختیار مید انستندوازکار وعملی دست‌میکرفتند(مترجم)

# نظریه او راجع باد یان سه گانه

مردم مقابل اد یان سه گانه ـ موسوی، عیسوی و محمدی البته آنرا یکی ازدو مرد نوشته است:

یا مرد یکه عقیده میکند که خداوند صاحبان ادیان سه گانه را برسالت مبعوث کرده و بآنها تورات، انجیل و قران را وحی نموده است منظور ارارسال آنهارهنمائی مردم بسوی حق و نشان دادن راه راست در همه امور تعبدی و بیان نمودن حلال و حرام و حفظ مصالح بندگان است بان شریعتی که برای انها مقرر کرده است و برانها لازم گردانیده است که طبق آن عمل نمائید.

یا بطور اجمال گفته میشود که منطور ازارسال پیامبران بیان نمودن مشیئت خداوند پس بآنچه که از مخلوق خود مطالبه مینماید واراده آنچه که مخلوقش برآن عمل نماید.

باین اساس اراده خداوند یکی است شیئتش یکی است کتاب های وحی و آنچه را که بر پیامبران نازل کرده بصورت قطعی درمقصد وغایه متفق اند ودر جوهرآنها هیچ اختلاف دیده نمی شود ونه اینکه بعضی از بعضی دیگر مخالف می باشد. وقتی که بموضوع اساسی که در بارهٔ عبادت در تورات آمده وآنچه را که خداوند درآن از بندگان خود مطالبه نمود نظر کنیم می بینیم که خداونداز جانب طور بموسی ندا کرده وباوچنین مکالمه نموده است: (انی انا الله لارب سوای فاعبدنی انت و بنی اسرائیل) یعنی هرآئینه من الله هستم . غیر از

قوت جویندو نوت خود رابه یک طرف و به یک راه تخصیص ند هند پس متیقنیم که آنها بحالت اولی ـ خود بر میگردند و برای اعاده آنچه که ازآنها سلب شده بود به ا سا س مقتضیات وقت وز ما ن بر می خیزند و د ر فنون جنگ مقابله و مبارزه با د یگران بغرض حفظ حقو ق و عدم قبول دلت و صیانت ملت از ضائع شدن پیشقدم می شوند.

عوا قب امو ر بخد ا باز گشت میکند .

**الناموس لا لانقضه . . . الخ)** (۱) یعنی من برای اینمنظور آمده‌ام که دین را با تمام برسانم نه برای اینکه آنرا نقض نمایم .

سپس بدین محمدی نظر میکنیم می بینیم که قرآن به توحید خداوند ولزوم طاعت او مملوء است ،طوریکه خداوند میگوید :

**(وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون)** (۲) یعنی جن و انس را مگر نیافریدیم برای اینکه مرا بپرستند .

**(قل انما امرت ان اعبد الله ولا اشرك به شيئاً)** (۳) بگو ا هرآئینه مامور شده‌ام که خدارا عبادت کنم و بـاو شـریـك نیـاورم

**(الحمد لله رب العالمين) (اياك نعبد و اياك نستعين)**
آری ا هرسه دین را بدون جزوی درین اختلاف در امور تعبدی با هم متفق میابیم .

---

(۱) در انجیل درفصل ۱۲ - از صفحه ۲۸ تا ۳۴ آمده‌است : یکی از نویسندگان نزدیك شد وشنید که آنها با یسوع مباحثه داشتند ویسوع بانها خوبتر جواب داد و اورا چنین پرسیدند : اولین وصیت کدام است ؟ یسوع جواب داد : اولین وصیتها اینست : **اسمع يااسرائيل ان الرب الهنا واحد فاحبب الرب الهك بكل قلبك ، و كل نفسك ، و كل ذهنك و كل قدرتك** ، این اولین وصیت است ودومی که مشابه باول است اینست : **احبب قريبك** كنفسك. ازاین دو وصیت دیگر کدام وصیت بزرگ نیست. نویسنده گفت: بسیار خوب ای معلم حق گفتی. خدا یکی‌است ودیگر خدا وجود ندارد. ودرهردل، هرعقل ،هرنفس وهرقدرت محبت اواست ومحبت قریب مانند نفس است که هردو از همه محرقات و ذبائح بهتر است .

وقتی مسیح جواب حکیمانه اوراشنید برایش گفت: **لست بعيدا عن ملكوت الله** یعنی ازملکوت خداد و رنیستی .

محمودا بوریه

(۲) سوره الذاریات ـ آیت ۵۶ (۳) سوره الرعد ـ آیت ۳۸ ـ .

من دیگرپرورد گارنیست تو بنی اسرائیل مرا عبادت کنید مختصر آنچه که درتورات آمده اینست که طاعت وعبادت خداوند وعمل برآنچه که پیغمبرآنرا تبلیغ میکند اینهمه علاوه برمفاد دنیوی سبب حصول ثواب وسعادت ابدی اخروی اونیزمی باشد .

انسان باساس حب ذاتی نمی خواهد ونمی پسندد که چنین عقیده داشته باشد که بعد ازمرگ مهمل وفراموش قرارداده شود زیرا اینچنین عقیده ناراحت کننده نفس وروح است درحالیکه اوباین ارزو است کی بعد ازمرگ ظاهری زنده شود و زندگی ابدی نصیبش گردد .

همچنان به انجیل وآنچه که مسیح گفته نظرمیکنیم پس می بینیم که اوباین معنی گفته است :

( اعطيتني سلطانا على كل جسد لاعطي حياة ابدية لكل من اعطيته ـ وهذه هي الحياة الابدية . . . ان يعرفوك انت الاله الحقيقي وحدك ، ويسوع المسيح الذى ارسلته (۱)

یعنی بر هر جسم مرا قدرت عطا کردی که بهرکه بخواهم زندگی ابدی عطا کنم و این زندگی ابدیست که مرا بشناسد که معبود حقیقی تنها توئی و یسوع مسیح فرستاده توا ست ، پس عیسویت دینست که برای اتمام ما قبل خود ـ تورات بمیان آمده است ،طوریکه مسیح گفته است : جئت لا تمم

(۱) ۳ر ۳ر ۱۷ ر ـ الانجیل یوحنا د

فائده نسبت بان ضرر یکه آنراد ر بین خود اهل دین واد یان دیگر از قبیل اختلاف ، تنافر عداوت و بغض می بینیم بی ارزش است ز یرا اگر این کتب از طرف خداسی بود پس اینهارا درآن متفق میگردانید واختلاف نمی ورز یدند و مستحیل است که د رآن از خرافات چیزی دیده شود .

این منتهای قول ودلیل منکراست در این بحث ما مطلب ازآن ایمان بوحی وبانبیاء نمی باشد بلکه مطلب اینست که آیا هرسه دین د رتعلیمات جوهری ود ر مقصد و غایه خود متفق اند و یا نه ؟

اما اتفاق وعدم مخالفت آن ثابت گردید وهیچکس از آن انکار کرده نمیتواند واما آنچه که منکر می بیند وما هم آنرا می بنیم که آن اختلاف اهل ادیان است پس این اختلاف ازتعلیمات آن نشئت نکرده ونه در کتب آن کدام اثرا ختلاف دیده میشود بلکه این اختلاف کار بعضی از بزرگان این ادیان است که بدین تجارت میکنند و در مقابل آیات ان پول بسیار ناچیز می گیرند و بداست آنچه که میکنند .

بزرگان ادیان ( چقدر مفید است وقتی که صالح گردند وچقدر مضراست وقتی که فاسدشو ند )

ادیان د راصل وجوهر خود باعث وناصح بزرگ ودواء مفید برای بسا امراض بشر است ومؤثر یت دوا در وقتی است که اطبا (در اینجا بزرگان ادیان اند) دوای مفید را با دوای مضر مخلوط نسازند واستعداد وقابلیت عقول را قبل از ابدان مر اعات کنند ودوا را باندازه معلوم ، باهدایت واضح وبیان معقول بد هند .

یکی ازنو اب هند راجع به چیزی که آنرا اشتباهات تصور میکر دو قر یب بود که به عقیده اسلامی اوخللی وارد کند واورادرشك وترد د انداز د ا زمن پرسید : وقتی که قرآن کلام خداوند واین قول او (**هو الذی ار سل ر سو له با لهد ی و د ین ا لحق لیظهر ه علی ا لد ین کله و کفی با الله شهید**) حق باشد پس چرا اسلام د ر این عصر باخر ین درجه قهقری و پسمانی وانحطا ط وخلاف صریح آیت د یده میشود ؟

سپس به معاملات و بانچه که ادیان آنرا مجاز و یا ممنوع قرار داده نظر کنیم می بینیم آنچه را که موسی آورده و یاآن وصایای که خداوند باو تعلیم کرده هرآئینه مسیح برآن عمل کرده واز آن چیزی نکاسته است همچنان محمد بحیث مصدق تورات وانجیل آمده است .

گفتیم که مردم در مقابل ادیان سه گانه و کتب آن بحیث یکی از دو مرداند: مردی که بوحی عقیده میکند . با نبیاء ورسل ایمان می آورد . و مردی که از وحی انکار میکند و با نبیاء وبعثت آنها که از جانب خداوند است ایمان نمی آورد .

اگر مرد مؤمن است کتب هر سه دین را مطالعه کرده . در آن غور وتدقیق نموده بعضی را با بعضی دیگر مورد تطبیق قرارداده می یابد که در آن ها جزوی ترین اختلاف بنظر ش نخورده وهمه را درمقصدوغایه با هم متفق یافته است .

اگر مرد کافرومنکروحی است میگوید : دنیا وحوادث آن ازحیث حقیقت دارای کدام چیزی نو پیدا نیست وآنچه را که نو پیدا می بینی بشکل ظاهری وبصورت القاء وتلقی است . البته دریک قرن از قرنها صاحبان بصیرت وخردو تیزهوشی بمیان می آیند وبه شکل خاص و بطریقه های معلوم خود تعلیم می کنند وتعلیم در دلها به تمام معنی جای می گیرد اگر بشکل تعبدی باشدعبادت آن کرده میشود واگردر قالب تعلیمی باشد برآن عمل می گردد تعلیم توحیدخداوند وتقدیس اوتعالی به نزد قدمای مصر که بقرنها پیش از موسی بودند معلوم ومعروف است وتثلیث از تعلیمات بت پرستان است وفیثاغورس فیلسوف یونانی (٥٠٠)سال قبل از مسیح به بت پرستی عقیده کرده است.مردمنکر میگوید که موسی ، عیسی ومحمداشخاص داناوحکیم بودند . ازدیگران امتیاز پیدا کردند عقائدپیشینیان را جمع نمودند وآنرا درکتب درج کردند پس معقول نیست که ازطرف خدای آسمان آمده باشند.

این منکر میگوید: اگرقبول کردیم که درکتب ادیان فائده ئی موجود است این

حداوند فرموده :(انا انزلنا الیك الکتاب بالحق،فاعبدالله (۱) مخلصاله الدین . . . الا یه) یعنی هر آئینه ما کتاب را براستی بتو فرستاده ایم پس خدا را بندگی کن در حالی که در بندگی برای او مخلص باشی‌شخص‌ازاوپرسیدوگفت: درنصرانیت تعلیم توحید نیست بلکه اساس‌آن‌بخلاف‌موسویت‌واسلام‌برتثلیث‌بناءیافته‌وانجیل‌ـ برهمچواقوال‌مسیح‌شامل‌است‌(انا فی و الاب الاب فی) من در پدرو پدردرمن‌است و (وایها الاب مجد لبنئك لیمجدك ابنك ایضا) ای پدر! پسرت رابزرگوارگردان تا پسرت تر اتمجید نماید . پس جمال الدین گفت : مسیح اساس تعلیمات وغایهٔ آمدن خویش‌را باینطور گذاشته که دین راتکمیل نمایدنه‌اینکه ازان‌چیزی‌رابکاهد و دین موسی برتوحید بناء یافته است . پس درست نیست که‌این اساس را منهدم سازد اگر چه در بعضی اقوال ذکر شده که در ظاهر مخالف‌این اساس می باشد . پس لازم است که بناء ویلش مراجعه شود .طوریکه پیشتر یاد آورشدیم که باید به هیچ دین نسبت ضعف نشود .

اما امثال قول مسیح (انا فی الاب و الاب فی) ازاوانبیاء دیگر نیز نقل شده:(ابی وابیکم ـ کلهم ابناءالله ید عون) یعنی پدرمن وپدر شما ،وهمه آنها ابناء الله اند و دعامیکنند. ودر تورات‌آمده: (اسرائیل ابنی البکر) یعنی اسرائیل پسرکلانم است واین همه اقوال تصوف محض است. در کلام متصوفان مسلمان مانند قول شیخ اکبر محی الدین بن عربی ،خواص جنید ،حلاج وبکری وغیره اقوال د شوار ورد یافته است. شیخ اکبر در مناجاتهای خود میگوید:

«اللهم یامن لیس حجابه الا النور .ولا خفاؤه الا شدة الظهور .اسألك بك‌فی مرتبه اطلاقك عن کل تقیید لتی تفعل فیها ماتشاء وتر یدوبکشفك عن ذالك با لعلم النوری .وتحولك فی صور اسمائك وصفاتك بالو جود الصوری،» .

بارخدایا ! ای ذاتی که حجاب تو بجز نور چیزی دیگری نیست ـ وخفای

---

(۱) سوره الزمر ـ آیه ۲۰

برا یش گفتم : بدان که هردین باید حق باشد .

اسلام اسم ومسمای آن حق است. پس اگر شخص نزدتو بیاید و اسم او (عالم) ولی در حقیقت جاهل باشد آیا بمجرد اسم وعدم مطابقت آن به مسمی از فضیلت مسمی انکار می ورزی ومیگوئی که اسم این شخص عالم ولی جاهل است، پس بایصورت علم فضیلت ندارد اگر ملیونها نفر با سم اسلام به نزدت بیایدطوریکه درهمین عصر حاضر این حالت دیده میشود و اینها حق مسمی را حقیقتاً مراعات نکنند آیا مناسب است که به مجرد مخالفت اسم از فضیلت مسمی انکار بعمل آید که آن حقیقت اسلام است. هرگز چنین نیست از همین سبب خداوند گفته : ( و دین الحق لیضهر الایة و نگفت : من تسمی بدین الاسلام لیظهره . . . الخ یعنی کسیکه بدین اسلام خود را مسمی کند تا او را غالب گرداند...

آری ادین اسلام وآنانیکه بان منقاد و حقیقتا بان عملی نمودند کامیاب وپیروز گردیدند روي زمین را روشن واز عدالت مملو گردانیدند پس کامیابی وغلبه برای حق و حقیقت است واسلام اسم مجرد نیست .

امروز که مسلمانها را در حالت پسمانی وعقب ماندگی مییبینی این پسمانی وعقب ماندگی آنها از حقیقت دین اسلام نیست بلکه نادانی مسلمانها است که از حقیقت اسلام واقف نیستند .

در این آیه لیظهر علی الدین کله، ما رادفهم مینماید که (کل از بعض ) است پس ادیان در مجموعه خود (کل) واجزاء آن (موسوی، عیسوی و اسلام) است وهرکه از همه این ادیان برحق باشد پس برای همین شخص غلبه وکامیابی محقق است .

زیرا غلبه که موعود به دین است آن دین دین حق است طوریکه گفتیم وهرگاه یکی از ادیان یهودیت نصرانیت و اسلام تنها باسم مجرد خود باقی بماند مگر کسیکه ازاینها بحق عمل کند پس آن وقت (دین خالص است

آئینه‌سی ببنیم ودر اینصورت بدون طریقه حلول در آئینه و بدون صورت اتحاد و یااتصال و یا انفصال اینکه افتاب‌است برای انسان جزوی ترین‌شبهه پیدا نمیشود و حقیقت این مرئی (افتاب) اینست که درآئینه بشفاف بودن خود تجلی کرده وبواسطه این شفافیت بدین طریق این انطباع بمیان آمده است نه اینکه آفتاب در آئینه حلول کرده وبه صورت اتحاد یا اتصال ویا انفصال بمیان آمده است.

وقتیکه دانستیم تجلی آفتاب در آئینه بسبب شفاف‌بودن‌آن‌سی باشدهمچنان ذات خداوند در مخلوق خود تجلی میکند واین ظلمت خاکی جسمانی لطافت پیدا میکند وروح شفاف وصاف و به عالم خود اتصال پیدا میکند و در مشاهده خود چنان ذوق را درک میکند که بغیر ازآن بدون متناقضات ظاهری صورت گرفته نمیتواند. طوریکه گذشت ودر آن تناقض نمیباشدوسخن مسیح غایهٔ تصوف است وحمل وفهم آن بصورت ظاهری درست نیست واگر نه‌ـاساس دین موسوی که مسیح‌برای اتمام آن آمده است ناقص خواهد گردید پس درست نیست که تورات از طرف خداوند بر موسی برای توحیدوانجیل برعیسی‌برای تثلیث‌بیاید. وقول‌مسیح راجع به اصل وجوهر اعتقاد بطور صراحت بزرگترین دلیل‌این قول ماست. (هرآئینه هرسه دین درمقصد وغایه متحداند).

## نظریه سیدجمال الدین در بارهٔ آینده‌دین

سید محمد توفیق بکری شیخ مشائخ طریقه های صوفیه درمقالهٔ تحت عنوان (المستقبل للاسلام) که درمجله منار به نشر رسانده چنین گفته است: روزی به سید جمال‌الدین افغانی گفتم آینده‌دین‌چیست؟برایم گفت: این آیهٔ کتاب‌الله: (ان‌الذین‌آمنوا والذین هادوا والنصاری والصابئین من آمن بالله‌و الیوم الاخر و عمل صالحاً فلهم اجرهم عندربهم ولاخوف علیهم ولا هم یحزنون (۱) هر آئینه آنانی که ایمان آورده اند وآنانی که یهود شده اند ونصاری وصابی ها هرکه

(۱) سوره البقره ـ آیه ۶۲ ـ

توبجز ظهور اشکاراچیزی دیگری‌نیست . مطلقاًو تنهاترا از توچنان میخوا هم که دراز تنپید هرچه را که‌بخواهی‌واراده نمائی بکنی .و ترامیخواهم بظهورذاتت‌بوسیله روشنائی‌علم .وترامیخواهم از تحول وتنوع اسماء وصفاتت به وجود صوری .
و یکری‌چنین‌میگوید: (نعم العبد الذی به کمال الکمال و عابد الله‌بالله‌بلاحلول ولا اتحاد ولا اتصال ولاانفصال) یعنی‌نیک است بنده ایکه باو کمال کامل است، نیک است عابدخدا که خدا راتنها عبادت میکند بدون‌حلول، بدون‌اتحاد، وبدون اتصال وبدون‌انفصال . وحلاج‌چنین‌میگوید:(ما فی الجبة غیر الله) یعنی‌درقبای‌من بدون خدا دیگر چیز نیست. (۱)
می بینید که از این کلمات که درظا هر متناقض معلوم میشود توسط آن حلول‌ذاتی رانفی کرده است .
پس اول‌حلول را نفی کرد واگر چنین نباشد وازآن مفهوم ظاهری گرفته شود و درعین وقت متصل منفصل باشد پس چطور راین کلمات حسب مفاهیم، ظاهری معقول پنداشته خواهد شد ؟ !
پس به معانی تصوف ـگرچه غالبا مغلق است بدون صاحبان دوق ادراک کننده دیگران پی نمی برند بلکه همگان را مشکل می باشد پس بی جانیست که که درآن تاویل تقریبی بعمل آید تاغیر معقول‌را منتفی سازد .بهترین مثالی که درچنین حال مفهوم را به عقل قریب می سازد آئینه است که یک‌چیزرا برای ما بصورت تام تمثیل میکند وباین مثال مغلقات وپیچید گیهای کلام‌متصوفین را واضح می سازد.
مثلا ـ وقتی که آئینه‌بمقابل آفتاب قرار گیرد۔ما درا ینوقت آفتاب‌رادرآئینه‌می‌بینیم،

---

۱ـ تحقیقات درنسخ قدیمه نشان می دهد که منصور حلاج این کلمات را نگفته است ومخالفان برو تهمت بسته اند ( مترجم )

برای ضعف قوت اسیا بی موجود است که بزرگتر ین آن محا ذمت طامع کنندگان سلطه با یکدیگر است زیرا ما بیان نمودیم که برای مسلمانها ملیت از حیث دین است پس تعداد سلاطین مانند تعداد روسا در یک قبیله اند و سلاطین بشکل واحد با اغراض متباین ومخالف وغایات ومقاصد متعارض افکار عامه را از راه غلبه جوئی یک خصم برخصم دیگر مصروف ساختند وآنها را بمنظور تهیه وسائل غلبه جوئی بر اه انداختند وبعضی را به بعضی دیگر مغلوب گردانیدند این غلبه جوئی ها که بامنازعات داخلی شباهت تام دارد به پژمردگی علوم وصنایعی که کسب نموده بودند تمام گردید. و این علاوه بر آن تقصیریست که در راه ضروریات که هنوز بر آورده نشده بود رخداد و مشکلات و موانع در راه پیشرفت و تعالی بمیان آمد .

از این حالت ـ احتیاج وفاقه نشئت کرد وبه تعقیب آن قوت یا ضعف وانتظام باخلل مواجه شد ومنازع امرا برمسلمانها موجب اختلاف وتفرقه گردید. ودرمقابل تعرضات اجانب بخواب غفلت رفتند. اینست موقف امرا مسلمانها که در میدان جنگ فرد فرد بودند و در آن ضرر اشکارا موجود بود در حالیکه دیگر ملتها بدینطور نبودندزیرا وقت و زمان درنفسهای امرا مسلمانها تا ثیر نمود . حرص و طمع بیجا درطبیعت آنها جا گرفت همان بود که بسبب خواهشات نفسانی از راه منحرف شدند. مجد وعظمت درخشنده را از دست دادند. بالقاب فرمانروائی واسما سلطنت وبه ظاهر تفاخر غلط وعیش وعشرت افراطی قناعت کردند. ودوستی اجانب را که با دین وملیت آنها مخالف بود برگزیدند. وبمنظور پیروزی بر دیگر خود و بغرض بقا شبح کهنه خودونعمت های زائل شونده به کمک اجانب التجا کردند همین چیز ها مسلمانهای اندلس را از بین برد. و اساسات سلطنت تیموری را در هند منهدم ساخت وآثار آبادیهای آنرا محو نمود .

و عوض آن انگلیسها سلطنت خود را در آن سر زمین استحکام بخشیدند

از ایشان بخدا وروز قیامت ایمان آورد و عمل نیک انجام د هد پس برای ا یشا ن نزد پروردگار شان اجر است وهیچ ترسی برا یشان نمی‌باشد ونه اندوهگین شوند. محمد رشید رضا گفته است: این موضوع را از یکری شنید یم و امام و پیشوای ما گفت: سید برای او گفته که این آیت را برا هرام (۱) جیزه نقش نمائید تا آینده بیاید و آنرا تفسیر نماید .

## اتحاد اسلامی

(عنوان این مقاله)

**(واطیعوا الله و رسوله ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم (۲)**

خدا ورسولش را اطاعت کنید ویا یکد یگر نزاع مکنید که در اینصورت ترسو شده و قوت شما از بین برود .

سپس از عروج اسلام وفتوحات زمان اولی و حدود سر زمین آن، واز آبادی و مدنیت،علوم وعلماً وعساکر ووسایل جنگی آن وبه‌تعقیب اینهمه از حالت امروزه مسلمانها با وجود کثرت شان وسبب انحطاط، سقوط وضعف شان وطرق علاج بیان میگردد ودر اول ا ین مبحث وقتیکه از مقصد جامعه اسلامی تذکری داده میشود بر این حقیقت استدلال می‌گردد که ما یک شاهد آنرا نقل می کنیم واینست آنچه که گفته است :

---

(۱) د ر منطقه جیزه شهر قاهره سه اهرام که اولی بنام اهرام ملک خوفو و دومی بنام ملک خفرع و سومی بنام منقرع می باشد تقریباً چار هزا ر سا ل قبل از میلاد ساخته شده است مساحت‌قاعدهٔ اهرام اولی دوازده جریب ارتفاع آن(۱۳۶) متر وسنگهائیکه در آن بکار برده شده و از منطقه اسوان آ و رد ه شده بعضی از آن بطول شش متر ووزن چهل تن بالغ میگردد. (مترجم)

(۲) سوره الانفال آیه - ۴۷ -

بلکه این اصول که صفت جامعیت دارد بطور کامل حدود معاملات را بین بندگان وضع نموده و حقوق را بصورت کلی و جزئی بیان نموده است وسلطه ناعثه و مدبره را که بتنفیذ احکام و اقامه حدود و تعین شروط آن می پردازد تحدید مینماید و با اساس ملاحظه شروط زمام قدرت اجراء و تنفیذ احکام را بدست شخصی میدهد که او نسبت بدیگران زیاد تربآن تابع و منقاد باشد واین مقام و قدرت را از راه توارث و امتیاز نوعیت، یا قبیله، یا قوت بدنی ،یا ثروت مالی نایل نشده باشد بلکه باساس مراعات کردن احکام شرعی و قدرت تنفیذ ورضای ملت باشد پس باعث تدبیر کننده امور مسلمانها شریعت مقدس خداوندی می باشد که بین یك نوع و نوع دیگر بمنظور توحید آرا و نظریات ملت ـ تمیز نمیکند و در تنفیذ احکام باساس حرصش در حفظ شریعت و دفاع ازان برای هیچ شخصی دادنی ترین امتیازی قایل نمیشود.

شارع هر افتخاری را که به سبب نسب وحسب داشد در حفظ حقوق، ارواح، اموال و نوامیس غیر موثر میداند و برای آن هیچکدام ارزش قائل نمی شود بلکه هر رابطه ایکه بدون رابطه شریعت حقه نباشد آنرا ممقوت ومبغوض می پندارد واعتماد کننده آنرا بد و نا مطلوب میداند و در اینباره آیات منزله و احادیث نبوی باندازه زیاد موجود است . البته امتیاز انسان بکرامت و احترام می باشد که بر دیگران بتقوی و متابعت شریعت مقام بهتری و برتری پیدا میکند

(ان اکرمکم عند الله اتقاکم) یعنی معززترین شما بنزدخدا متقی ترین شما می باشد .

سپس چنین میگوید :

به ترتکرار میگوییم که سبب آن دین اسلام است واین دین مانند دیگر ادیان تنها به آخرت توجه ندارد بلکه آنچه را نیز آورده که بان مصالح دنیوی بندگان تضمین میشود وآنهارا از سعادت دنیوی ونعمتهای اخروی برخوردار می سازد وازان باصطلاح شرعی به (سعادة الدارین) تعبیر شده است واین دین باحکام خودبین نژاد ها ورنگهای متباین

همینطور خواهشات جهلا باممالك اسلامی بازی‌میکرد وارزوهای دروغین آنها این ممالك را به گودالهای ضعف سقوط داد. قبیح است آنچه که کردند و بداست آنچه که میکنند این صاحبان لهوو لعب شهوت پرستان همان‌اشخاص اندکه اتحادملت را از بین بردند. شان وعظمت آنرا ضایع وبر باد کردند. حرکت‌علمی‌رادران‌متوقف ساختند. انقطاع وبازماندگی را بسبب بستن دستهای فرزندان در اعمال‌مفیدمانند زراعت، صنعت و تجارت بمیان آوردند خبردار و آگاه‌باشید! خداوندحرص خساستها وهلاکت جوئی را نابود سازد. چقدربزرگ است‌ضرراین‌دو وچقدر بد است‌آثارآنها! کلام خداوندی راپشت سر گذاشتند واز بزرگترین فرضهای آن انکار ورزیدند، باهم مختلف شدند در حالیکه دشمن در دروازه های آنها ایستاده است. بایدبه یك‌کلمه باهم متحد شوند تا حملات بیگانگان را از خود دفع کنند و بعد بکار های خودرو گردانند. مبالغه دراطماع ومسابقه در چیزهای بی ارزش باآنها چه فایده‌ای نرساند بلکه‌آنها را پشیمانی دائمی این زندگی وبدبختی ابدی‌بعداز مرگ ونام‌بدکه روزها آنرامحوه کرده نمیتواند نصیب گردانید.

اما بعزت حق و سرعدالت قسم است اگر مسلمانها برعقاید خود ثابت ماند و علما عامل را مراعات کنند پس ارواح شان بایکدیگر معرفت پیدامی کند و افراد شان باهم ائتلاف میورزند مگرافسوس دربین آنها اشخاص مفسد موجوداند که اینها همه سعادت را در ملاقات باامیروشاه میدانند ولوکه امیر وباشاه یك قریه باشند ودر آن نه امری موجود باشه و نه نهی. اینهاهمانگونه اشخاصی‌اندکه رویهای‌مسلمانها را ازآنطرف که خداوند باآن متوجه ساخته بود بدیگر طرف گردانیدند تا آنکه در بین آنها شناخت یکدیگر از بین رفت و خواهشات وتمایلات مختلف بمیان آمد.

## ملیت و دین اسلام

اصول دین اسلام تنها مردم را بحق دعوت نمیکند و نه تنها ملاحظه احوال نفسها را ازجهت روحانی بودن آن ازاین عالم ادنی باآن‌عالم اعلی مطلوب میداند

قسم است اگر مذکوره یکی از آنها را بسوی حق متوجه گرداند یاداعی قلب او را بانچه که سبب شرف سلف میشود ویا مجد وشوکت آنرا اعاده میکند دعوت نماید آنرا هوس وعبث میداند وبه ضعف مزاج ویا خلل بتمه مصاب گردیده است ویا گمان میکند که اگر داعی ذمه واري را اجابت کند او را باعذاب وهلاك مواجه خواهد ساخت و یا قریبترین سبب زوال نعمت وسختی زندگی اش خواهد گردید وبرای خود زنجیر های جبن و قیودمایوس را محکم میکند پس دستهای او از عمل وقدمهای او از سعی و کوشش باز می ماند وبعد از این از هر خیر و صلاح به منتها درجه احساس عاجزی میکند ونظر خود را از درك آنچه که گذشتگان بان رسیده اند قاصری میگرداند وفکر او ازفهم آنچه که پدران انجام داده وبعد از خود بمیراث مانده اند جامد گردید واین مرض ملت را بان حدود درجه رسانیده است که زود است هلاك شود وبر بستر مرگ بمنطور شکار هر متجاوز ولقمه هر خورنده دراز بکشد بلی! بسا ملتهارا دیدم کی وجود نداشت وبعد عرض وجود نمود. به ذروه اوج رسید وبعد رو با نحطاط گذاشت — قوت داشت وبعد باضعف مواجه شد — دارای عزت بود و بعد ذلیل گشت. صحت داشت وبعد مریض شد. ایا برای هر علت دوای نیست؟

بلی! هست. افسوس! چقدر مرض شدید است؟! و چقدر دواء مشکل؟! و چقدر رشنا سندگان طرق علاج کم اند؟! چسان میتوان شد که بعد از تفرقه وحدت بمیان آید. وسبب — تفرقه مصروف شدن هر شخص بکار خود می باشد — استغفرالله! اگر او دارای کاری می بود که بآن مشغول شود هرگز از برادر خود که از حیث عضویت باوا تصال قوی دارد جدائی اختیار نمی کرد بلکه — مشغول کارهای دیگران شده و کارهای دیگران را از کارهای خود میداند چگونه همتها بعد از مردن زنده میشود؟ واین همتها وقتی مرد که تا مدت زیاد بحالت سکون ماند واین سکون لازم شأن این همتها نبود. . ایا براه آوردن شخص گمراه کار آسانست درحالیکه آن شخص گمان میکند که کامیابی درعبور این راه می باشد؟!

خصوصاً که بقصد به پشت سر دو ده او در هر قدم گمان کند که با ن

وملتهای مختلف مساوات را بمیان آورده است

گذشته و حاضر ملت و علاج علتهای آن

( سنة الله فی الذین خلوا من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا )

ایا چنان ملتی رادیده ای که زمانی سوجود نبود وا ز اونام ونشانی ـ برده نمی شد ـ بعداز ان پرده ونقاب عدم برداشته شدو به صحنه وجود آمده بحمایت هر فرد قیام کرد ودارای نظام بدیع واساسات قوی وبنیاد محکم گردیده دیوار قوت ومناعت احاطه شد. درساحات آن باد های شدید مصیبتهای خاموش شد گروه مشکلات را بادستهای تدبیر رها نموده شاخچه های عزت آن بعد از آنکه اصول آن ثابت وریشه های آن محکم گردید نمو وانکشاف نمود. سلطه وقدرت آن به اماکن نزدیك و بعید امتداد یافت. شان وشوکت آن نفوذ کرد. سخن آن شنیده شد وقوت آن تکمیل گردید. اداب آن برآداب دیگران مستولی شد. اخلاق و عادات آن نسبت به گذشتگان ومعاصرین بمقام سیادت ونفوذ رسید. مشاعر ملتهای دیگر را احساس کردو درك نمود که این ملتها وقتی دارای سعادت میشود که راه وشر یعت آنها را تعقیب نمایند واین ملت باوجودیکه عدد آن کم است مگر دارای ساحات زیاد گردید گویا برای جهان روح مدبر و جهان برای آن بدن عامل است. بعد از ا ینهمه اساس آن ضعیف گشت. نظم آن پراگنده شد درآن خواهشات مختلف بمیان آمد و وحدت آن از بین رفت. علایق تعاون وروابط تساند منقطع گردید. عزایم افراد آن که سبب حفاظت می شد به ضعیفی انجامید. هریك در محیط محدود جا گرفت ودر مناظر آن رو شنی حقوق کلی و جزئی را نمی دید از ضروریات خود دورگر دید مگر آنچه که توسط دست افراد ملتش نصیب می شد. حالانکه او نسبت به تقویه بازوی خود به تقو یه بازوی آنها او نسبت به روزی خود بازدیاد روزی آنها محتاج تر است.

گویا دوری او بحالت خواب می ماند حالانکه بیننده اورا بیدار تخیل میکند وبه حالت افسردگی می ماندحا لانکه مغرور اورابحالت خود پسند ی می بیند. ما یوسی ارزوهای این مدهوشان راازبین برده ودربین آنها قناعت حیوانی ورضایت بهر حال را بمیان آورد

اتفاق وتصادف نبا شد به شدت مرض می انجامد. همچنان حالت کسا نیست که راجع به احوال وموجبات علالت ملتها وطرق وانواع این علالت وهمچنان راجع به عادات ومذاهب ومعتقدات افراد ملتهاوواقعات وحوادث مسلسل ملتها دراماکن مختلف زمین وهمچنان راجع به منزلت اولی عالی و منزلت موجوده منحط وپائین آن وپایه به پایه سوقف تدریجی آن بین این دو منزلت بدون تجارب اندوخته به تبدیل واصلاح اختلاف ملتها می پردازند

البته دراینصورت که طلب کننده اصلاح طوریکه متذکر شدیم حقیقت راکه نکند دوا باعث مرض میگردد ووجود با فنا رو برو می شود.

پس کسیکه دارای خط و کمال انسانی است و از دل خودموضع الهام خداوندی رامحو ننموده وی به آنچه که آثر اثر بیه ملتها و اصلاح فسادش می نامند و او در ادای این امر بزرگ علما یاعملا ادنی ترین قصور را حس میکند جرائت نمیکند والاّ نه ازجملهٔ آن کسانی خواهدبود که علاقمندان عیش و عشرت باطل بوده ودرسایهٔ وظایف حقوق آنرا درك نمیکند.

سپس ازسخن خود فارغ گردید تا آنکه گفت:

پس حیله و وسیله چیست و قت تنگ و کار بزرگ و خطیر است ؟

پس کدام نداء بلندی خواهد بود که خوابیدگان را دربستر های غفلت بیدار سازد، کدام بادشدید خواهدبود که طبایع جامد و افکار خاموش را بحرکت درآورد، کدام نفخهٔ خواهدبود که ارواح رادراجساد بسدمد واجساد را به موقف صلاح و رستگاری پیش سوق دهد ؟ سر ها بطرف قدمها مایل است ویابطرف ایمان، معجبانه حرکت میکند ؟ چشمها پیشروی را نمی بیند. گوشها نمیشنود ،نفسها رغبت نشان نمیدهد، و لی خواهشات حکومت میکند، وسوسه ها قدرت دارد، و قت کوتاه است، اشخاص ترسو چه خواهند کرد ؟ و ایشان چه تلاش دارند زیراخطر ها آنهارا احاطه کرده ؟ بکدام اسباب

نزدیک است. غرق خواب رفته چطور بیدار میتواند شد؟ چنان خواب رفته که بخوابها علاقمند و گوشها یش سنگینی داشته باشد، وحس لاسه او با فتور وضعف مواجه شده باشد؟ آیا ندائی خواهد بود که در دلها افراد متفرق را بکوبد و بیدار شان سازد و این افراد همچو ملت بزرگی باشد که دارای اطراف دور و حدود وسیع باشد و عادات وطبایع آن از دیگران مختلف باشد؟ ایا صدائی موجود است که خواهشات ونظریات متفرق را در وقتی که نادانی متر اکم وغبن متسولی گردیده جمع نماید و عقول باین تخیل باشد که هر قریب را بعید هر آسان را مشکل بداند؟ قسم بخدا. این چیز مشکلیست که بعلاج آن طبیب حاذق مانده میشود و حکیم بینا د رحیرت می ماند.

آیا ممکن است که بدون وقوف واطلاع بر مرض واسباب اولی و عوارض آن دواء تعیین گردد؟ وقتی که مرض در حالت موجود باشد پس چسان ممکن است که علل واسباب آن درک گردد؟ البته این در وقتی شده می تواند که عمر آن و تنقل احوال وتنوع مراحل آن فهمیده شود. ایا ممکن است که طبیب آن شخص را که تحت معالجه قرار می دهد برای این شخص یک نوع علاج را قبل ازشناختن عوارض که درزندگی بآن مواجه شده ـ تعیین نماید؟

اگر چنین نباشد پس بسا امراضی موجود است که دریک مرحله ازمراحل عمر میکروبهای خود را تولید مینماید و بعد درمرحله اخیر بظهور می رسد و این بسببیست که قوه طبیعت برمادهٔ مرض غالب میگردد و درا ینحال آثار آن دیده نمیشود.

هرگز اینچنین نیست. وقتی که برای یک طبیب ماهر تشخیص مرض شخصی که سالهای عمرا و محدود وعوارض زندگیش منحصر باشد مشکل تمام شود پس تداوی آن شخص که دارای حالات طولانی وزیاد باشد چگونه خواهد بود؟ لذا درازمنه زیاد وجود همچوا شخاص به ندرت دیده می شود که ملت را بیدار و یا بزرگی و عزت آنرا اعاده نمایند اگرچه درنگ وقیافه آنها بسا اشخاص موجوداند ولی وقتی که شخص طبیب نما در تشخیص امراض بدلی قاصر باشد علاج اگر بصورت

مکالمات بین ملت و بین حق که احیاناً به ندای آن مستشعر می گردد حایل و اقع میشود.
پس علاج مفید اینست که باساسات دین رجوع شود و مانند اول باحکام آن چنگ زده شود . و همه مردم بمواضع کافی آن رهنمائی شوند تادلها پاك و ا خلا ق مهذب گردد . و آتش غیرت مشتعل شود . و اتحاد بمیان آید . و ارواح بغرض شرافت ملت فدا گردد زیر اتخم دین از ازمنهٔ قدیم توسط وراثت در نفسها بذر شده و دلها به آن اطمینان دارد و در زوایای آن نور مخفی محبت آن جا گرفته است پس کسیکه ملت رابیدار میسازد تنها به یک نفخه ضرورت دارد تا این نفخه و دم بزودترین وقت در همه ارواح سرایت کند پس وقتیکه صاحبان آن بکارهای خود اقدام کردند و در راه کامیابی خود قدم گذاشتند و اصول حقه دین را نصب العین خود قرار دادند پس هیچ چیز مانع سیر آنها بسبب کمال انسانی نمیشود . و کسیکه اصلاح ملت را بغیر این وسیله بخواهد پس حال او چنان خواهد بود که ذکر کردیم یعنی براه باطل و دروغ روان خواهد شد و مؤخر را(۱) مقدم خواهد گردانید . تربیه معکوس و نظام وجود مخالف واقع خواهد شد . پس مقصد دیگرگون و ملت بابدبختی و سیه روزی مواجه خواهد شد.

ای خواننده ! آیا از سخنم در تعجب هستی ! هر آیینه اصول حقهٔ دین که از بدعتها پاك و منزه میباشد . در بین ملتها قوه اتحاد را بمیان می آورد . شرف را بر لذات دنیوی ترجیح میدهد . ملت را به کسب فضایل و توسعه د ائرهٔ معارف دعوت میکند و آنرا به آخرین غایهٔ مدنیت میرساند . اگر تعجب میکنی پس تعجبم از تعجب تو زیاد تر است . آیا تاریخ ملت عربی را فراموش کرده ای؟ این ملت قبل از بعثت (حضرت محمد صلی الله علیه و سلم) بــه حالت وحشت _ تشتت و ارتکاب منکرات و دنائتها بسر میبرد تاآنکه دین ظهور کرد. و دین این ملت

(۱) یعنی غیر ضروری را بر ضروری مقدم و کارها را معکوس انجام خواهد داد . (مترجم)

تمسک میورزند حالانکه فرستادگان مرگ در دروازه‌های آنها ایستاده‌اند.

## دین دوای یگانه

موضوع را بطوالت نمیکشانم و نه ترا به ساحه های وسیع بیان نمیبرم مگر به سببی متوجه میکنم که همه سبب ها را باهم جمع میکند و بوسیلهٔ متوجه میسازم که بر همه وسائل احاطه دارد. نظر ترا بحالت ملتی جلب مینمایم که بعد از بیداری بی هوش، بعداز قوت ضعیف، بعداز حاکمیت محکوم و بعداز قناعت و عزت عاجز و ذلیل گردیده است.

و این سبب و وسیلهٔ عوامل نهضت اولی را بیان میکند تا طرق خلل و میکروب های علالت‌ها دانسته شود. در بین ملت و حدت را بمیان می‌آورد. افراد آنرا باهمت میگرداند. آنرا به مقام رفیع و بلندمی رساند تااز آن مقام بر همه ملل سایه افکند. و همه را بحکمت رفیقانهٔ خود اداره نماید. هر آیینه آن سبب و آن وسیلهٔ دین است که دارای اصول ثابت، اساسات محکم و حکمت های متنوع است همچنان این دین باعث الفت، دعوت کننده بسوی محبت، پاك کنندهٔ نفسها و دلها از چرك خساستها، تنویر کننده عقول باشراق حق از مطالع قضایایش، متکفل همه احتیاجات انسان از قبیل مبانی اجتماعات بشری و محافظت وجود آن میباشد وپیروان خود را به همه فروغ مدنیت دعوت میکند. وقتیکه، شریعت آن چنین باشد و برای همین نازل شده باشد و همه از آن صدور یافته باشد پس سبب خلل و انحطاط آن چیست؟

شکی نیست که سبب آن ترك کردن اصول آن و ایجاد بدعتهائیست که از اصل دین نمیباشد.

مردم باعتقاد خود آنرا از اصول دین قرار داده اند و از آنچه که دین به آن رهنمائی میکند بمنظور آن بمیان آمده و حکمت خداوندی آنرا خواسته است اعراض نمودند بلکه اسماست که یاد میشود و عباراتیست که خوانده میشود. پس اینگونه

سعادت سوق میدهد وبا ساسات خود بمقام بلند عزت می‌رساند پس این دین که از اعمال مجرد باشد پس بران کدام اثری مرتب نمی‌شود ونه از آن پیرو انس چیزی سود ومنفعت می‌بینند بلکه بسبب اهمال اصول آن از جای بلند عزت بچقوری ذلت سقوط میکنند دینی که باصول خود در امور دنیوی مفید واقع می‌شود. دینی که اصول آن در امور دنیوی مفید واقع می‌شود ضرو ری ولا بد پست که این دین پاراستن بافضائل وبه کسب مزید اخلاق بزرگ وصفات حمیده تشویق میکند و همچنان به تحصیل علوم وفنون مفید دعوت مینماید. در قرآن کریم راجع بطلب علم تشویق بعمل آمده واز فضائل آن تذکر رفته است ونمیشود که شخص نادان عاقل باشد. خداوند بزرگ فرموده است:

(وما یعقلها الا العالمون) (۱) یعنی نمیفهمد این مثا لها را مگر د ا نا یا ن.

همچنان بین دانا ونادان مساوات وجود ندارد و در اینباره چنین فر مو د ه است.

(هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون) (۲) آیا آ نانیکه میدا نند با نانیکه نمیدانند برابر اند .

همچنان احادیثی مو جود است که در آن راجع به طلب علم تشو یق مز ید بعمل آمده است .

البته عامل بزرگ پیشرفت ملت جاپانی رغبت ( میکادو) امپراطورست که برضا ومساعی خود حکومت را بقانون مقید ساخت وشوری را قبول نمود. مو صو ف چند تن از افراد خانواده و یکعده از دانا یان رعیت خود را جهت فرا گر فتن علم راجع باشکال واساسات حکومت پارلمانی قانونی باروپا فرستاد وفرانسو اجوزیف امپراطور اتریش از این اقدام او تعجب نمود وبه پسر عم میکا دو که درضیافت او در فینا

---

(۱) سوره العنکبوت آیه ۴۳ .

(۲) سوره الزمر ـ آیه ـ ۹

را این خود متحد ساخت . تقویه نمود . مهذب گردانید. عقول آنرا تنویر کرد و اخلاق و احکامش را استقامت بخشید پس بر جهان سیادت و حاکمیت پیدا کرد و سر دم را بعدل و انصاف رهبری نموده و عقول او لاد این ملت را که از لوازم مدنیت و مقتضیات آن در غفلت بود به شریعت بیدار ساخت و آنها را به طلب علوم و فنون متنوع و به تبحر در آن دعوت نمود و آنها طب بقراط و جالینوس و هندسه اقلیدس و هیئت بطلیموس و حکمت افلاطون و ارسطو و آنچه که قبل از دین بر ان بودند همه آرا به ممالک خود انتقال دادند و هر ملت تحت این بیرق روان گردید و هر قوت و مدنیتیکه داشت همه در تمسک باصول دین آن بود .

برای گوینده است که بگوید: اینست دولت جاپان و جاپانی ها ملت شرقی اند و این ملت بعزت و پیشرفت وارتقاء نائل شد. عامل این همه تمسک چیزهای خوبتر و تقلید از پیشتازان سدنیت بطریقه احسن وانتخاب نمودن مفید ترین راه ها میباشد. عبادت بتان را ترک گفته وبه تصحیح عبادت پرداختند، ویا یک قسمت آنرا لغو کردند به عقب علم دنیوی نیز شتافتند. از بزرگترین ملتها بصورت صحیح ودقیق تقلید نمودند. در مملکت خود اساسات مدنیت سالم را گذاشتند. و آنچه را که در غرب عادی بود و یا طبائع شان درشرق موافقت نمیکرد ترک گفتند، وراه پیشرفت تدریجی را به پیش گرفتند. ووسائل ارتقا را برای قوم خودنردبان گردانیدند. به تربیهٔ سوالیدو‌نوزادگان پسریا دختر اهتمام ورزیدند وکوشیدند تا آنها را اولا برای قوم وثانیاً برای انسانیت افراد سفید به بار آورند. جاپانیها به آرزوی خود موفق شدند وگم شدهٔ خود را در زود ترین وقت ودر کوتاه‌ترین زمان بدست آوردند .

بلی! جاپانیها از بت پرستی بنام اینکه دین آنها است استفاده نکردند، زیرا بت پرستی، اگر چه از اخلاق واداب خالی نباشد، دارای چنان اصول خاصهٔ نیست که از آن در احکام امور دنیا استفاده بعمل آید. اگر دین در اصول خود بسوی

بلکه باخسران وزیان مواجه گردیدند زیرا قوت ملی ونژادی عوض اینکه آنها را باهم جمع ومتحد سازد آنها را پراگنده وپاشان گردانید. وآنها عوض اینکه این قوت را بدیگران متوجه سازند بخود متوجه ساختند قوت ملی و نژادی عرب بد ینمنوال مانند سلاح شخصی که بآن خود کشی میکند مشابهت داشت تاآنکه اسلام ظهور کرد وعرب بهمین حالت بود. یعنی قبائل پراگنده بودند. خواهشات مختلف داشتند آتش جنگ ها بین آنها بشدت مشتعل میشد. هر قبیله با دیگر قبیله از راه تعصب پیش آمد میکرد یك بر دیگر حمله مینمودند. میکشتند و زنهای یکدیگر را اسیر میساختند اسلام اینها را بدینی دعوت کرد که هوسها و آرزو ها را با هم جمع میکند بین آنها وحدت را بمیان میآورد. دعوت عصبیت وقومیت را مانع شد وعوض قوت ملی ونژادی اساسات خود را رسوخ بخشید وآزادی را بمعنی کلی ومساوات را بر درسترین اساس آن وعدالت عمومی استوار ساخت خلاصه هر چیز که نفس را پاك وشعور را نظیف میسازد بمیان آورد.

عربها باذکاوت وذهنیت قوی خود باین دین دسته دسته گرویدند و توسط اسلام قدرت وجرأت مزید نصیب ایشان شد.

ملتها بدعوت دین شان تابع ومنقاد گردیدند وشاهان درحلقه طاعت شان داخل شدند واکاسره در مقابل شان ذلیل گشتند.

عظمت و مقام شان رو به تعالی وارتقاء گذاشت ومملکت شان در ایام خلفاء راشدین وامویها وعباسیها تازمان رشید ومامون توسعه یافت ودر همین وقت شأن وعظمت دولت اسلامی باوج خود رسید. بعد از ان مدتی توقف نمود و سپس به تهقراییها وانحطاط مواجه شدند وبدون رسوم والقاب دیگر چیزی برای شان باقی نه ماند مسمی را از دست دادند ومعنی آن منعکس گردید. پس آیا این قهقراییها و وانحطاط بدون سبب بود؟ هرگزنه.

آیا این واقعیت بسبب قلت تعداد مسلمانها بمیان آمده؟ هرگزنه بلکه تعداد

بود گفت: از امپراطور شما در تعجبم که چگونه در کشور خود به تاسیس حکومت قانونی پارلمانی سعی میورزد وما در اروپا باین آرزو هستیم که اگر ممکن شود از حکم وسلطه وکلا در کشور رهائی یابیم؟

شهزاده جاپانی جواب داد: اعلیحضرت میکادو (بمعنی عدل) . چهار چیز را دوست دارد:

۱- کشور خود را - ۲- رعیت خود را ۳- عدالت را - ۴- راحت نفس خود را وهر چه را که دوست دارد آن بحکم قانون پارلمانی واشتراك ملت بوده وبغرض پیشرفت وحفاظت آن می باشد.

سید از پسا اسباب پیشرفت جاپان یاد آوری کرد وما با نچه که تذکر دادیم اکتفا ورزیدیم.

## تاسیس دولت به دو قوه ضرورت دارد

سید گفت:

تاسیس وسلطه دولت به دو قوه ضرورت دارد:

قوه ملت: این قوه بمنظور غلبه بر دیگران، باتحاد دعوت میکند. و نوان غیرت، عصبیت وپیروزی همجنس موجود می باشد.

دیگر قوۀ دین است که بمنظور اتحاد، وحدت نظر وغلبه بر مخالفین قائمقام ملیت است.

وقتیکه در اینباره بطور مثال عرب ماقبل اسلام را در نظر بگیریم می یابیم که آنها دارای مردانگی، شجاعت و قوت ملیت بودند. ولی تاسیس دولت وسلطه که همه را با هم جمع ومتحد سازد برایشان میسر نگردید زیرا قوت ملی و نژادی در بین همه قبائل منقسم وپاشان گردیده بود. هر قبیله در نفس خود قوه ملی ونژادی راجمع میکرد و جمعیت و کتله خورد توسط قوه ملی و نژادی بر قبائل غلبه جوئی میکرد. وبدین شکل عرب از قوت ملی ونژادي بحیث یک ملت استفاده نکردند

اجنبی داده نمی شد . بلکه نانها هیچ احساس ضرورت موجود نبود. بالعکس در وقت تهقر او پسما نی که وا ولین آ ثار آن دیده شد استخدام اجنبی است که درمقابل او صفت تعلق وتقرب و عاجزی راکه نفسهای اهل عصبیت باین اخلاق واوبه نظر کراهیت میدید اظهار می نمود و بان اجنبی تقرب می جست وتوسط اوبصورت تدریجی مقامات ومناصب را نائل میگردید . همچنان دیگر اشخاص هم جنس و هم قبیله اش چنین عادت نشان میدادند تاآنکه اخیرالامر سلطه و مملکت بدست اجانب می افتاد ودر اینباره در تاریخ مثالهای زیادی موجوداست ـ مانند افشین ودیلیها وآل بو یه وغیره.

وآنچه که دردول عربی اسلامی دروقت تاسیس وانحطاط آن گذشته است برعثمانیها ودیگر دولتها نیز گذشته است .وزمانی که دشمن غربی را دریافتی که در دولت سرایت ونفوذ میکند ومناصب بلند ومهم دولت را اشغال مینماید پس این دولت رابه عاقبت وانجام بد مژده بده اجتماع بشری ازدو سلطه زمانی وروحی استغنا ورزیده نمیتواند در روز یکه سید به سبب اطلاعیه سری شیخ الاسلام حسن فهمی افندی و کمک اعوانش که براس آنها ابو ضلال صیادی قرارداشت ویک جمیعت سریر بودلد استانه راترک گفت ـ علماء واشخاص فاضل دورس جمع شد ند و به سید راجع به بطلان شیخ الاسلام اظهار ر اسف وعدم رضایت نمودند. دراینوقت یکی ازمدرسین بزرگ درخطابه خود عصبانی گردید وبه شیخ الاسلام واعوانش طعن زیاد گفت ووانمود ساخت که اینها به کرامت دین بی حرمتی گذاشتند . دراین اثنا سید جمال الدین بحالت غضب استاد شدو گفت:

بنظرم از این دیگر خطای بزرگی نیست که یک فرد از اتباع این دین بمجرد یک عمل بان بی حرمتی میگذارد .میفهمم که اجتماع بشری از دوسلطه زمانی وروحی استغنا ورزیده نمیتواند واین دوسلطه در اصل وجود هر خود ـ به یک غایه منتهی می شود . ولی امکان دارد که به یکی از آن دو خلل وارد شود که

مسلمانها در زمان انحطاط نسبت بروز های عظمت وقوت شان بمراتب بیشتر بود ه
پس سبب وعامل بزرگ سقوط شان مهمل پنداشتن سبب عظمت و قدرت می باشد
که آن ترک کردن حکمت دین وعمل نکردن در آن است . زیرا همین حکمت
دین است که ارزوهای مختلف وامور متفرق راجمع نمود .وابن حکمت دین برای
مملکت نسبت به عصبیت وقوت ملی ونژ ادی بمراتب قوی تربود .

ملی ا وقتی که جهالت ونادانی در بین خلفاء ( ۱ ) عمو میت پید ا کرد و
وخلفهاء از حقیقت وحکمت دین دورشدند واز ان فاصله گرفته اقتدار و قدرت آ نها
با ضعف مواجه شدو قوی ترین اساس آن متزلزل گردید در این وقت روساء وقواد
به توزیع قوه های ملی ونژ اد ی وبه متفـر ق ساختن عصبیتهای نبا تلـی

د یگر چیز یکه بز یادت ضعف خلفاء آ نجا مید عصبیت کثرت اجانب وتعویض
قوه ملی و نژادی به قوه اجنبی بود . همان بود که بسا ممالک وبیگا یگان مقامات
بلند عسکری وریاست دوا وین را اشغال نمودند .سالهای زیادی بدست آورد ند .
قریه ها وشهر را تحت نفوذ خود در آوردند ودر اموال دو لت حسب خوا هشات
خود تصرف نمودند .

خلفاء قوه د ینی وقوه ملی وعنصری را ا ز دست دادند . البته این فقدا ن قد رت
سبب انحطاط بلکه سبب انقر اض وتباهی گردید وهمنطور بو قو ع پیوست (وما
ظلمنا هم ولکن کانو انفسهم یظلمون) ( ۲ ) یعنی ما درانهاظلم نکردیم بلکه آنها
درنفسهای خود ظلم نمود ند .

همچنان مملکت ها را دروقت تاسیس که ا هل آن دار ای عصبیت وغیرت
سلطه و محافظ آن بودند قوی وسعز ز می بینی ومنا صب وبزرگ ومهم با شخاص

---

( ۱ )درا ینجامنظوراز خلفاءآن خلفای هستند که بعداز خلفاء راشدین بمیان آمده اند

(۲) سو ره هود ـآیه ـ ۱۰۲ .

از قصاصیکه در بعضی اوقات باساس دلائل واضح نافذ میشود نافذتر و مؤثر تر
است زیرا باوجودیکه قصاص بادلائل واضح صورت میگیرد ممکن‌عوض مجرم
در بیگناه تطبیق‌شود و وقتیکه دین بحیثیت خود در نفس حاکمیت داشته‌باشد و
بمراقبت سلطه‌زمانی ضرورت نداشته‌باشد پس درانوقت سلطه روح‌مؤثر واقع
میشود وانسان‌را ازدزدی‌باز میدارد اگر (دزدی کند کسی بران‌گواه نخواهد
بود) همچنان انسان‌را از قتل نفس مانع میشود - اگرشخصی راپکشدحاکم‌زمانی
بقصاص‌او قادر نخواهد شد .

این‌بعضی ازفوائدروح دینی‌است و در هرسه‌دین چیزی راکه مخالف نفع
همه افرادبشري‌باشدنخواهی‌یافت‌بلکه‌بالعکس‌هرسه‌دین‌انسان رابه کردن خیر
مطلق‌بابرادرو قرینش دعوت میکند و او را ازعمل شر با هرشخصیکه باشد
مانع‌میشود . اما‌اگر این‌سلطهٔ معنوی‌منحرف و از مواضع‌خود بی‌جاشود وجوهر
وضع‌اصلیش مختل‌گردد . بایدجلو آن‌گرفته‌شود و باهر قوتیکه باشدبا صلش باز
گردانیده شود . وقتیکه دین‌باساس غایه‌زمانی خود سیر و حرکت داشته باشد
سلطه‌زمانی از ان‌اظهار سپاس مینماید . و حینیکه دین به اساس غایه‌شرافت‌وعزت
خود سیر وحرکت داشته‌باشدبدون شك‌سلطه‌زمانی‌به‌حمدو شکر ان‌آن‌میپردازد.
و زمانیکه‌سلطه زمانی‌به‌غایهٔ‌مقصودی‌خود که عدالت مطلق‌است‌سیر نمایدسلطه
روحی‌حمد وسپاس‌آن رابجامی‌آورد واین‌دو سلسله‌از هم‌مختلف نمی‌شوند‌مگر
آنکه‌ازمحور لازم‌و موضوع مقرر خود برآیند و منحرف‌گردند این‌آخرین‌سخن
جمال‌الدین است که‌بعد از ان‌آستانه راترك گفت‌و بعضی از همراهانش او رابه
رفتن‌مصرو ادارساخت . و به‌اول محرم‌سال ۱۲۸۸ ه مطابق ۲۲ مارچ سال
۱۸۷۱ م به‌مصر آمد .

در اصل وضع آن نباشد ولی لازم است که باصلاح این خلل و جلوگیری از شخص سیا ر مخل اقدام شود تا باصل مجبوراً بر گردد. سلطه زمانی قدرت وسلطه خود را از ملت استمداد مینماید تا اهل شررا مغلوب سازد وحقوق عامه ویا خصوصی را حفاظت کند وبسبب بیداری ومراقبت از امنیت برای همه راحت نصیب شود . و عدالت مطلقه حسب امکان وقدرت بمنظور منافع عامه تعمیم یابد . اما اگراین سلطه وقدرت بدست شخصی مغرور، نادان وستمرد سپرده شود پس قومی که دارای اخلاق فاسد ومجهول النسب است او را در بغل گرفته ویا سلطه وقدرت طور یکه خواسته باشند بازی میکنند وبعد از ان برملت چنین احتجاج مینمایند: ا را ده سلطه قا نو ن مملکت است:

این قول بدین حالت از ان چیز هایست که باید ملت در مقابل آن قیام نمایند وبهمه قدرت بان مبارزه نماید . زیرا در اینجا حق اینست که اراده ملت مجبور و ومکره نمی باشد وهمچنان آزادی اش قولا وعملا سلب شده نمیتواند واین قانون آن ملت است که باید از آن پیروزی نماید وقانو نیست که باید هر حاکم خادم آن باشد ودر تنفید آن اما نتکار باشد .

هوسها باهمه ملت با زی میکند .ملت به گروه گروه وطائفه تقسیم گر د ید و ذا تی وانا نیت برافراد آن حکومت میکند وبمقابل فرد مسلط با سم ملت تجا ر ت میکند وثروت ودارا ی همگانی را بغرض رضا یت او واینکه زندگی کافی داشته باشند سلب مینمایند. پس این ملت مانند حیوانات حرند ویا گمراه تر از ان است و مصدا قش این گفته است : ( اساس ظلم اساس خستید بـــما ن او رده اشـــك ) « ارادهٔ سلطه قانو ن مملکت است » .

سپس گفت : و همچنان است در بار هٔ سلطهٔ ر و حی یعنی مقصد از سلطه نفو ذ معنوی هر دین است که بر پیر و ان خو ددارد و این سلطه در بعضی از مو اقف خو د نسبت به قوه سلاطین و بیداري پو لیس و عدالت حا کم بر مسند حکمش و نیز

صاحبان هوسها و سوداگران شهوات هیچوقت آنها را از این اساسات بر کنار دیده نمی‌توانند.

هر مسلمان از هر دو پهلوی خود آواز منادی را حس میکند و باو آنچه را که شریعت آنرا از وی مطالبه میکند یاد آور میشود و ایمان آنرا بر وی در ضمیر گردانده و آن منادی حق است که باو الهامات نیک را القاء میکند مگر با وجود این همه اهل این دین را در این روزها می‌بینیم که از ضرر و ریاء و معاصی دیگر ان غافل اند و از وجود آنها احساس ناراحتی نمیکنند و حالانکه مسلمانها باین عقاید تمسک ورزیدند و در نفسهای خود داعیهٔ حق را احساس می‌کردند پس اینگونه احساس و حالت موجوده‌شان سبب تعجب است و انسان را بحیرت می‌افگند و به بیان سبب مبادرت می‌ورزد اینست مجمل آن :

افکار عقلی و عقائد دینی و همه معلومات و مدرکات و وجدانیات نفسانی گرچه اینهمه باعث اعمال و حرکتهای آن است ولی همه به تقدیر خداوند قادر و دانا صدور می‌یابد و اعمال آثار در نفسها نسبت و تقویه مینماید و بر آن نفس را عادت میدهد تا آنکه ملکه و خلق گردد و بر آن آثار مناسب مترتب گردد .

بلی انسان بفکر و عقائد خود انسان می‌باشد. آنچه از مشاهدات نظر و مدرکات حواس در آئینهٔ عقلش منعکس میشود در او تاثیر ایجاد میکند . پس هر چیز مشاهد فکر را تولید میکند و هر فکر در داعیه اثری میگذارد و از هر داعیه عمل نشئت میکند و بعد از عمل بفکر عودت مینماید و تا وقتیکه ارواح در اجساد موجود است و هر قوم و قبیله برای دیگر خود پایه است بین اعمال و افکار فعل و انفعال نیز موجود است .

هر آئینه سبب سکون مسلمانها با تعصب دینی ایکه دارند و علت تکاسل آنها در کمک برادران خود در حالیکه آنها نسبت بدیگر مردم بر عقائد خود ثابت‌تراند اینست که در مجتمع آنها غالباً تنها عقیده بدون عمل موجود است . بین آنها سلسلهٔ تعارف منقطع گردیده . یکدیگر خود را بطور نا مطلوب ترک گفته اند. علما که مسئولیت حفظ عقائد و رهنمائی مردم را بعهده دارند بین آنها علائق وصلت و سر اسلام

## انحطاط و غفلت مسلمانها و سبب آن

## (واعتصموا بحبل‌الله جمیعاولا تفرقوا) (۱)

بریسمان خداوند همه چنگ زنید و متفرق نشوید .

مسلمانها بدین خود محکم، و در ایمان خود قوی و در یقین خود ثابت هستند و بدینوسیله بر دیگر ملتها مباهات میکنند و عقیدهٔ آنها دارای اسباب قویست که یکدیگر را باهم مرتبط میسازد .

در نفسهای آنها که عقیده بخدا و آنچه که پیامبر برای شان آورده است جای گرفته و آن را راسخ گردیده‌اند. این عقیده متکفل سعادت دو جهانی میباشد و کسیکه از ایمان محروم باشد هر دو سعادت را در یافت خواهد کرد .

هم مسلمانها بحکم شریعت و نصوص صریح آن به نزد خدا مکلفند تا قلمرو خود را حفاظت نمایند .

بین قریب و بعید و بین عناصر متحد و عناصر مختلف کدام فرق وجود ندارد بلکه حفاظت آن فرض عین هر فرد میباشد و اگر مسلمانها مملکت خود را حفاظت نکنند البته در اینصورت همهٔ آنها مرتکب گناهان بزرگ پنداشته خواهند شد .

دیگر از واجبات آنها در راه حفاظت قلمرو اینست بذل اموال و ارواح و متحمل شدن هر مشکل و ایستادشدن در مقابل هر خطر است به هیچ صورت مجاز نیست که باآنها ئیکه بر ایشان غلبه جوئی بخواهند از در مسالمت پیش آیند بلکه سعی و مبارزه لازم است تا حکمفرمائی را بدست آرند و از قیود دیگران آزاد گردند . شریعت بمنظور طلب سیادت و حاکمیت بر مخالفین تاکیدات زیادی نموده است و اگر مسلمان از آزادی خود از سلطهٔ دیگران عاجز گردد پس لازم است که از دار حرب هجرت نماید .

این اساسات ثابت شریعت اسلام است که اهل آن را بخوبی میشناسند و باو یلات

---

(۱) سورهٔ آل عمران.

یکداعی بر داختند .

پس آثار عقائدکه بوحدت و تقویه روابط سی انجامید ضعیف شد و مفکورهٔ آن بحیث صور ذهنی در مخازن حافظهٔ گرانسنگ ذاکرهٔ افراد روبه ضعف نهاده و با وجود ملاحظهٔ خزینه های معلومات نفسانی و آثار آن بدون تأسف و ندامت که در وقت دچار شدن بعضی مسلمانها بمصیبتها بحسب قضاء پیدا می شود و خبر آن در هر وقت و زمان بگوشهای مردم سد دیگر چیزی نمانده است . البته این غمگینی و حزن نیست بر چیزیکه از بین رفته مانند اقارب که بر سر دکان خود اظهار حزن و غمگینی مینمایند و این حزن و غمگینی بر ای تدارک مصیبت و دفع شر به هیچ حرکت دعوت کرده نمی تواند . پس واجب علماء است که بحسب حق وراثت که به آن شارع شریف آنرا نصیب شده اند به احیاء رابطهٔ دینی قیام کنند، واختلافی را که در کشور رخداده بسبب اتفاق که به آن دین دعوت میکند از بین ببرند، و مساجد و مدارس خود را اماکن عهود و مواثیق اتفاق گردانند تا هر مسجد و مدرسه مهبط و جای نزول روح حیات و وحدت باشد و هر یک آن مانند حلقهٔ یک زنجیر باشد تابحرکت و اهتزاز از یک طرف ، طرف دیگر بحرکت و اهتزاز آید و علماء و خطباء ائمه و وعاظ در همه اطراف و اکناف زمین باهم مرتبط گردند و برای خود در کشورهای مختلف بتاسیس مراکز بپردازند تابا ین مراکز راجع بامور وحدت خود رجوع کنند، و همه مردم را براهی که به آن وحی منزل و آثار صحیح رهنمائی میکند متوجه سازند و اطراف علائق رابه یک عقده و گروه یکجا کنند، و مرکز آن را در مقدس ترین و شریفترین سر زمین ها که بیت الله الحرام می باشد تاسیس نمایند تاداراى قدرت شوند و دین راتقویه نمایند و آنرا از آفتهای نجات و ز مصئون بدارند و حاجت مندیهای ملت را وقتیکه حادثه رخ دهد در آورده سازند، و مداخله اجانب را که بضرر ملت و به کسر شان آن می انجامد مانع گردند. همچنان

موجود نیست . عالم ترکی از حال عالم حجازی، و عالم هندی از امور عالم افغانی اطلاع ندارد بلکه همچنان بین علماء یك کشور ارتباط دیده نمیشود و نه کدام علاقهٔ موجود است که آنهارا باهم جمع نماید و اگر چیزی است آن هم بواسطهٔ دوستی و قرابت می باشد اما بشکل کلی بین آنها وحدت وجود ندارد . بلکه بین آنها علائق نسبی موجود میباشد و هر یك به نفس خود می بینند و بدیگران متوجه نمی شود گویا راه هر یك علیحده است .

این مقاطعه و روی گردانیدن از یکدیگر و رفتن هر یك براه علیحده بین مسلمانان عمومیت پیدا کرد . تاآنکه بین یك قوم و قوم دیگر و بین یك کشور و کشور دیگر آنها علاقهٔ موجود نیست و اگر هست پس احساس آن ضعیف است یعنی احساس میکنند که دیگران مانند ایشان دینی دارند و مانند ایشان عقیده میکنند و ممکن موقعیت های کشورهای خود را به یکدیگر در موسم عمومی حج که تصادفاً باهم ملاقی میشوند معرفی نمایند .

همینگونه احساس قابل تأسف و دل تنگی است .

این انحلال و ضعف در روابط ملل اسلامی وقتی بظهور پیوست که در آغاز قرن سوم هجری مذاهب واختلافات ؛ یادبمیان آمد و این کثرت مذاهب واختلافات بحدی رسید که مثال آن در هیچ یك دین دیدهٔ نشده است همان بود که وحدت خلافت از بین رفت و بچندین قسمت تقسیم گردید خلافت عباسی در بغداد ، فاطمه در مصر و مغرب و اموي در اندلس عرض وجود کرد و باینگونه وحدت ملت پاشان گردید و مقام خلافت بمقام شاهی تنزل یافت. و هیبت عظمت آن از دلها رخت بست. و طلب کنندگان قدرت و سلطنت از وسائل قوت و شوکت کار گرفتند . باین اساس هر یك به تنهائی بکار خود مشغول شد و جمعیت آنها به واحدها متفرق گردید و مردم گروه گروه تقسیم شدند و هر گروه یا به منظور سلطه و یا به منظور مذهب به پیروی

می‌پندارد و درهر دو حالت شکل آن تغییر می‌یابدو‌اثر آن اختلاف پیدا میکند و شاید به تعقیب آن عقائد فاسد با ساس خطا در فهم و یا با ساس خبث استعداد د ـ بمیان می آید وار آن اعمال فاسد نشئت میکند واین باساس عدم علم معتقداست که چگونه اعتقاد نموده وچگونه اعتقاد او را متوجه ساخته است؟

و کسیکه در طواهر فریفته شده باشد گمان میکند که این اعمال از اعتقاد بان اصلی وآن قاعده نشئت کرده واز همین انحراف در فهم در بعضی از اصول ادیان غالبا تحریف وتبدیل رخداده‌است بلکه در هر دین بطور غالب علت‌بدعتها گردیده‌است. وبسا اوقات این انحراف وآن بدعتها ئیکه به تعقیب آن‌بمیان می‌آید منشأ فساد طبائع و قبح اعمال مگردد حتی بهلاکت و سؤعاقبت شخصی که خداوند او را بان مبتلا گردانیده منجر گردیده است.

این انحراف بعضی‌اشخاصی را که‌دارای‌علم‌ومعلومات‌نیستند‌به‌طعن‌دینی‌ازادیان ویابه‌طعن‌عقیده‌ازعقائدواداروساخته‌ودرا‌ینباره‌به‌اعمال بعضی ساده‌لوحهائیکه بدین و عقیده منسوب اند‌استناد بعمل آمده است از این قسم ،عقیده قضاً وقدر است که از اصول عقائد حقه دین اسلام می باشد ودراین موضوع در نگهان گمراه کننده گفتنیهای زیادی‌نموده اند وبر آن قسم قسم گمانها کرده اند وبزعم‌اینهادرنفسای هر قوم که این عقیده جا گرفته همت وقوت آن قوم را از بین برده و گفته اند که مسلمانها به سبب این عقیده ـدر فقر وفاقه می باشند ، وبسبب‌بدیگرملتهادرقوای حربی وسیاسی عقب مانده اند ، ودر زندگی بخوردن ونوشیدن قناعت کرده اند ، ود رفضیلت با دیگران رقابت نمیکنند ،در بین خودمیجنگند، ودیگر ملتها از عقب آنها را لقمه لقمه می بلعند .ایشان در زاویه های منازل خود به حالت سکون بر گشته گویا که در چرا گاه های خود می چرند ما ری‌وبنا هگاه خود زمین گرفته‌اند اسراءاوقات‌خود‌رابه‌لهوولعب وشهوت‌رانی‌صرف‌میکنند،ودارای‌مسئولیتهامی‌باشند که

این مرکز بهترین وسیلهٔ نشر علوم متنوع بر اذهان و حفاظت دین از بدعتها می باشد اگر بدعت پیدا شود این مرکز باساس وصلت و ارتباط طبقات بدعت را تدارك و آنرا قبل از انتشارش در بین عامه محو نماید و باید صاحبان بصیرت فراموش نکنند که این کار بقوت ملت و علو مقام و قدرت آن بدفع مصیبتها تمام میشود.

آگاه باشید ! اگر علماء و دانایان مسلمانها باین وسیله که قویترین وسائل است توجه نه نمایند و صاحبان غیرت در این روزها به آن التفات نورزند البته به تاسف شدید ما خواهد انجامید. و از اهل غیرت و حق توقع میکنیم که به پشتیبانی این گروه بپردازند و در آنچه که سبب وحدت آنها میگردد و پراگندگیهای آنها را جمع میکند تکاسل نورزند البته تجارب زیادی اندوخته اند و حاجت به بیان مزید نمی بینیم و نیز بر آنها مشکل نیست که داعیان را به آنانیکه دور اند بفرستند و کسیکه به آنها نزدیک است به آنها مصاحبه نمایند و از احوال یکدیگر خود و از آنچه که بفائده دین و ملت آنها تمام می شود و از آنچه که سبب ضرر میگردد مطلع شوند . البته بدین طریقه و عمل فریضه خود را اداء خواهند نمود و سعادت را نصیب خواهند شد و تا که روح باقیست آرزوها پیش آمدنی است و بازگشت بسوی خدا است.

## قضا و قدر

سنت خداوندی در خلقش چنین گذشته که عقائد قلبی بر اعمال بدنی حاکمیت دارد . لذا اعمال که دارای صلاح ویا فساد باشد پس مرجع آن صلاح و یا فساد عقیده می باشد وگاهی یک عقیده بر افکار مستولی میگیرد وبه تعقیب آن عقائد ومدرکات تحت تاثیر آن قرار میگردد. وبعداز آن اعمال که موافق اثر آن که در نفس گذاشته بر بدن آشکار میگردد وگاهی یک اصل از اصول خیر وقاعده از قواعد کمال وقتی که از راه تعلیم ویا تبلیغ شریعت بر نفسها عرضه میشود در آن برای سامع اشتباه پیدا می شود وچیزیکه از قبیل آن اصول وقواعد نباشد براو مشتبه میشود و یا بعضی از صفات بد ویا اعتقادات باطل که بآن روبرو می شود آنرا از آن اصول وقواعد

پس مظاهر کائنات در فکر و اراده سلطه دارد عاقل راچه که حتی ابله هم ازآن انکار نمی‌ورزد وبعدا این اسباب که ظاهرا مؤثرمعلوم مشود دیدقدرت مدبر بزرگ این کائنات می‌باشدچنان‌مدبریکه همه اشیاء رابر وفق حکمت خود خلق و ایجاد کرده است.و هر حادث را خصوصاً در عالم انسان تابع تشابه آن گردانند که گویا این کارجزایش پنداشته شده است .وقتیکه عقیده قضأ و قدر ازمناعت جبرمجردگردانیده شود به سبب آن جرأت ،اقدام وصفت‌شجاعت وقوت پیدا می شود .این عقیده نفسها را برثبات و تحملی مشکلات و سختیها عادت می‌دهد .

همچنان‌نفس را به‌جود و سخاوت، ایثار و فدا کاری ،ودوری‌ازدازگیهای فریبنده دنیوی دعوت میکند . اینهمه در راه حق است که‌نفس‌را باین عقیده دعوت میکند .

کسیکه عقیده میکند که اجل معین، روزی‌معهود و اشیاء به یدقدرت خداوند تعلق دارد و خداوند حسب مشیئت خوددر آن تصرف‌مینماید پس چگونه در راه دفاع از حق خودو اعلاء شان ملت خود و در راه ادا کردن و اجبات ترس و بیمی داشته باشد ؟ اونیزچگونه بسبب انفاق‌مال‌در راه تقویه حق و تشیید مجدو بزرگی،حسب او امرخداوندی و اصول اجتماعات‌بشری‌از فقروفاقه ترس‌وبیمی‌احساس‌خواهدنمود ؟ !

خداوندمسلمانها رابا ین‌عقیده توصیف نموده‌و دراین‌قول‌حق‌خودفضیلت‌آنرابیان کرده است:

**(الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل ۰ فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله ذوفضل عظيم»(۱)**

یعنی کسانی که مردم بایشان گفتند هر آئینه برای مقابلهٔ شما لشکر جمع

---

(۱)سوره ال عمران - آیتهای ۱۷۳- ۱۷۴

عمر های خود ها در اداء آن سپری میکنند ، وچیزی از آن انجام نمیدهند ، ودر خرج و انفاق بیجا وبیهوده اموال خود از اسراف وتبذیر کار میگیرند .

همینطور این صفات واحوال را بمسلمین نسبت دادند وگمان نمودند که منشاء آن اعتقاد آنها بقضاء وقدر می باشد وحکم نمودند اگر مسلمانها براین عقیده دوام کنند، پس هیچ اساس برای آنها قائم نخواهد شد ونه عزت را کسب خواهند نمود . ونه بزرگی وعظمت را بخود اعاده خواهند نمود. همچنان بحق تمسک نخواهند وررید ونه از کد ام تجاوز جلوگیری حواهند کرد. در این وقت هیچ سنی ،شیعی ، زیدی و خارجی دیده نمی شود که بمذهب جبر محض نظر کند واز حود سلب اختیار نماید بلکه همه این طوائف مسلمان عقیده دارند که به سبب اعمال برای شان جزاء اختیاری داده می شود که آنرا کسب می نامند واین کسب به نزد همه محور ثواب وعقاب است وهمه بواسطه این جزء اختیاری که خداوند با نهاد اعطا نموده مورد محاسبه قرار میگیرند وآنها با متثال همه اوامر ونواهی الهی که بخیر دعوت میکند و برستگاری رهنمائی می نماید مامور گردیده اند .

واین نوع اختیار مورد تکلیف شرعی می باشد وتوسط آن حکمت و عدالت باتمام می رسد . عقیده قضا وقدر را دلیل قاطع تائید میکند و بان فطرت رهنمائی مینماید . شخصی که فکر نکرده باشد بسهولت می تواند برای هر حادثه سببی را هر زمان مقارن آن است درک نماید واو آن سلسله اسباب را می بیند که بنزد او حاضر است اما گذشته آنرا تنها مبداء نظام آن میداند و بـه تنقد یـر قادر دانا برای هر یک آن در ما بعد ش مدخل ظاهری موجوداست و اراده انسان یک حلقه ازحلقه های آن سلسله می باشد واراده یک اثری از آثار ادراک می باشد و ادراک انفعال نفس است که بواسطه آنچه که بحواس عارض می شود و به مستشعر شدن نفس بحاجتی که در فطرت آن گذاشته بمیان می آید .

کجا هستید ؟ شما بزرگان ورادمردان عادلان، سخن‌گویان حکیمانه بانیان ملت کجا هستید ؟ آیا ازخلال وشکاف قبر های خود بانچه که خلف شما میکنند و بانچه که باو لادیان عارض‌شده و بکسانی که خودرا بمذهب و طریقه شما نشان میدهند نمی‌بینید ؟ ایشان ازطریقه شمامنحرف شده‌اند. راه‌شمارا گم کرده اند. طائفه‌طائفه و گروه‌گروه گردیده‌اند و به‌حالت‌ضعف رسیده‌اند که دلها بسبب تاسف ذوب‌میگردد. و جگر ها ازغمگینی‌می‌سوزد. سکارممالک اجنبی شدند و از مملکت خود دفاع کرده نمیتوانند. آیا از قبرهای‌شما کسی ندا نمیکند تاعاقل راتنبیه نماید، خواب‌بنده را بیدار سازدگمراه‌را رهنمائی‌کند ( انا لله وانا الیه راجعون ) سپس نظر کردو باهل زمان‌ما خطاب نمودو گفت :

ای‌بقیه‌مردان ! ای‌خلف‌قهرمانان ! ای‌نسل‌بزرگان ! آیا زمان‌ازشما رو گردانیده؟ آیا فرصت‌تدارك سپری‌شده ؟ آیا وقت‌نومیدی رسید؟ هرگز نه . هرگزنه . معاذالله که آرزوهاوخواهشات زمانه ازسما منقطع‌گردد زمینهای‌ممالك اسلامی باهم متصل‌اند مردم‌آن دارای یك‌عقیده اند وقرآن آنهارا باهم جمع‌میکندو آنها به سبب شجاعت ومردانگی ازاهل زمانه هاممتازندآیانمی‌خواهند که‌برای‌دفاع و پیشرفت اتفاق نمایند ؟ اگراتفاق نمایند جبری‌نوی‌نخواهد بود زیرا اتفاق‌ازاصول دین ایشان است . آیا حواس‌شان خراب‌شده که‌حاجات‌یکدیگر خود رااحس نمیکنند ؟ آیا بیکدیگر خود طوریکه‌خداوندد‌رآیه‌مبارکه ( انما المؤمنون اخوة ) حکم میکند نمی بینند . ودیواروحدت را تعمیر نمیکنند تااین‌دیوار ازهمه جوانب از ایشان‌این سیلابهای‌خروشان‌رادفع نماید؟ من‌باین گفتار خودنمی خواهم که‌مالك‌همه امور شخص واحدی باشد زیرا این‌ناممکن‌خواهد بود مگرمیخواهم که حاکم‌همه قرآن وسبب وحدت ایشان‌دین‌باشد وهرشخص درملك‌خود برای حفظ دیگران هم‌بکوشد زیرازندگی او در زندگی ایشان و بقای‌اودر بقای‌ایشان‌است. مگراین در وقتی‌شده

کردند پس از لشکر بترسید پس این سخن ایمانشان را قوت بخشید و گفتند خدا بما کافیست و او کارساز خوب است . پس مسلمانها با نعمتی از خدا و فضل او باز گشتند . هیچ بدی بایشان اصابت ننمود و خوشنودی خدا را پیروی کردند و خدا خداوند فضل بزرگ است .

مسلمانها در اوائل نشئت خود به مملکت ها متوجه شدند مملکتها را فتح مینمود بران تسلط می یافتند و به سبب غلبهٔ خود عقول را بحیرت می درآوردند وسلطه آنها از کوه های پیرنه که بین هسپانیه وفرانسه موقعیت دارد تا دیوار چنین باوجود قلت عدد وقلت وسائل جنگی وعدم معرفت مزاجهای مختلف و طبائع ممالك متنوعه بسط و امتداد یافت.وملوك وقیاصره و اکاسره در مدتی که از هشتاد سال تجاوز نکرد مغلوب ساختند. شکی نیست که این فتوحات واین قدرت از عادات خارقه و دلیل ازمعجزات عظیمه مسلمانها بشمار می رود .

همین اعتقاد است که برای آنها میسر گردانید تااولاد وزنهای خود رابه میدانهای جنگ باخود یکجا ببرند وچنان می پنداشتند که ایشان به باغها و باغچه ها می روند وگویا ایشان برای نفسهای خود به توکل به خدا از هر غدر کننده امان گرفته اند و نفسهای خود راتوسط اعتماد برخدا ازهرداهیه وآسیبی درحصن قرارداده اند وزنها واولادشان دراثناء جنگ به لشکرخود آب می رساندند و خدمت میکردند و هیچ خوف وهراسی نداشتند. ومردان وبزرگان بدون حمل سلاح از زنهاواولاد خود دیگر امتیازی نداشتند.

گریه ام برگذشتگان است . شما گروه رحمت وصاحبان شفقت کجاهستید ؟ شما کوه های مروت وقوت کجا هستید؟ شماصاحبان کمك ومردانگی وفریادرسان مظلومان در روزسختی کجاهستید؟ شما ای بهترین امتها که به نیکی امر میکنید و ازبدی منع مینمائید .

## قرآن زنده است نمی‌میرد

قرآن زنده است نمی‌میرد وکسیکه در راه آن بسبب سعی تکلیف بیند نیک است وکسیکه به سبب آن عذاب بیند بد است. کتاب خدا منسوخ نگردد پده پس بآن رجوع کنید براحوال وطبائع خود حاکمش گردانید. (وماالله بغافل عما تعملون) خداوند از آنچه که میکنید غافل نیست.

## وحدت وسیادت یا توافق وغلبه

دو چیز مهم اند که گاهی ضرورت آنرا ایجاب میکند وگاهی دین بآن رهنمائی میکند وآن دو بوسط تسر بیه وممارست آداب بدست می آید و هردو طالب ومقتضی یکدیگر خود اند. وباهم لازم وملزوم می‌باشند وهر دو سبب انکشاف و پیشرفت ملتها وعظمت، اعتلاء و ارتقاء آن می‌باشند. یکی آن تمایل بوحدت است که اجتماع را بمیان می آورد و دیگران علاقمندی به سیادت است که انحطاط را قبول نمیکند. وقتیکه خداوند اراده کند که ملت بمیان آید وثابت واستوار باشد این دو صفت بزرگ را نصیبش میگرداند وبااخلاق نیکو آنرا پرورش میدهد وبعد تان معیاریکه در آن این دوصفت رسوخ یافته باشد آنرا بهمانطور تاآخر عمر زندگی دوام می بخشد.

یك ملت در وقتی میتوان موجودیت خود را حفظ کند و در مقابل کسیکه میخواهد ماده حیاتی آنرا قطع میکند قیام نماید که این ملت در تحصیل احتیاجات خود متفق باشد. وقتیکه تمایل یك ملت رابوحدت احساس نمائی پس این ملت را مژده بده که خداوند در خفا برای آن باداری وسلطه برملتهای متفرقه آماده ساخته است. وزمانیکه تاریخ هر قوم را ورق بزنیم واحوال ملتها را از حیث موجودیت و فناء تتبع وجستجو نمائیم این قانون خداوندی را در جوامع بشری در می‌یابیم که موجودیت نصیب شده آنها باندازه وحدت نصیب شده آنهامی‌باشدواندازه عظمت

میتواند که ضرورت آنرا مقتضی شود وحاجت برآن حکم کند .

اینست اتفاق نزدیك شد ـ اینست اتفاق نزد یك شد اینست اتفاق نزدیك شد . اینست اتفاق نزدیك شد . آگاه باشید که زمانه شمارا بفرصتها امیدوار میسازد و این فرصتها غنیمت شماست پس درآن افراط نما ئید . گریه مرده را زنده نمیکند . تأسف گذشته را اعاده نمیکند . غمگینی مصیبت رادفع نمی‌سازد. هر آئینه عمل کلی کامیابی است . صداقت واخلاص نردبان رستگاری است .

انسان باجل نزدیك میشود . نومیدی وضعف همت ازاسباب مرگ است.

(وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون) (۱) بگو (ای محمد ! ) عمل کرده با شید پس زود است خدا و رسول او ومومنان عمل شما را ببینند و بسوی دانای پوشیده واشکار بزودی باز گردانده می‌شوید پس بانچه که میگردید خبر میدهد . آگاه باشید . مانند آنانی نباشید که خدا وند قیام آنها را بد می‌پندارد .

پس خدا وند آنها را از اشتراك در جنگ باز داشت وگفته شد که بانشستگان نشینید بترسید از اینکه تحت حکم این قول خدا قرار گیرید (رضوا بأن یکونوا مع الخوالف وطبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون) (۲) راضی شدند که با زنان پس ما نده با شند و بر دلهای ایشان مهر نها ده شده پس اوشان نمی‌فهمند .

---

(۱) سوره التوبه ـ آیه ۱۰۶ ـ

(۲) سوره التوبه ـ آیه (۸۸) ـ

نموده و آنها را از تفرقه و عین منع کرده است و آنها را مسرور است ساخته به نعمت اخوت بعد از آنکه با هم دشمن بودند قرار داده است و کتاب الهی در باره چنین گفته: (انما المؤمنون اخوة) (۱) یعنی هر آئینه مومنان برادرانند . و خداوند توسط آیات خود از مسلمانان مطالبه نموده تا در وقت اختلاف با صلاح ذات البینی بپردازند و در باره وجوب آن تأکید نموده است و شخصیکه یاغی باشد به جنگ او قیام ورزند و در اینباره چنین گفته است:

**(وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احداهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله) (۲)**

یعنی اگر دو گروه مومنان باهم جنگ کنند پس میان ایشان اصلاح کنید پس اگر یکی ازین دو گروه بر دیگری تعدی کرد پس باآن گروه بجنگید که تعدی میکند تا بسوی حکم خدا رجوع کند . همچنان گفته است : **(ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البینات)** (۳) یعنی مانند کسانی که پراگنده شدند و بعد از آنکه برای شان احکام روشن امد بایکدیگر اختلاف کردند مباشید.

واین کتاب مقدس انانی را که از راه مؤمنان منحرف میشوند از عذاب دردناك بیم داده است و چنین حکم کرده است:

**ویتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم وساءت مصیرا** (۱) یعنی کسیکه خلاف راه مسلمانها راهی را پیروی کند او را بان طرف که اختیار کرده بر میگردانیم و بدوزخ داخلش می سازیم .

---

(۱) سورة الحجرات آیه ـ ۱۰

(۲) سوره الحجرات آیه ـ ۹

(۳) سوره آل عمران آیه ـ ۱۰۵

(۱) سوره النسا ـ آیه ۱۱۵

آنها حسب معیار غلمه آنها می باشد . وسان یك قوم وقتی بانحطاط رسیده وقوم زمانی از مقام خود به پائین آمده که آن قوم دادست داشته خود بازی کردند و چیزیکه برای آنها میسر گردید بر آن قناعت کردند وبا دنتظار کو بندهٔ سوء حود در دروازه های مملکت توقف نمودند. وخداوند آن قوم را هلاك نموده که با مصیبت تفرقه و احتلاف مبتلا شده اند و اینها را با ذلت دائمی و عذاب سخت و به بلاء و فناء سرمدی مواجه ساخته است .

اتحاد وعلم دو پایهٔ قوی و دورکن محکم دین اسلام ودو فرض قطعی آن شخصیست که باین دو تمسك می ورزد. وکسیکه از امرخداوند دریا ره یکی ازاین دو فریضه مخالفت ورزد در دنیا به غضب رسوا کننده و در آخرت بعذاب او دچار میگردد .

در قولی صاحب شریعت چنین آمده است :

( المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضاً )

یعنی یك مومن برای دیگر مؤمن مانند بنا ئیست که بعضی آن به تقویهٔ بعضی دیگر تمام میشود .

هرآئینه مؤمن نسبت بدیگر مؤمن مانند یکی ازاعضاً اویسی باشد که به تالم یکی دیگر متالم میگردد .

وراجع به برادری چنین نهی کرده است:

( لاتقاطعوا ولاتدابروا ولاتحاسدوا وکونوا عباداللّه اخوانا )

یعنی مقاطعه نکنید. ازیکدیگر روگردان مشوید ویکدیگر حسد مورزید .

ای بندگان خدا! باهم برادر باشید .

وکسیکه ازمجتمع کناره گیری میکند او را ازخسران وهلاکت بیم داده است ومثال اورا مانند گوسفندیکه ازدیگر گوسفندان دور میشود وشکار گرگها میگردد نشان داده است .

اینهمه بعد ازآنست که خداوند بندگان خودرا بچنگ زدن بریسمان امر

هرگزنه . هرگزنه . کسانی که درایمان خودمخلص وبه وعده نصرت خداوندی متیقن باشند طوریکه خداوند گفته :

( ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم) یعنی از بذل وانفاق اموال وایثارارواح خود تخلف نمی‌ورزند حق داعی و خداوند حاکم وحکم ضرور شدنی است پس جای گریز کجااست ؟ کسیکه به‌نورخداوندی می بیند می داند که یگانه راه‌حصول‌نصرت‌او‌تعالی وتقویه‌دین اتحادوتعاون‌مؤمنان‌مخلص است‌آیابرای ماجواز دارد که‌بیرقهای ماسرنگون ، کشورهای‌ماقسمت‌قسمت گردیده باشدوازجانب دربارهٔ‌ما نقی که‌درد سرسیاست‌قرعه کشی کنندو ماد رمقابل هیچ

حرکت هم نشان ندهیم ؟ ویاهم متحد نگردیم وبا وجود اینهم ادعا کنیم که‌مابخداوبآنچه که‌حضرت‌محمد (صلی‌الله علیه وسلم )آورده ایمان‌داریم ؟ چقدر رخجالت بزرگیست اگر این‌حالت بردلهای‌ما خطور کند ومن گمان نمیکنم که‌این‌حالت به‌دل مسلمان خطور کند وبرزبان اوشاهد اسلام جاری باشد .

## امتحان خداوند مؤمنان را

(الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لایفتنون ولقدفتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین) (۱) .

بعضی‌از مردم بلکه اغلب آنها میگویند : ایمان آورده ایم‌حالانکه ایمان دارای آثار می باشد وآنها گمان میکنند که‌خداوند آنهارا و آنچه که میگویند ومی پندارند متروك خواهد گذاشت‌وبا آنها کدام حساب‌صورت نخواهد گرفت .

آیاخداوند حکیم‌وعادل آنها را طوریکه گمان‌میکنند بدون‌ابتلاءخواهدگذاشت ؟ بلکه آنها رامورد ابتلا قرار میدهد تا نفسهای شان برای خود شان معلوم گردد

(۱)سورهٔ‌العنکبوت ـ آیتهای ـ ۲ـ۳ و ترجمه آن در بحث پیشتر بعمل آمده .

البته امر صریح آن نه نیکی وتقوی تعاون را ایجاب مینماید وازاین بهتر دیگر نیکی نیست که بسه تعاون آن کلمه حق قوت و منا ره ملت اعتلا یابد .مخبر صادق (صلی الله علیه وسلم) میگوید :(ان ید الله مع الجماعة) یعنی نصرت خداوندی باجماعت ست.

وقتی که اجتماع درست گردد وبین آن الفت بمیان آید پس قدرت خداوندی مدد کافی می باشد . باید اولاد ملت اسلامی باآنچه که شریعت آورده یقین نماید و آیا بر یقین کننده این دین نیست که بانجام دادن آنچه که خدا وند توسط دین براو فرض گردانیده قیام نماید (**احسب الناس ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین**) (۲) ایا مردی که میگوئید ایمان آورده ایم می پندارند که ایشان بدون امتحان خواهند گذاشته شود وهرآئینه ما آنانی راکه پیش از ایشان بو دند امتحان نمودیم پس البته خدا معلوم ومتمیز خواهد کرد آنانی راکه راست گفته اند و معلوم ومتمیز خواهد کرد انانی را که دروغگویان اند .

آری امومن وقتی خوشنود میگردد که خداوند اورا از صادقین محسوب نماید نه اینکه کاذب باشد .و کدام صدق خواهد بود که ازفتنه نشئت کند و باز توسط آن صادق از کاذب ممتاز گردد البته صدق صدق درعمل است . آیا ما درحالی که مؤمن ودارای مقام بلند باشیم باین راضی خواهیم شد که باذلت ومسکنت مواجه شویم ودر کشور ما واموال ما شخصیکه بمذهب ومشرب ما نباشد از ظلم واستبداد کا ر گیر د و احترام شریعت ما رانجا نیاورد ومراعات قرابت وذمه راتکند ؟

بلکه مقصد بزرگ اوسوی دادن لشکر ننا برما وتخلیۀ کشور ازما باشد و بعداز ما اولاد قبیله وطائفه ملت اوجاگزین شود؟

---

(۲) سوره العنکبوت ایتهای ـ ۲ـ۳

به اموال و نفسهای خود جهاد کنید اجازه نمی‌خواهند و خداوند برمتقیان دانا تر است . البته کسانی ازدو اجازهٔ تخلف می‌خواهند که آنها بخدا و رو ز آخرت ایمان نمی‌آورند و دلهای ایشان شک نموده. پس ایشان درشک‌خودمترددو سرگردان‌اند.

این فصاء خداوند وادین حکم اوست بر کسانی که راجع به ذل‌ارواح واموال خود در راه ادا فریضه ایمان اجازه میخواهند خداوند براینها حکم نموده که اینها ایمان‌نمی آورند .

خداوند راست گفته و کتب‌و رسولانش راست گفته است هرآئینه عقائد راسخ دارای آثار یست که در عر اثم و اعمال‌آشکار میگردددد وافکاروردات تا ثیرمیکند ممکن نیست که معتقدین آنرا از نفسهای خودشا دانسکه‌معتقداند دور سازند .

همچنان ایمان در همه شئونات‌وحالات‌دارای خواصی‌است که‌ازآن جدانمیشود ودارای قوه است که ازآن زائل نمیگرددو دارای صفات بزرگیست که‌ازآن منفك نمیشود .ودارا ي اخلاق عالیست که ازآ ن مباینت نمی ورزد .

همین عقید ه است که مؤمنان صدر اول در آن ممتاز بودند حتی کسا نیکه از عقائدآنها انکار میکردند برمزیت و علومنزلت آنها اعتراف مینمو دند .

بلی! همان کسانی اند که در آتش امتحان و ابتلاخداوند ذوب شدندوایمان شان مانند طلای صاف‌خالی ازهر قسم غش‌بود. و خداوند در مقابل صبربرای شان نعمت های دائمی آماده ساخت .چقدر سخت‌است ابتلاخداوندی او چقدر دقیقتر‌ست حکمت او! بایددرمقابل ابتلا خداوندی همه‌عادات‌بدترك‌شود. سختیهاتحمل کرده شود. اموال صرف کرده شود و ارواح قربانی شود. هرخطریکه‌باعث‌هلا کت‌میشود باید ازان دوری ورزیده شود مگرآن خطریکه درراه ایمان‌باشدباید دراینوقت‌ازثبات و استقامت کار گرفته شود زیرا هرگونه هلا کت‌در راه ایمان بقای‌ابدی وهرتکلیف درراه ادا حقوق ایمان سعادت دائمي است.

وندانند که آیا حقیقتاً مومنان اند و یا ادعا است که نفسهای شان آنرا تجویز نموده است وآرزوها آنهـا را مغرور گـردانیـده است ؟ هر آئینه اینها دراوهام خود سرگـردانند .می پندارند کـه بـر هر چیـز سرا بـر انـد حالانکه ادعاء شان حقیقت ندارد و ایمان در دلهای شان جاگزین نشده است. آگاه باشید که ایشان درگمان خود بخطارفته اند و خداوند مغرور کجرو را بدون ابتلاء نمیگذارد بلکه اورا در ادعا ایمان مورد ابتلاء قرارمیدهد تا اوتعالی اشخاص مجاهد و صابررا معلوم گرداند و حجت مردم بر خدا باقی نماند .

حاشا ! حکیمی که کتاب نازل کرده، پیامبران را فرستاده، وعدووعید نموده، بشارت وبیم داده ،وقول اوراست و وعده اش حق است بازهمین ذات شخصی رابا ساس عقیده خیالی که کدام اثری برآن مرتب نباشد و باساس گمانی که دارای اساس و حقیقت نباشد صاحب سعادت ابدی و نعمت های دائمی گرداند .

هر آئینه مغرور به گمان حیرت آور خود در تاریکیهای اوهام خویش که ایمانش او را قدرت تحمل مشقتها و تکالیف نمی بخشد. خودرا از زمره منافقین که خداوند بر آنها حکم شقاوت ابدی و عذاب دائمی نموده دور می پندارد.

ایمان برهر هوس و آرزو غالب میگردد ونفس رابدون باعث وسوق دهنده بحصول و طالب رضای خداوندی دعوت میکند .

خداوند که راسترین گویندگان است میفرماید: (لا یستأذنك الذین یومنون بالله والیوم الاخر ان یجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والله علیم بالمتقین انما یستاذنك الذین لا یؤمنون بالله و الیوم الاخر وارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون)

(۱) یعنی آنانیکه به خدا وروزآخرت ایمان می آورند راجع به تخلف از اینکه

---

(۱) سوره : التوبه آیتهای ۴۵-۴۶

مخیله آنها وارد دارد - قیاس می ورزند - این گمان نباشد که عدالت خداوند آنها را و آنچه را که گمان میکنند متروک و فراموش قرار خواهد داد . هرگز اینطور نخواهد بود بلکه در هر سال مورد ابتلا خواهند گردید . پس افراطیان دین که در سال تحیلی نشان میدهند و ارواح خود را قربانی نمیکنند فکر کنند موقعیت آنها در علم خداوند چگونه خواهد بود ؟ آیا از کسانی خواهند بود که از راستی کار گرفته اند ؟ ویا از کسانی که دروغگو یاند خداوند مومنان را به وسائلی خیر رهنمونی کرد وازعواقب امور آنها را رامطلع ساخته است .

## اسبات حفظ سلطه

**«افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او آذان یسمعون بها فانها لاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور» (۱) .**

آیا در زمین نگشتند تا ایشان را دلهایی بود که دانستند ویا گوشهایی بود که بآن می شنیدند پس چشمها نابینا نمی شود ولیکن دلها که در سینه هایی باشد نابینا می شود .

خداوند بندگان خود را در روی زمین بسیر و سیاحت امر نموده و گفته :

**«قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین» «۱»**

بگو در زمین بروید . پس ببگوید که انجام گنهکاران چگونه شد !

البته این امر خداوند باین منطو راست تا به بندگان خود در باره گذشتگان وآیندگان قضاوت وحکم عادل خود را نشان دهد و آنها او امر او تعالی را اطاعت کنند وحدود و شرائعش را مراعات نمایند وبدینوسیله خوبی دنیا و سعادت آخرت نصیب شان گردد .

---

(۱) سوره الحج آیه ۴۶

(۱) سوره النمل آیه ۶۹

مؤمن مال خود را در راه مقتضیات ایمان انفاق می‌نماید و از فقر هیچ خوف و بیمی ندارد گرچه شیطان اورا وعده فقر میدهد هر آئینه برای مؤمن بعد ازین زندگی زندگی دیگری است و بعد ازاین لذت لذت دیگری است و بدون آن سعادت که شیطان آنرا برا یش مزین نشان میدهد سعادت دیگری است همینطور مؤمن می بیند (اگر ایمان دل اورا مس کرده باشد) اگرچه بدرجه نهائی کمال نرسیده باشد . ایمان دارای تکالیف شاقه است. ایمان دارای فرائضیست که ادای آن مشکل است مگر در کسانی مشکل نیست که خداوند دلهای آنها را برای تقوی امتحان کرده باشد .

قیام کردن بفرائض ایمان باخطر ها پوشیده است و رنجها رادر بردارد چطور نباشد و حالا نکه اولین چیزی راکه ایمان واجب میگرداند گذشت انسان از نفس، مال و خواهشات است و گذاشتن همه است تحت او امر خدا وند .

مؤمن در وقتی مؤمن حقیقی می باشد که خدا و رسولش را از نفس خود محبو بتر بداند. اولین احساس که در نفس مومن پیدا میشود اینست که خود را در این دنیا بسوی اخرت که از دنیا خو بترودا ئمتر است رهگذر می پندارد واولین قدمی راکه مو من بدعوت داعی ایمان برمیدارد روح خود را فدا میکند و از ندای حق که به لسان انبیاش می باشد دیگر داعی دارای ندای بلند و حجت واضح نمی باشد خداوند در راه صیانت ایمان ساداتی که پای حرکت کرده میتواند و چشم دیده میتواند و دست کار کرده میتواند عذر و تعلقات را نمی پذیرد امتحان شدن مومن از طرف خداوند سنتی از سنن او تعالی است و توسط آن صادقان را از منافقان تمیز میکند و این قانون خداوند قرن به قرن تا دنیا به پایان می رسد دوام دارد. خداوند درهرقرن مومنان را بسوی جهاد بادشمنان سر سخت وقوی دعوت میکند اگر امر خدا را بجا آوردند با بها اجرنیك نصیب میگرداند و اگر اعراض نمودند آنها را به عذاب دردناك معذب مینماید. پس برازوی عدالت خداوند تاروز قیامت نصب گردیده ودرآخرت پاداش پوره داده پس آنانی که نفسهای خود را به علامه ایمان نشانی کرده اندو برشکل آن که در

کسیکه با حوال ملل گذشته و سوحوده نظر کند و بمرض قلب و نابینائی چشم مبتلا نباشد وی اسرار خداوندی را دراین قول او تعالی می یابد:

(واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا) (۱) یعنی همه شما در ریسمان خدا (قرآن) چنگ زنید و پراگنده مشوید.

ونیز در این قول خداوند (ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم) (۲) یعنی با یکدیگر نزاع مکنید که در اینصورت بزدل شوید و قوت و عظمت شما از بین برود.

خداوند دما یل رابه کسانی که دآ نها تما ئل درست نیست و اعتماد را بر آنچه که بران اعتماد درست نیست سبب اختلال امنیت و فساد حال وانمود ساخته پس کسیکه برعمل شخصی اعتماد کند و آن شخص مورد اعتماد ابا شد و جامعه حقیقی اورا شا مل نشود ونه باورابطه صحیحی وصل شود و طمعش او را تنها برعایت مصلحت و کتمان سرو صرف مسا عی درراه جلب منفعت ودفع ضرر خودش وادار سازد بدون شک حالش فاسد و عاقبتش خراب گردد واگر سلطا ن با شد سلطنتش ضا ئع و اگر امور با شد امر س باطل میگردد. حوادث سا هد واحوال مغرورین ناطق است پس کسیکه بصیرتش کورنبا شد یا ولس التفات سرور از نهی خداوند بزرگ واد راین قوالش درک مکنند:

(لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیا تلقون الیهم بالمودة وقد کفروا بما جاءکم من الحق) (۱) یعنی دشمان مراو دشمنان خود را که بسبب دوستی با یشان پیغام میفرستید دوستان مگیرید حالانکه بآنچه که از دین راستین بشما آمده است کافر شده اند.

و نیز در این قول خداوند (لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یألونکم خبالا ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من افواههم وما تخفی صدورهم اکبر) (۲) یعنی غیر از خود کسی را که در خرابی شما کوتاهی

(۱) سوره الممتحنة آیه ۱ (۲) سوره ال عمران آیه ۱۱۸

کسیکه دارای دل عاقل، چشم بینا وعقل داناباشدوحوادث جهان راتتبع وکیفیت انقلاب ملتها راتدبرنماید ودرتاریخ قرون گذشته متعمق گردد وانچه راکه خداوند از کتاب منزل خود بروی حکایت نموده مورداعتبار قرارده بدون شک حکم میکند که اودرباره ملت مرتکب بدی نشده وملت با بلاه مواجه نگر دیده است. و اگرملتی بابدی مواجه شود البته ملت مرتکب ظلم گردیده، ازحدود خداوند تجاوز نموده ،اوامراوتعالی راترك گفته ،ازشرائع حقه منحرف گر دیده واحکام اورا تحریف و کلامش را حسب خواهشات و غرائزشهوانی تاویل نموده است.

طوریکه بتقدیر خداوند قادرودانا غذاهاواختلاف فصول وهوا در امزجه تاثیردارد همچنان حکمت خداوند مقتضی است که برای هر عمل ازاعمال انسانی و برای هر مرحله از مراحل بشری در هیئت وحالت اجتماعی تاثیری باشدو بهمین سبب خداوند با اساس رحمت خود که بربندگان خود دارد حدود راتعیین نموده واحکام رابمیان آورده تا خیر از شر،سفید از سیاه تمیزگردد،وبرای اینمطور پیامبران فرستاده وکتب را نازل کرده است.

لذا کسیکه ازاوامر خداوندی مخالفت و رزدوی بر نفس خود ظلم کرده پس برای رسوائی دنیا وعذاب آخرت آماده شود.

ممکن گاهی تاثیر عوامل کونی در مراحل زندگی مخفی ماندحتی طبیب ماهر هم منکر تاثیراحوال اولادانسان درحالت اجتماعی برای صاحب ادراك كه دارای بصیرت کور نباشد بسهولت معلوم شده میتواند. ایاندیده ای که خداوند اتفاق نظررا در مصلحت اجتماعی واتصال رابطه علاقه الفت در منافع کلی سبب قوت و استکمال لوازم راحت این دنیا وامکان وصول بخیرابدی آخرت گردانیده است و تنازع وغبن را علت ضعف و سبب سقوط در گودال عجزاز هر فائده دنیوی واخروی و باعث وقوع متنازعان درچنگال ملل دشمن.

نخواهید یافت (**ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق وبما کنتم تمرحون**) (۳) این گمراهی بسبب آنست که در زمین به ناحق شادمانی میکردید وسبب آنست که به ناحق بخود نازیدید.

این عواقب کسانی است که خداوند به سبب عیاشی وتن پروری برای آنها لازم گردانیده است (**ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیامة اعمی**) (۱) وکسیکه از یادمن رو بگرداند پس هر آئینه او را معیشت تنگ است و او را در روز قیامت کور بر انگیزانیم.

بانسان علم کم داده شده وبه تنهائی نمی تواند که همه راه های منافع شخصی خود را درک کند ونه بر همه منابع سودمندی که بران دست یابد می تواند آگاه شود و نه اضرار خفی وپنهان را می تواند تا از آن خود را حفظ نماید انسان ناتوان پیدا شده وخداوند با وارشاد نموده تا از همنوعان خود استعانت بجوید (**وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا**) (۲) وگردانیدیم شما را نژاد ها و قبیله ها تا با هم شناسا شوید.

ماخلق شده ایم در حالیکه به کمک محتاج هستیم وپروردگار ما را هدایت نموده تا به یکدیگر خود معاونت وکمک نمائیم.

این است آنچه عقل درمصالح خاص برآن حکم میکند پس آن چسان خواهد بود که خداوند یک شخص را برعایت وسر پرستی یک ملت مقرر کرده باشد؟

وزمام مصالح عمومی ملت راحسب اراده اش باوسپرده باشد، واین شخص در آن باعث ودر انحطاط وترقی آن سهم بزرگ داشته باشد؟ شکی نیست که چنین شخص

---

(۱) سوره المؤمن ایه ۷۳

(۲) سوره الشوری ایه ۳۸

(۳) سوره الحجرات ایه ۱۳

نمیکند دوست نهانی بگیرید ایشان رنج شمارا دوست دارند به تحقیق از دهانهای شان دشمنی اشکارا شده وآنچه که سینه های آنها پنهان کرده بزرگتر است. همه نواهی خداوند با ساس حکمت بالغه بنا یافته و بمصالح هر دو جهان رهنمون می باشد. پس به هر شخص از ملت لازم است که بانجام دادن فریضه وواجب خود قیام کند تا بواسطه آن دراین دنیا زندگی خودرا تامین نماید. آدمی صاحب یک قلب است. اگر جملگی همت خود را شخص بسوی یک هدف متوجه نماید همه چیزها ازاو قوت میگیرد. واگردر هوس ها مستغرق گردد ودر اسایش مبالغه وافراط ورزد و بوجود نعمتها تکبر نماید آنگاه از فرائض خودغافل وخود را با ضرر مواجه سازد. وسخت ترین عذاب خداوند براو نازل میشود. بلکه شاید آثاراعمال او به شخص مجاورو نزد یک اصابت کند.

وبا احتراق آتش فساد اخلاق وانحراف ازسنن حق ساکنان قریه وپاسا کنان شهرخود را زیان رساند این نشانه کردار آسایش جویان هرملت است که صدای آنرا گوشهای کر نمی شنود وچشم های نابینا آنرا نمی بیند واینکه خداوند احوال انهارا بیان نموده درآن بزرگترین عبرت را باید سراغ کرد (**وكم اهلكنا من قرية بطرت معيشتها فتلك مساكنهم لم تسكن من بعدهم الا قليلا وكنا نحن الوارثين**) (۱) وبساقریه وگروه راکه در معیشت خود از حد گذشتند هلاک ساختیم پس اینست مساکن آنها که بعد از ایشان آباد نشده مگر اندک وبادراخر وارث آن هستیم (**حتى اذا اخذنا مترفيهم بالعذاب اذا هم يجأرون لا تجاروا اليوم انكم منا لا تنصرون**) (۲) تاچون اسودگان ایشانرا به عذاب بگیریم درآن وقت ایشان فریاد بکشید هرآئینه شما از جانب ما نصرت

(۱) سوره القصص ایه ۵۸

(۲) سوره المؤمنون ایتهای ۶۵ — ۵۷

نا گهانی تجاوز ومصیبتهای تاخت وتاز بیگانه اماده شوند واگردر لوازم دفاع تقصیر ورزند ویا در بارهٔ آنچه که میل اطماع را مانع می شود مساهله نمایند و یا درباره آنچه که بقوت آنها تمام میشود تکاسلی نشان دهند وسهل انگاری پیشه گیرند هرآئینه مملکت آنها در معرض بر بادی قرار میگیرد وخویشتن را در گودال خطر ها پرتاب میکنند .

در ین مطلب دانا و نادان حکیم وابله آگاهند واین سرور از فصاحت وابهام است .

خداوند بزرگ در آیه (واعدوا لهم ما استطعتم من قوة) به تهیه وسائل قوت امر فرموده و بدست آوردن این قوت را به طاقت واستطاعت و به حسب مقتضیات عصر زمان وتهدید آنانکه در س و بیم شر و فساد آنها موجود باشد وابسته ساخته است .

**فمال هؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا**(۲) پس این مردم را چه حال است نزدیک نیستند که سخنی را بدانند .

این قول خداوندی عاقل را بیدار می کند وفرامو شکار را یاد آور می شود. اعطا حق به صاحبش وگذاشتن هر چیز در موضوع شایسته اش وتفویض امور مملکت بانانیکه بتوانند بار عهده آن بدر شوند ازجمله از آن چیز ها یست که مملکت ونظام داخلی از خلل نگهبان می شود ونفسهای ملت را از علالتها شفاء می بخشد . اینست که عقل بر آن بالبداهه حکم میکند وآن عنوان حکمتیست که بر آن آسمانها و زمین قیام کرده ونظام هر موجود ثابت گردیده وآن عدلیست که در آن

(۱) سوره المؤمنون ایه ۶۹
(۲) سوره النساء آیه ۷۷
(۳) سوره النحل

بمشوره و باستفاده ازنظریه اشخاص عاقل ودانامحتاج دراست ووسعت دائره احتیاج او بمشوره باندازهٔ وسعت حکومتش می باشد .

خداوند به پیغمبر پاک خود چنین تعلیم وارسادمی نماید: (**وشاورهم فی الامر**) (۱) یعنی با مسلمانها در کار مشوره نما .

وبنا بید مشوره مؤمنان راچنین تحسین می کند· (**وامرهم شوری بینهم**) (۲) وکار ایشان باهم مشوره کردن است .

پس کدام چشم است این راه راست را گذاشته بسوی مراه رود ؟ وکدام بصیرت است که بسوی این راه راست هدایت نشود ؟

(**افلم یدبروا القول ام جاهم ما لم یأت آباهم الاولین**) (۳)

اگر وازع (۴) مملکت لحظه بخود نظر کند هرآئینه خواهد دید که مملکتش همه وقت درمعرض اطماع طمع کننده گان قرار دارد .

وحرص که درطبائع بشر گذاشته شده است همسایگان خود را بتحریک مینماید تابر مملکت حاکمیت پیدا کنند واهل انرا ذلیل ومحکوم سازند واز منافع زمین انها استفاده نمایند وثمرات زحمت آنها را بمرد م خود بدهند .

پس بروی وکسیکه در امور باوی ازپیشه وران دست اندر کار اند وصاحب منصبان وارباب رأی و ارکان مملکت لازم است که برای دفاع وجلوگیری از پیش امدهای

---

(۱) سوره ال عمران آیه ۱۵۹ — ۲ سوره الشوری ایه ۳۸

(۳) سوره المؤمنون ایه ۶۹

(۴) اینجا وازع آن شخصیت که در وقت جنگ صفوف را می ارایه وبرای هریک جای مناسب را تعیین میکند واین درحدیث ابوبکر (رض) آمده وحسن (رض) چنین گفته ; لا بد للناس من وازع» یعنی مردم را از داشتن وازع چاره نیست

یا اعمال و کار ها بشخصی سپرده شود که از عهده آن نمیتواند برآید وهر چیز در غیر موضعش گذاشته شود آنگاه در حکم ظلم ودر نظام اختلال رخ میدهد.

در همه این حالات از سنن خداوند انحراف رو میدهد وغضب او بر گنهکاران نازل می شود واو احکم الحاکمین است اگر در آیات قرآن تدبر نمائیم واز حوادثی که در ممالک اسلامی دوقوع پیوسته عبرت گیریم هرآئینه خواهیم دانست که در بین ماشخصی موجوداست که از اوامر خداوند منحرف شده از طریق هدایت گمراه شد. راه راست راکه برای ما خداوند نشان داده و بآن ما را دعوت نموده ترک گفته است ودر بین ما شخصی سراغ می شود که ازهوس های نفسانی و تدسهای شیطانی پیروی میکند (ذلك بأن الله لم يك مغيرا نعمة انعمها على قوم حتى يغيروا ما بانفسهم و ان الله سميع عليم (۱))

وقتی که خداوند قوم فرعون وديگران را به سبب گناهان به عذاب گرفتار نمود در این آیه میفرماید:

موجب اینهمه آنست که خداوند هرگز نعمتی را که بر یک قوم انعام کرده تغییر دهنده نیست تا آنکه حالتی را که در ذات ایشان است خود بدل نکنند وهر آئینه خدا شنوا دانا است.

## واجب علماء

علماء راسخ که روح ملت دشمار می آیند مکلف اند آنچه که خداوند واجب گردانیده است آگاه سازند. دلهای خوابیده را بیدار واز فرائض دین با خبر نمایند و به جاهل تعلیم دهند. نفسهای پژمرده را بحرکت آرند. همه را بآنچه که خداوند بر بد را ن آنها انعام کرده پند دهند وآنها رابه آنچه که خداوند برای بسبب استقامت آماده ساخته ملتفت نمایند وآنها را ازسوء عاقبت عدم رجوع بآنچه که بر آن

---

(۱) سوره الانفال ـ آیت ۵۳ تفسیر این آیت که قبل از این هیچکس آنرا طوریکه می باید تفسیر می شد تفسیر نکرده است در مقاله دوم می آید.

فرمان رفته است وخداوند بان دراین آیه امر کرده : (ان الله یأمر بالعدل والاحسان) (۳) خداوند به عدل ونیکوئی امر میکند .

طوریکه ـ ظلم یعنی تجاوز از اعتدال وخارج سدن از استقامت در هر چیز از اجزاء عالم سبب فنا واضمحلال سی شود

همچنان ظلم در همت های بشری رخنه می اندازد . از همین جاست که او اسر خداوند بنده را به عدل می خواند ودر کتاب مجید (قرآن کریم) . ظلم را ناروا می شناسد . حکام اولین اشخاص اند که در این باب بآنها او امر و نواهی متوجه گردیده است .

عدل آن حکمتیست که خداوند بر بندگان خود بان سب گذاشته وآنرا باخیر کثیر مقرون ساخته وچنین فرموده است :

(ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا) (۱) وهرکه رادانش داده شد هرآئینه نیکوئی بسیار داده شد .

حکمت مظهری از مظاهر صفات بزرگ خداوند بوده و او تعالی حاکم عادل و لطیف خبیر می باشد .

کسیکه در زمین سیر وحرکت کند وتواریخ ملل را تتبع وجستجو نماید و دارای قلب بابصیرت باشد ، در خواهد یافت که بناء کشور در وقتی منهدم و بخت بزرگی آن منقلب میگردد که شقاق واختلاف بمیان آید یا برآنکه غیر موثوق است اعتماد کرده شود . یا عنصر اجنبی نفوذ نماید ، یا در رای خودسری پیدا شود . یا از مشوره استنکاف ورزیده شود ، یادر تهیه وسائل موت ودفاع از مملکت اهمال نشان داده سود .

(۱) سوره البقر آیه ۲۶۹

گردید طوریکه عباسیها بعد از مامون تنها بنام خلافت اکتفا ورزیدند بدون اینکه به پیروی خلفأ راشدین رضی الله تعالی عنهم شرف علم و آموزش علوم دینی را حاصل کنند و در اصول و فروع آن اجتهاد نمایند. ازینجا بود مذاهب زیاد بمیان آمد و از آغاز قرن سوم هجری اختلافات منشعب گردید وبحدی رسید که مثل آن در هیچ یک دین سابقه نداشت. سپس وحدت خلافت از بین رفت و چندین خلافت منقسم گردید مانند خلافت عباسی در بغداد، خلافت فاطمی در مصر و بلاد مغرب وخلافت اموی در اندلس، رشته اتحاد ملت از هم گسست وتفرقه بمیان آمد و مقام خلافت به مقام شاهی تنزیل یافت و هیبت آن از نفسها زائل شد وطلب کنندگان سلطه وقدرت به فراهم آوردن وسائل قوت وسوکت دست زدند. و جنبه خلافت را در نظر نگرفتند.

اختلافات شدید بروز کرد و علائق ذات البینی به سبب ظهور چنگیز خان و اولاد او وتیمور لنگ قطع گردید واین نیروهای اجنبی مسلمانها را با کشتار وذلت مواجه نمودند حتی مسلمانان را از نفسهای خود غافل ساختند پس وحدت آنها بطور کلی زائل شد وعلائق بین ملوک وعلمأ منقطع گردید و هر یک بحال خود مشغول و بآنچه که اردیکش بود بان مسائل شد و مردم از هم متفرق شدند وهر نبوده به پیروی داعی نمی پرداخت. اگر داعی سوی سلطه و قدرت دعوت میکرد ویا بسوی مذهب نتیجه یکسان بود وپس آثار عمائد به دوحدت ورسید روابط دعوت مینمود ضعیف شد وچیزیکه درعقول و مفکوره های آنها بود همه صور ذهنی ابود که محزن خیال بر آن احتوا میکرد وحافظه به عرضه نمودن آنچه که از قبیل معلومات در حز این نفس بود اکتفا میورزید دیگر از آثار آن بدون تاسف و حیرت که در وقت نزول مصائب بر بعضی مسلمانها حسب دفع قضا و رسیدن خبر بگوشها بعد از طول زمان پیدا می شد دیگر چیزی باقی نماند و این تاسف و حسرت یکنوع حزنیست که در چیز فوت

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم واصحابش (رضی الله تعالی عنهم) بودند برسانند وآنها را به ترک هر بدعت و عادت بد دعوت نمایند که بانصوص کتاب مجید مطابقت ندارد همچنان علماء مکلف اند که ذهن سیدی را با بیان وعده خداوند زائل کنند که می فرماید.

(وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصلحت لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا (۱)

یعنی خدا به آنانیکه از شما ایمان آورده اند و عملهای نیکو کرده اند وعده داده است که البته ایشان را در زمین چنانکه کسانی سابق ایشان را خلیفه ساخته بود خلیفه سازد و دین شان را که برای شان پسندیده است البته قوت دهد والبته بعد از ترس شان ایمنی را بایشان بدل دهد. مرا پرستش میکنند و چیزی را با من شریک نمیگردانند این وظیفه علمأ راسخ است وعده ایشان در بین مسلمانان اندک و محدود نیست ونه گمان میکنیم که اینها در آنچه که خداوند بآنها تفویض نموده وبرذمه آنها لازم گردانیده است تکاسل می ورزند اینها امانت داران دین، حامیان شریعت، بر افرازندگان بیرق اسلام واوصیاً مؤمنان اند. خداوند ایشان را بکار های نیک موفق و مومنان را از ارشادشان مستفید گرداند.

## آغاز پراگندگی در روابط ملل اسلامی

ملت جسم بزرگ، قوی البنیه وصحیح المزاج بود سپس باعوارض مواجه گردید و ارتباط اجزای آنرا نا توان ساخت واجزاروبه پراگندگی و انحلال گذاشت ونزدیک بود که هر جز علیحده گردد و بمثل این حالت صورت جسم مضمحل گردد این انحلال ضعف روابط ملل اسلامی وقتی آغاز گردید که رتبه های علمی از رتبه خلافت جدا

(۱) سوره النور ایه — ۵۵ —

تا حیات باقی وآرزو ها موجود است فریضه را انجام خواهند داد وسعادت رانائل خواهند گردید. بازگشت تنها بسوی خدا است .

## سنن خداوند در ملتها
## و تطبیق آن بر مسلمانها

**(ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم)(۱)**
هر آئینه خدا حالت قومی را تغییر نمیدهد تا آنکه آنچه را که در نفسهای ایشان است خود تغییر دهند .

**(ذلك بان الله لم یك مغیرا نعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم (۲)** این (گرفتاری به عذاب ) به سبب آن است که خدا هرگز تغییر دهندهٔ نعمتی که آنرا در قومی انعام کرده باشد نیست تا آنکه آنچه را که در نفسها ایشان است خود تغیر دهند .این آیتهای کتاب حکیم است بسوی حق و راه راست هدایت میکند .

ودراین آیتها بدون گمراهان دیگران شکی نمی آرند .

آیا خداوند از وعده ووعید خود مخالفت میورزد درحالیکه او تعالی راسترین وعده دهنده وقادرترین بیم دهنده است ؟آیا خداوند پیامبران خود را تکذیب نموده؟ آیا ازپیامبران نصرت و کمك خود را باز داشته وآنها را دشمن داشته؟ آیا با خلق خود خیانت کرده وآنها را به گمراهی سوق داده؟ نعوذبالله آیاآیتهای روشن وواضح را بی جاو عبث نازل کرده؟ آیابه پیامبران خود افتراودروغ بسته؟ آیا پیامبران بر خدا دروغ بسته اند ؟ آیا خداوند بندگان خود را بسوی زندگی تنگ و پیچیده که فهمیده نشود واشتراک نمی .

---

(۱) سوره الرعد آیه ۱۲

(۲) سوره الانفال آیه ۵۳

شده صورت میگرفت مانند حزنیکه به مردگان قریب صورت میگیرد وباعث چنان حرکتی نمی شود که مصیبت را تدارک نماید و شررا دفع کند.

## واجب علماً

واجبی را که علماء از روی وراثت به لسان شارع شرف آنرا نائل شده‌اند اینست که برای احیا واستواری پیوند دینی قیام نمایند واختلافی را که بغرض سلطه و قدرت بمیان آمده با ایجاد واستقرار اتفاقی که دین بان دعوت میکند تدارک نمایند وکانون ایجاد اتفاق را مساجد و مدارس خود مخصوص دهند تا هر مسجد و هر مدرسه مهبط روح زندگی متحدوهر یک آن حلقه یک زنجیر باشند که بحرکت یک طرف دیگر طرف بحرکت آید.

علماً خطباً ائمه ووعاظ همه نواحی زمین بعضی با بعضی دیگر مرتبط گردند ودر ممالک مختلف برای خودمراکز تاسیس نمایند تادر شؤن وحدت خود بآن راجعه کنند وهمه مردم را بآن چیزکه بسوی آن قرآن و حدیث رهنمائی میکند متوجه سازند وهمه اطراف وحدت را در یک مرکز جمع نمایند. تابه تقویه دین و حفاظت آن ازشرو نکبتهای جواسیس و دشمنان وبه برآوردن حوائج سلف بپردازند ونیز این وحدت مؤثر ترین انگیزهٔ نشر علوم وتنویر اذهان وحفظ دین از بدعتهای زیان آور می باشد.

خیلی متاسفم که اندیشه های علماً و دانایان مسلمانها باین وسیله که از قریبترین وسائل می باشد متوجه نگردیده است. امیدوارم که صاحبان عزت، قوت و غیرت باین وسیله تمسک ورزند واه راه‌واعلمای مسلمانها از آنها پشتیبانی نمایند و آنها را متحد سازند.

مشکل نیست که مبلغین را باشخاص دور بفرستند وباشخاص نزدیک مصافحه نمایند و ازاحوال یکدیگر خود راجع به مصالح دین و فوائد دنیوی و ازضرریکه تدریس وصول آن موجود بـاشد مـطلع گـردنـد البته بـا ایـن عـمل بـزرگ

این آنچه است که خداوند درآیتهای محکم خویش که هیچ تأ و یل را قبول نمیکند وعده آنرا داده است .البته به تأ ویل این آیتها شخصی می پردازد که از راه گمراه شده باشدوتحریف کلمات را ازمواضعش مرتکب گردد .این عهد وپیمان او باین است می‌باشد که محل رحمت اوتعالی استوخداونددروعده خود پاید ار است . باین ملت وعده نصرت . عزت وعلوشان نموده وتا روزقیامت راه موعودرا برایش هموار ساخته است وخداوندمحدوعظمت آن رابه مدتی منحصرنکرده وبرای‌عزت‌آن حدی‌راتعین نه‌نموده است.

این‌ملتیست که خداوند آنرا در بینوایی نشئت و پرورش‌داد وشأن آنرابه‌ذروه اعلی رسانید تاآنکه قدمهای‌آن برقله های بلند کوه هاثابت گردیده وکوه های شامخ از عظمت‌آن کو بیده وپارچه پارچه گردید. زهرۀ جانوران درنده شکافته شد ازترس آن‌پرده های‌دلها پاره شد. ظهور خوفناک‌آن نفسهارا درترس و بیم انداخت. هرعقل متحیر گردیدواهل‌حق‌راه سبب را در یافتندوگفتند:(**قوم کانوا مع الله فکان الله معهم**) یعنی‌قومی‌بودند که باخدا بودند وخدانیز با آنها بود .

رادمردانی به‌نصرت دین خدا پرداختند. و بسنت‌او تعالی راه راست‌را جستند واوتعالی باآنها کمک نمود . این ملتی بود که در نشئت و آغاز خود تنگدست بی‌سرمایه و به سلاح ووسائل جنگ محتاج‌بود. در بین صفوف ملتها در آمد ودر زمینهای آنهاقدم گذاشت و برجها و خنادق مجوس مانع پیشرفت آن نگردید. و نه‌ایشان راقلعه‌هاوسنگر های رومیان و نه‌سختیهای راه هامانع گردید،ونه‌اختلاف هوسها به همت ایشان زیانی رساند و نه ثروتهای و افردیگران نفسهای آن را دیگرگون ساخت.ونه عظمت ملوک، به قدامت منازل، نه‌تنوع اسلحه ونه وسعت دائره فنون‌آنها ایشان را بترس ورعب درآورد. ونه سیر وحرکت آن‌را احکام‌قوانین

که ادراك نشود مخاطب قرار داده؟ ایا آنها را معجزی دعوی کرده که آنرا نمیدانند؟ نستغفرالله ؟

ایا خداوند قرآن را به لسان عربی، که در آن هیچ کجی نیست، نازل نکرده، و در آن هرا مرو موضوع را تفصیل نداده، وآنرا برای هرشی بیان کننده نگردانیده؟ صفات باری تعالی پاکیزه و مقدس است وا زآ نچه که ظالمان از روی تکبر میگویند مبری است .

در وعده ووعیده خود صادق است . پیامبر دروغین را نفرستاده .ونه کدام چیز عبث را بعمل آورده . بما هدایت نکرده مگر راه راست را. آیتهای او تغییر پذیر نیست آسمان ها وزمین زائل می شوند مگر حکمی از احکام کتاب اوزائل نمی شود و از پیش روی وعقب آن باو باطل نمی آید .خداوند می فرماید :

(و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون)(۱) وهر آئینه درزبور بعد از پند (تورات) نوشته ایم که هرآئینه زمین را بندگان صالح من به میراث می گیرند .

همچنان می فرماید :( ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين)(۲) وبر خدا وپیغمبر او ومومنان راعزت است ونیز می فرماید:(وكان حقا علينا نصر المومنين )(۳)برما نصرت بخشی مومنان حق است .

ونیز می فرماید :(ليظهره على الدين كله وكفى بالله شهيدا )(۴) تا آن دین را بر هر دین غالب نماید وکافی است خدا گواه .

---

(۱) سوره الانبیا آیه ۱۰۵ –

۲ سوره المنافقون آیه ۸ –

۳–سوره الروم– آیه ۴۷

(۴) سوره الفتح آیه ۲۹

چه مصیبت بیکران چه بلای بزرگیست ؟ !

آیا این یك امرخطیر نیست؟ آیا این بلای نیست که نازل شد؟ سبب این انحطاط چیست؟ وعلت آن چیست؟ آیا از رحمت خداوند مأیوس شویم وگمان بریم که (نعوذ بالله) خداوند به ما دروغ گفته؟ آیادر نصرت او تعالی که با ما وعده اکید نموده شك بیاریم؟ معاذ الله !

هیچ چیز از آن نبود ونخواهد بود پس برما لازم است که برنفسهای خود نظر کنیم وخود رامورد ملامتی قرار دهیم هرآئینه خداوند برحمت وعنایت خود برای سرملتها سنن وقوانینی راوضع نموده است وسپس گفته: (ولن تجد لسنة الله تبدیلا) (۲) یعنی برای سنت خداوند هرگز تبدیلی را نخواهی یافت .

خداوند پاك درآیات محکم خود بما هدایت داده وملتفت ساخته. ملتهائیکه تخت عزت آنها سقوط نموده ونام آنها ازلوحهٔ وجود محوشده سبب آن گمراهی ازراه سنن خداوندیست که باساس حکمت بالغه اوتعالی بمیان آمده. خداوند عزت، حاکمیت، رقابت، امنیت، عیش وعشرت یك قوم راتغییر نمیدهد تاآنکه این قوم خود حالت خود را ازقبیل نورعقل، صحت فکر، اشراق بصیرت وازاوحال ملل گذشته عبرت ود راحوال دین تدبرنمودن راتغییردهد وازراه خداوند گمراه شود البته بعد ازتغیر و انحراف باهلاکت وخرابی مواجه میشود ونیزنتیجه هلاکت وخرابی را به سبب عدول وانحراف ازسنت عدالت وخروج ازطریق بصیرت وحکمت درخواهد یافت .

افراداین ملت ازاستقامت فکری، صداقت قولی، سلامتی باطن، عفت شهوانی، غیرت حق وازنصرت وتعاون بمنظور حفاظت آن منحرف گردیدند. ازکامیابی عدالت خود داری کردند. وبرای اعلاء شان آن همتهای خودراباهم جمع نه نمودند بلکه

---

(۲) سوره الاحزاب آیه ٦٢

و تنظیم شرائع آنها متوقف ساخت ونه به غیران دیگر ملتها درفنون مباست کسب شهرت نمود. این ملت که چون در یك مملکت دیگرداخل میشد اهل این مملکت امر این ملت را بدیده تحقیر می نگریست و بآن اهانت میگذاشت زیرا بخاطر هیچکس نمیگذشت که این ملت پایه های دول بزرگ را متزلزل خواهد ساخت واسماء آنها را ازلوحه عظمت محوخواهدنمود. دردل کسی این خاطره خطور نمی کرد که این جمعیت کوچك ملتهای بزرگ رامغلوب خواهد نمود ودرنفسهای این ملتها عقاید خودرا جاگزین خواهد ساخت واین ملتها راتابع اوامر، عادات وشرائع خود خواهد گردانید .

این ملت باوجودیکه ازحیث قلت عدد وقلت وسائل ناتوان بودبه چنان سرمنزلی رسید که دیگر ملتها به آن مقام رسیدگی نتوانستند .

بلی ! قومی بود که دروعدهٔ خود که باخدا کرده بودصادق بود. واوتعالی این قوم را بصورت کامل عظمت دنیوی وسعادت اخروی نصیب گردانید. عدداین ملت تقریبا دوصد ملیون نفر وزمینهای آن از محیط اطلس تا داخل کشورچین بود این زمین ها خیلی حاصلخیز وساحهٔ خیلی وسیعی بود اما زمانی رسید که مملکت آن تاراج واموال آن سلب واجانب قبائل این ملت را یکایك تحت نفوذ وحاکمیت خود درمی آورند وزمینهای آنراقطعه قطعه بین خود تقسیم میکنند درحالی که نه فریاد آن شنیده میشود ونه امر آن موردقبول واطاعت قرار میگیرد .

این همان ملتیستکه دول بزرگ بحالت ذلت بآن جزیه می پرداخت تا حیاتش محفوظ باشد وملوك آن دراین روز هاسبب بقأخود رابه قرب این دول اجنبی میدانند !

---

(۱) این عدد دروقت نوشتن این مقاله سال ۱۸۸۳ میلادی بودا سا امروزعدد آن از چهار ملیون بیشتر است .

ودرهیچ یك خود چیزی حرکت نمی‌بینیم! این عدد بیشتر، وجمعیت بزرگ این ملت، درراه دفاع ازکشور ها ونفسهای خود، چیزی را ازاموال زائدخود صرف نمیکنند. نسبت باخرت، به زندگی دنیازیاده بر علاقه نشان میدهند. هریک از ایشان، عمر هزار ساله را آرزو میکند، گرچه غذای او ذلت، لباس او درویشی و مسکن او بی عزتی باشد.

وحدت مادرشرق وغرب متفرق گردید، و نیزدیك است علایق ذات البینی ما ازبین برود. برادربا برادر خود دلسوزی نشان نمیدهد. یکدیگر باعلاقه قرابت وذمه واری را مراعات نمیکنند. به شعائر دین خود احترام نمیگذاریم، وازحریم آن دفاع نمیکنیم وامر خداوندی را دربذل نمودن اموال وارواح خود ازآن پیروی نمی کنیم.

آیا کسانی که به لباس مؤمنان معلوم می شوند، گمان می برند که خداوند به لسان ظاهري آنها راضی خواهد شد، درحالیکه گفتار آنها در درونهٔ دل آنها راه ندارد؟ آیا پروردگار از آنها به عبادت یك جانبه راضی خواهد شد؟

وقتی بآنها خیر برسد، مطمئن می شوند، واگر شری رسد، زیان کاران دنیا وآخرت میگردند. ایا گمان میکنند، که خداوند آنچه را که درسینه های آنها است، سود آزمایش قرار نخواهد داد؟ وآنچه را که در دلهای آنها است، آنرا روشن نخواهد کرد؟ آیا میدانند که خداوند مؤمنان را بر آنچه که هستند بدون تمییز خواهد گذاشت؟ بلکه ناپاك را از پاك جدا میکند. آیا فراموش کرده اند که خداوند نفسها واموال مؤمنان رابرای نصرت دین واعلای کلمه، خریده است، درحالی که مؤمنان در راه او دربذل مال ونفس خودبخل نورزند! آیا بعد از این، برای مؤمن مجاز است که خودرا مؤمن انگارد، حالانکه در راه

ازهوس های باطل پیروی نمودند ولذتهای فانی راترجیح دادند.

عزائم آنها ضعیف وازایثار ارواح خود درراه حفظ سنن عدالت بخل ورزیدند. وزندگی باطل را درمقابل مرگ که درراه نصرت حق باشد اختیارنمودند. پس خداوند آنها رابه سبب گناهان سواخذه نمود وآنها را برای دیگران مورد عبرت قرارداد.

همینطور خداوند بقاء ملتهاونمو آنرا درآراستن بفضایل گردانیده و هلاکت وخرابی آنرابدوری ازآن، این سنت وقانون ثابتست که مانند سنت خداوند در خلق وایجاد و بود ن اندازه روزی وحد گذاری اجل ها بااختلاف سلف ها وبه تبدیل عصور - اختلاف وتبدل راقبول نمی کند پس مناسب که بدلهای خود رجوع کنیم وبه اخلاق خود بدقت نظرنمائیم آیا مادرراه سلف صالح قدم میگذاریم؟ آیا خداوند داشته مارا پیش ازآنکه ماخود حالت خودرا تغییر دهیم - تغییر داده است!

آیا پروردگارما حکم خودرا برمایان تغییرداده؟ آیاسنت خودرا تبدیل نموده؟ معاذالله! «ودوراست ازآنچه که اورا به ناسزاتوصیف میکنند» بلکه خداوند وعدهٔ خودرا که باما کرده بود بسر رسانید

حتی وقتی که ماناکام گردیدیم، ودرامر اونزاع نمودیم، وبعد ازنشان دادن آنچه که گذشتگان ما آنرادوست می پنداشتند، ازاومخالفت ورزدیم، وکثرت ما سبب شگفت ما گردید، واین کثرت دردفع دشمن برای ما سودی نه بخشید - پس عزت ما بذلت، وعلوشان مابا نحطاط، وثروتمندی ما بفقر، و حاکمیت ما باسارت وبردگی تبدیل شد.

اوامر خدارا پشت سرگذاشتیم. درنصرت دین او کوتاهی روا داشتیم پس خدا مارا، باجزآباعمال بدمواجه ساخت وراه نجات ورجوع باوتعالی - به روی ما باقی نماند.

چگونه نفسهای خود رامورد ملامتی قرار نمیدهیم، درحالیکه اجانب ممالک مارا غصب میکنند، اهل آنرا ذلیل می سازند، وخونهای برادران بیگناه ما رامی ریزند،

پس چیست مارا که اجانب، بر سرزمین اسلامی، بحملات پی در پی می پردازند، ودولتها را یکایك و یکی پی دیگر، تحت استیلای خود درمی آورند؟ و کسانی که خود را به علامه ایمان مشخص ساخته اند، اهل هرسرزمین وجاگزین هر کشور اند، ولی فریاد آنها را بر دین به غیرت نمی آورد، ونه غیرت آنهارا به دفاع تحریك میکند.

ای اهل قرآن آگاه باشید. شما بر هیچ چیزی نیستید، تا انکه قرآن رابین خود قائم بدارید. باوامرو نواهی آن عمل نمائید، آنرا مانند سلف صالح خود د رجمیع اعمال پیشوای خود گردانید.

ای اهل کتاب! آگاه باشید این کتاب شما است. پس این آیه آنرا بخوانید:

**(فاذا انزلت سورة محكمة و ذكر فيها القتال رايت الذين في قلوبهم مرض ينظرون اليك نظر المغشي عليه من الموت)** (۱) پس وقتی که سورهٔ محکم واستوار وسنجیده شده فرستاده شودو درآن طلب جنگ ذکر کرده شود می بینی آنانی راکه در دلهای شان مرض شك ونفاق است به سوی توچون کسی می بینند که دراثر ترس مرگ بروی بیهوشی واقع شده باشد. آیا نمیدانید که این آیه درحق کدام شخص نازل شد.؟ درباره شخص نازل شده که ایمان ندارد. آیا خوش میشود که این وصف مشارالیه این آیه مبارکه را داشته باشد؟ بسا مدعیان ایمان رااعمال زشت و ناپسندو نفسها آنرا برای شان خوب نشان داده دل تنگ و بقهر آورده **(افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها)** (۲) آیا در قرآن فکر نمیکنند یا بر دلهای ایشان قفلها است.

---

(۱) سوره محمد آیه ۲۰

(۲) سوره محمد آیه ۲۴

ایمان ، نه به مال ونه به روح خود یك قدم هم نگذاشته باشد ؟

مؤمنان همان کسانی اند ، وقتی که برای شان گفته شد : هرآئینه مردم برای مقابله شما جمع شده اند ، پس از آنها بترسید . پس این سخن به قوت ایمان وثبات آنها تمام گردید . ودر وقت اقدام کردن چنین میگویند :

« حسبنا الله ونعم الوکیل » ( ۱ ) بما خدا کافیست وکارساز خوب است چطور مؤمن از مرگ ترس و بیمی داشته باشد حالانکه مید اند که کشته شدهٔ راه خدازنده است وبه نزد پروردگارش به او رزق داده می شود ، وبه انعام و رضامندی خداوند از سعادت ابدی حظ می برد مؤمن چطور راز غیرخدامی ترسد حالانکه فرماید: ( فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مؤمنین ) ( ۲ ) پس از ایشان مترسیدواز من بترسید اگر مؤمنان هستید .

پس هر یك به نفس خود نظر کندوازوسوسه های شیطان متابعت ننماید ، وهریك دل خود را پیش از آن روزیکه می‌آید ودر آن روز دوستی وشفاعت کارگر واقع نمیشود آزمایش نماید ، وبین صفات خود وبین آن صفاتیکه خداونداو را بآن توصیف نموده وآنرا از خصاص ایمان شمرده ، مقایسه بر قرار نماید . اگر هر یك ما این قسم عملی نماید هرآیینه عدل خداوند در بین خود خواهیم دید وراه‌راست را در خواهیم یافت .

یا سبحان الله ! این‌ملت ما ـ ملت واحدیست . وحفاظت آن در وقت اعتداء از فرائض خداوندی است ، واین بحکم نص کتاب کریم و با جماع سلف و خلف است ثابت است .

---

( ۱ ) سوره آل عمران ـ آیه ۱۷۳

( ۱ ) سوره آل عمران ـ آیه ۱۷۵

است وهر که راگمراه کند پس هرگز برای او دوست رهنمایی نیابی .

(اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة)

(۱) هرجا که باشید مرگ شمارا درمی‌یابد اگر چه در دژ های مستحکم باشید .

« قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم » (۲)

بگو ! به تحقیق مرگی که از آن میگریزید هرآئینه بشما رسیده است .

عیان شاهد وآثار دلالت میکند . اعمالیکه از بعضی افراد انسانی صادر شده وعقول را در تحیر وافکار را در دهشت افگنده وچون عقل های نادان آنرا ببینند، آنرا معجزات میدانند ، اگرچه در ازمنهٔ نبوتها نباشد ،وآنرا خوارق عادات می‌پندارند اگرچه از زمان تحدی رسالات نباشد . کوته نظران از ادراك اسباب و فهم صواب عاجر اند ، آنرا از احکام تصادفی وپیداشدهٔ اتفاق میدانند ، کسیکه خداوند نشر حکمت وهدایت عطا نموده ، میداند که پروردگار حکیم وخبیر جل شأنه وعظمت قدرته هرحادثه‌را به سبب وهر مکسور راعمل مربوط ساخته، واوتعالی انسان رااز بین کائنات به موهبهٔ عقلی وقدرت روحانی مختص گردانیده ، که توسط این دو قوهٔ ،مظهرعجائب امور می‌باشد ،وبااین‌قدرت وباآن موهبه ، محل تعلق تکالیف شرعی می باشد،وبااین‌دو ،به نزد دانایان مستحق مدح یاذم ،ودرپیشگاه صاحب کرم وسیع وحساب سریع ، مستحق ثواب ویاعذاب میگردد .

فکرسالم رهنمائی‌میکند که: فضل خداوند ،برای هرانسان کمال راآماده ساخته وباو چیزی عطا کرده، که مصدر فضائل اعمال می‌باشد، وفضل عمومی ارجانب جواد مطلق سبحانه وتعالی می‌باشد ، که هیچ طلب کننده‌را محروم نمیگرداند ، وهیچ سائل را نمی راند , واین درحالی است که‌قاصد در قصدخود صداقت وسالك

(۱) سوره النسآ ـ آیه ۷۷

(۲) سوره الجمعه آیه ۸

میگویم واز شخصی منکر ترس وبیمی ندارم. ایمان وقتی درقلب یك شخص داخل میشود که اولین عمل او بذل مال و روحش در راه ایمان باشد، و دراینباره هیچ عذر رااهمیت ندهد ، البته هر عذریکه سبب فارغ نشستن او از نصرت دین پروردگار می‌شود این عذر آفت نفاق وعلامه دوری ازخدا است.

باوجود اینهمه میگوئیم: تاروز قیامت، در این است ، طوریکه خبر نبوت بما آمده خیر موجود است واین انحرافی که امروز می‌بینیم، امید است که عارضی باشد واز بین برود . اگرعلمای متقی، برای خدا وپیغمبر و مؤ منان نصیحت کنند ، وواجب خودرا اداء نمایند، وروح پیروی قرآن رازنده گردانند، ومؤسان را از معانی آن مطلع سازند، وآنهارا به عهد خداکه ازآن نمی توان سر پیچید ملتفت نمایند ، هرآینه خواهی دید، که حق بلند وباطل پائین خواهد رفت، ونیز خواهی دید، که نور، چشم هارا خیره کند وافکار دراعمال متحیر گردد، وحرکتی راکه امروز درنفسهای مسلمانها در اکثر بلاد حس میکنیم ، بما مژده می‌دهد، که خداوند بزرگ، نفسهارا برای ندای حق آماده ساخته ،تابواسطه آن ،وحدت مسلمانها بمیان آید، وامید میکنیم، که دراینباره، زودتر عمل صورت گیرد . اگر مسلمانها عمل کردند، و با آنچه که خداوند برایشان واجب گردانیده ،بصورت همگانی قیام نمایند، پس رجوع شان درست، وتوجه شان خالص می باشد، وخداوند ایشان رامورد عفو قرار میدهد، وبامؤمنان فضل ومرحمت مینماید. برعلماست که دراین خیر مسارعت ورزند، واین خیر کلی وهمگانی است: مسلمانها رامتحد ساخته، وصاحب فضیلت شخصی ست که به عمل اقدام کند **(ومن یهد الله فهو المهتد ومن یضلل فلن تجد له ولیا مرشداً)**(۱) هرکه را خداوند راه نماید پس اوراه یافته

---

(۱) سوره الکهف آیه -۱۷-

قابل تحمل کرده ، نفس را برای تلقی اهانت بنام صبر وشکیبائی نام وتلقی ذلت به صداقت ، واستواری آماده ومهیا گردانیده است وپشتهای خم شده را برای برداشت سختیهائی آماده کرده که سنگین تر از سختی آماده گی برخاستن در میدان دلاوری وایثار است .

بزدلی به نزد هر روح پاك وهمت عالی - نفس را لباس عاریه می پوشاند واورا از قربان شدن در جنگ مانع میشود .

بزدل ناهمواریهای ذلت ها و پستیهارا آسان ودرشتی زندگی مسکنت رارفاه ونعمت میداند .

من يهن يسهل الهوان عليه-ما لجرح بميت ايلام

کسیکه ذلیل کرده شد ذلت بروی آسان گردد طوریکه زخم مرده درد ندارد .

## بزدلی چیست ؟

حالت نفسیست که از مقاومت باحادثه ایکه باحال آن مناسب نباشد مانع می شود .

بزدلی مرضی از بیماری های روحی است که قوه حافظهٔ وجود راکه خداوند آنرا رکنی ازارکان زندگی طبیعی گردانیده از بین می برد . ودارای اسباب بزرگیست که اگر اصلی هر یك آن ملاحظه شود ، خواهیم دید که همهٔ آن مربوط بخوف از مرگ است .

هراس از مرگ تاحدی شدت می یابد که نفس را بااین مرض کشنده مواجه میسازد وآنرا از سرنوشت متقین غافل ، واز خیر دنیا وسعادت آخرت که خداوند آنرا برای انسان آماده ساخته ، فراموش کار میگرداند ، در حالیکه بر نفس لازم است که قوه های موهوبه خود را برای آنچه که خلق شده بکار اندازد .

در کوشش خود اخلاص نشان دهد. پس چه علتیست که جمعیت بزرگ بنی انسان بصورت دائمی، درمنازل دنی وخسیس دیده می‌شود، واز وصول بآنچه عنایت خداوندی برای آنها آماده ساخته، وعمل غریزی آنها را تحریك میکنند، قصور می ورزند. خصوصاً وقتی که نفسها به‌عدالت خداوندی ایمان آورنده‌ووعد ووعید اوتعالی را تصدیق کننده‌باشند،وبه‌باقیات‌صالحات امیدواری ثواب رانشان‌می دهند، وبه سبب ارتکاب گنا هان از عقاب درس وبیم نشان می‌دهند،ودر موقف بزرگ روز آخرت اعتراف‌میکنند، چنان‌روزی که درآن هرنفرجزاء عمل کسب شده‌خود رامی بیند

**(فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره. ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره)**

(۱) پس کسیکه بقدر یك ذره نیکی کرده باشد آنرا می‌بیند، وکسیکه بقدر یك ذره بدی کرده باشد، آنرا می‌بیند. چه‌چیز نفسهارا از عمل بازداشته ؟وچه‌چیز نفسهارا باماکن لغزشها کشانیده است ؟

پس مسببات باسباب آن ارجاع گردید. وازحدودورسوم آن حقایق طلبیده‌شد وعلت آن که اصل همه علل ومنشأ ملازم هرخلل است بنزد ما موجود گردید:

## بز دلی

همین بز دلیست که اساسات کشور ها را ضعیف گردانیده سرانجام‌آنرامنهدم ساخته است.

همین بزدلیست که روابط ملل را قطع نموده ونظام آنرا مختل ساخته‌است. همین بزدلیست که دروازه های خیر را بر روی طلب کنندگان بسته، ونشانیها و علائم هدایت را از نظر رهروان‌ازبین‌برده. بر نفسها، تحمل ذلت‌راآسان‌گردانیده، ودر دمسکنت و حقارت رابرآن سبك‌ساخته. و پوشیدن لباس سنگین بردگی رابرآن

---

۱- سوره الزلزال - آیتهای ۷ و ۸

« ای خدایا ! از چشم های ما پرده های اوهام را بردار ، تا حقائق را طوریکه است ببینم و گمراه وشقی نشویم » .

خداوند وهم را نیست کند ! زیرا وهم گاهی آیینه ترسها ، وگاهی ممثل خوشیها می باشد ، در حالیکه در همه حالات ، پیش روی حقیقت و چشم ها حجاب وپرده میباشد ، ونیز اراده وعزم حاکمیت دارد وجلب کننده شر ودور کننده خیر می باشد. وهم ضعیف را قوی ونزدیک را بعید ، اطمینان را خوف ، ونجات را هلاکت نشان میدهد .

وهم صاحب خود را از نفس خود غافل وازحس خود منصرف ومحروم میگرداند . وی موجود رامعدوم ومعدوم راموجود تصورمیکند. صاحب وهم جزء مردنیای غیرموجود وجهان غیرمشهود میشود. مانند بیمارعصبی بی راه می رود ونمیداند که چه چیزرا درك نموده وچه چیز راترك گفته است. آن روح خبیثیی که به نفس انسانی اصابت میکند، وآنرا در تاریکیهای جهالت میگذارد .

وقتی که حقائق پوشیده گردد، اوهام قوت پیدا میکند و براراداث مسلط میشود ، وصاحب آن خود را به دشتهای گمراهی میکشاند ودر آن صحرا بی راه میگردند ، وراه را نمی یابند .

## تعصب

( اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لا تتبعوا من دونه اولیاء (۱) ) آنچه را که برشما ازجانب پروردگار شما فرودآورده شده پیروی کنید ، و بجزوی دوستان راپیروی مکنید .

تعصب قیام به عصبیت وعصبیت ازمصا درنسبی می باشد که نسبت آن به عصبه

(۱) سوره الاعراف آیه ۲

بلی ! انسان از نفس خود غافل میشود . لذا آنچه را که مانند شجاعت و اقدام وقایه کننده حیات می باشد ، سبب فنا می داند . نادان گمان میکند که در هر قدم مرگ ، و در هر خاطره خطر موجود است .

**بزدلی :** علت هر رذیلت ، منشا هر خصلت بد ، شکست دهندهٔ لشکر ها و سرنگون کننده بیرق ها است . چه چیز خائنان را در جنگهای ملی بخیانت وا دار می سازد ؟ آیا آن بزدلی نیست ؟ چه چیز دستهای اشخاص و رو سا یه را به رشوه ستانی دراز می کند ؟ آیا بزدلی نیست ؟

بیندیش ! هر آینه ترس از فقر درحقیقت معنوی نه ترس از مرگ می باشد و علت آن بزدلی است . همچنان همین را دروغ ، نفاق وهم انواع امراض ، که مفسد معیشت انسانی است تصور کن .

بزدلی برای هر صاحب فطرت انسانی ، خصوصاً برای کسانیکه بخداو پیامبران وروز آخرت ایمان دارند ، عار می باشد .

باید اولاد ملت اسلامی ، باساس مقتضیات اصول دین خود ، از همه زیادتر از این صفت ناپسند « بزدلی » دوری جویند ، و بخرج مساعی در راه حق وا پشا روبذل اموال وارواح برای اعلاء کلمهٔ حق ، اقدام ورزند ، وآنرا صفت اولی خود گردانند .

آنکه می پندارد بزدلی وایمان را بر آنچه که محمد صلی الله علیه وسلم آورده باهم جمع کند ، پس او بانفس خود خیانت نموده ، وبه عقل خود مغرور گردیده ، وباهوس خود بازی کرده ، ودارای هیچ ایمان نیست هر آیت قرآن پاک شهادت می دهد که بزدل در ادعای ایمان دروغگو می باشد .

و هم

**«اللهم اکشف عن بصائرنا ستار الاوهام حتی نری الحقائق کما هی کی لانضل ولا نشقی »**

استقامت طبائع، ورسوخ فضائل در یك ملت، حسب درجه تعصب و اتحاد افرادان می‌باشد، وهرگاه قوه رابطه بین افراد، به سبب ضعف تعصب آنها ضعیف گردد، اعصبات ناتوان وطناب‌ها فرسوده وگسستنی میگردد، و بناء ملت رو بانحلال میگذارد (این سنت خداوند در خلق است.)

بلی! تعصب، مانند دیگر صفات، صفتیست که دارای حداعتدال، ودوطرف افراط وتفریط است، واعتدال آن، کمالیست که مزایای آنرابیان نمودیم، وتفریط درآن چنان نقصیست، که به مصائب آن اشاره کردیم. وافراط درآن، علت ارتکاب ستمگری واعتداء میگردد. پس شخصی مفرط تعصب، ازمتعلقین خود، به حق وناحق دفاع میکند، وعصبهٔ خودرا یگانه مستحق کرامت میداند، و به شخصی اجنبی به نظراهمال می‌بیند، و به حقوق اواعتراف نمی‌کند، وبه ذمهٔ اورا مراعات مینماید. پس باین گونه از جادهٔ عدالت منحرف میشود، ومنفعت تعصب به ضرر مبدل می‌گردد، ونشاط وتازه‌گی ملت از بین می‌رود، بلکه بناء مجدوعظمت آن از پامی‌افتد. عدالت، اساس مجتمع انسانی‌است و بآن حیات ملتهاوابسته‌می‌باشد وهرقوه ایکه در مقابل عدالت منقاد نباشد، پس سرنوشت آن زوال‌است، وحدافراطی تعصب، به‌لسان‌شارع صلی‌الله‌علیه وسلم، مبغوض‌قرار داده شده، چنانچه فرموده است: (**لیس منا من دعا الی عصبیة**) یعنی کسیکه به‌عصبیت دعوت میکند، ازما نیست. پس تعصب بعضی اهل دین با بعضی دیگرکه همه در اصول عقائد با هم متفق اند، وقتی که بحد اعتدال تقرر یابد، وسبب ظلم و تجاوز درمعامله وانتهاك حرمت جانب مخالف و یا نقض ذمه واری نشود

پس دراینصورت، تعصب برای فضائل انسانی فضلیت، ودارای منفعت بیشتربلکه مقدسترین وعالی‌ترین رابطه‌می‌باشدآنانی که‌میگویند: تعصب‌مسلمانان رابرمخالفان دین آنها به‌ظلم وتجاوزوادار می سازد، وراه جلوگیری‌ازمفاسد واستکمال‌مصالح

می شود وعصبهٔ مردآن اشخاصی اندکه به‌قوت او بمام می‌شوند واز اوظلم و شر دشمنی‌رادفع مینمایند . (۲)

پس تعصب در راه حق ، صفت‌نفس انسانیست که مصدر نهضت میگردد ، ومتعلقین خودرا حمایه میکند، وازحقوق آنهادفاع می‌نماید. ووجود و طرف اتصال باسا س معلومات ومعارف نفس تابع احکامش می‌باشد .

همین وصف است که خداوند توسط آن اقوام را تشکیل نموده و بناء ملتها را قائم ساخته است ،واین‌وصف‌عقدرابطه هرملت، بلکه‌مزاج صحیحست که اشخاص متفرق راتحت اسم‌واحد متحد می‌سازد. و به‌تقدیر خداوند آنهارا خلق‌متحد، مانند بدن که ازاجزاء وعناصرترکیب یافته‌و یك روح‌آنرا اداره میکند، یکانگی پیوستگی می‌بخشاید.این‌وحدت بین‌ملتها وقبائل، سبب رقابت، ونیز سبب مباهات دوملت متقابل بموجودیت اسباب رفاه و خوبی معیشت میگردد. رقابت بین ملتها مانند رقابت بین‌اشخاص بقدرامکان درهمه لوازم زندگی بزرگترین انگیزهٔ رسیدن به درجات انتهائی کمال می‌باشد. تعصب روح‌است‌و مهبط و مستقر آن هیئت‌وصورت ملت است. وارواح همه افراد حواس ومشاعر آنست .

وقتی که یکی‌از مشاعر وحواس‌به‌یك چیزاجنبی‌متالم گردد، روح جملگی‌منفعل میشود وطبیعتش برای‌دفاع به‌هیجان می‌آید، پس‌روح محرك همت‌وغیرت عمومی، وافروزنده آهنگ ملیت است .

---

(۲) تعصب رانباید بمعنی‌متداول آن یعنی تنگ نظری گرفت. تعصب در اینجا معنی‌تمسك‌به‌حق و بیزاری از باطل است. سیدبه تعصب منفی نیزدر همین فصل اشاره میکند . (مترجم)

ریشه کن سازند ، وزمین را از آنها تخلیه نمایند ، وا ینگونه موضوع در تاریخ مسلمانها ، بعد از آنکه مسلمانها از حدود ، جزیرة العرب عبور کردند، دیده نشده است . برین قول خود ، دلیل صحیح بدست داردم ، که آن وجود ملل مختلف ، در ممالك مسلمانان است واز آن روز یکه مسلمانان برآنها تسلط یافته‌اند ، تا امروز عقاید وراه‌ورسم خودرا حفظ کرده‌اند ، درحالیکه مسلمانها درکمال قوت خود بودند ، ومخالفان دین شان ، بحالت ناتوان بسر می‌بردند .

بلی ! مسلمانان به توسعه کشور ها وامتداد فتوحات حرص شدید داشتند ، وبر معارضین خود قوی بودند ، مگر با اینهم ، پاس حرمت دین مخالفان خودرا می داشتند وحق ذمه آنها را مراعات می نمودند وبه حقوق کسانیکه بایشان در دیار مختلفه منقاد میگردیدند ، اعتراف می ورزیدند ، واز آنها سرتجاوز رادفع میکردند .

از عقائدی که در نفسهای آنها رسوخ داشت ، این طور بود : «**ان من رضی بذمتنا فله مالنا وعلیه ما علینا**» یعنی کسیکه بذمه ما راضی شود پس برای او آنچه است که برای ماست و بر او آنچه است که برماست .

ودر معامله خود با دیگران ، ازامر خداوند تجاوز ننموده اند ، طوریکه خداوند فرموده است : «**یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء الله ولو علی انفسکم او الوالدین والاقربین**»(۱) ای مومنان ! برعدالت استوار باشید، گواهی دهندگان اگر چه به ضررشما یابضرر والدین ونزدیکان شما باشد .

مگر از آنچه که طبائع بشری از آن دوری جسته نمیتوا ند .

از نشئت وآغاز مسلمانان تا امروز ، هیچکس از مخالفین آنها ، از پیشرفت ودریافت

---

(۱) سوره النسأ — آیه ۱۳۶

انحلال عصبیت دینی ومحو اثر آن وخلاصی عقول از سلطه عقائد می باشد،وراه اشتباه می پیمایند . سید دررد آن‌چنین گفته است :

«دروغگویان خلاف حقیقت سخن گفته اند : دین ، اولین معلم ،رشیدترین استاذ ، وهادی ترین قائد نفسها بسوی اکتساب علوم ،وتوسع معارف،ومهربانترین مؤدب وبیناترین مربی است که ارواح را براداب نیک واخلاف خوب عادت میدهد، وآنرا درجاده عدالت استوار می سازد ،ودرآن حس شفقت ودرحم رانمدار می کند.

باز خصوصاً دین اسلام ، ملتی راکه بحالت وحشت، قساوت و خشونت بسر می برد ، درکمترین وقت ، به عالی ترین مقام حکمت ومدنیت رسانید ، آن ملت ملت عرب است.مبالغه وافراط ، طوریکه به تعصب طاری می‌شود،به‌تعصب دینی نیز عارض می گردد ،که در نتیجه ،ظلم واستبداد را می انگیرد، بلکه ممکن است که باعث قیام اهل دین برمخالفین وازبین‌بردن موجودیت آنها گردد طوریکه‌ملل غربی ،بر ممالك شرقی قیام نمودند ،وجنگهای شدیدی که بنام جنگ های صلیبی معروفست برپا نمودند ،منظور آنها ازاین هجوم وجنگها ، ازبین بردن شرقیان بود، نه فتح ،ونه دعوت به دین . همچنان هسپانویان ،بامسلمانان اندلس ، معامله ناهنجار نمودند وطوریکه قبل ازاین وآن در آغاز شان وشوکت دین مسیحی بوقوع پیوسته است .

صاحب قدرت‌یهودیان را درقدس جمع نمود، وآنها رادرآتش افگند مگراین حادثه ، به سبب مخالفت آن بااصول دین ،برای مدت بسیار کم پاید ار بماند. سپس صاحبان دین باصول آن که باساسات امنیت ، ترحم وعدالت استوار است ، رجوع میکنند .

اما بعضی از طوائف اهل دین اسلامی ،درتعصب خود ، درازمنه گذشته شدت نشان دادند ،ولی افراط آنها رابااین درجه نرسانید ، که‌مخالفان‌دین خودرا،

## ترس فرنگ از رابطهٔ دینی

بلی! به‌نزد فرنگان ثابت گردیده، که قوی‌ترین رابطه بین مسلمانها رابطهٔ دینی است، ودرك نموده اند، که قوت مسلمانها، بواسطه عصبیت اعتقادی میباشد، وفرنگیان راجع به‌سرزمینهای مسلمانان مطامع دارند، ودرباره بخش این افکار منحط وخسیس، بین صاحبان دین اسلامی، توجه نمودند، ودر نظر مسلمانان ترك این پیوند مقدس، وقطع ریسمان های آنرا، نیکو وسودبشمار آورند تابدینوسیله بناء کشور های اسلامی رامنهدم نمایند، ومسلمانان راگروه گروه وحزب حزب متفرق سازند، زیراطوریکه درك نموده‌ایم اینها نیز درك نموده، وهمه داناپان درك نموده، مسلمانان ملیت خود را دین واعتقاد خود میدانند.

مفسدان، دربعضی دیاراسلامی، درآرزوهای خود موفق گردیدند، ومسلمانان غافل، ازروی نادانی، ازآنها تقلید ومتابعت نمودند، وبعدازانکه مسلمانان عصبیت دینی راازدست دادند، و درمتنفر ساختن مسلمانان عصبیت دینی بآنها کمك نمودند، ورابطه «ملی» را (که درتنظیم واحترام آن بسبب نادانی وسفاهت مبالغه می ورزیدند همه‌تان مبدل نساختند. پس مثال آنها به‌شخصی می‌ماند، که پیش ازساختن منزل دیگر، منزل موجوده خودرا ویران کند، وازناچاری دربیابان جاگزین وبه‌معرض تفاعلات هوا وآنچه که به‌حیات اومتعرض میشود، قرارگیرد.

این اسلوب وطریقه سیاست اروپائی است، که دولتها آنرا بخوبی آزمایش نموده اند، ومیوه‌های آنرا چشیده‌اند، وحالا باین سیاست باشرقیان رویه نشان میدهدو ازآنها ارزوهای خودرا برآورده می‌سازد.

ماحقیقتاً تعجب میکنیم ازانکه بعضی مسلمانهای ساده لوح، با وجود یکه برعقائد خود باقی، ودرایمان خود ثابت مانده اند، بازهم راجع به‌بدی تعصب دینی، سخنان خودرا پخش میکنند، ومتعصبان را، بسبب بیهوده گی اهل خشونت میدانند،

منصب ومقام بلند خود، که مستحق آن بوده، محروم نگردیده، وسائر ارباب ادیان مختلف، در ممالك اسلامی، باوجود اختلاف به مناصب بلند رسیده اند، و ممالك اسلامی در منتهای درجه، رشد وکمال قوت خود، بودند، و به همین شکل این حالت دوام دارد. درحالیکه، ملل غربی، تا امروز با این درجه عدالت نرسیده اند. (پس دوری باد از رحمت خداوند، مردمی را که گمان میکنند که مسلمانان باساس تعصب خود مخالفین را ازحقوق مانع می شوند) مسلمانان به دعوت دین می پرداختند وکسانی که دعوت را قبول نمیکردند، ازآنها مالیه، که به دیگران قائمقام خراج است ودر کتب فقه اسلامی اندازهٔ آن معلوم است، عادلانه می ستیدند، واین غیرازرفتار روزهای اول شوکت وقدرت نصرانیان رومانی ویونانی می باشد، زیراآنها درحین تصرف نمودن اراضی، اهل آنرا به ترك آدیان شان مجبور می ساختند! ودبی مسلطین را که دین مسیحی بود، درآنها می قبولانیدند، طوریکه در مصر، سوریه، وحتی درممالك خودفرنگیها ازاین رویه کار می گرفتند.

آیا برای دانائیکه عقل وی به آفتی مصاب نگردیده باشد، این مجال است که تعصب دینی را نقیصه بپندارد؟ آیا بین تعصب دینی، وبین تعصب ملی، فرقی موجوداست؟ البته دینی مقدس تر، وپاك تر، ودارای فائده همگانی می باشد. گمان نمیکنم که کدام دانائی درصحت آنچه که تذکرداديم متردد ومتشکك گردد. پس چیست اینها را که درباره آنچه که نمیدانند عبث گوئی دارند، بیهوده حرف بیمایه می زنند؟ کدام اصل عقلیست که ازحیث مفاخره ومباهات، تنهابه تعصب ملی استناد می ورزند، وآنرا از شریفترین فضائل محسوب میگردانند، و ازآن به «حب وطن» تعبیرمی نمایند؟ کدام اساس مدنیت بشریست، که برآن بمنظور اهانت تعصب دینی معتدل اعتماد میکنند، وآنرا نقصیه یی می شمارند که باید ازآن دوری جسته شود؟

اما اگر طوفان آشوب ها برخاست، وروی زمین را ویران نمود ، پهنای گیتی را خون مخالفان دین ومذهب شان پوشانید پس هیچ نبض شان بحرکت نمی آید ونه احساس (۱) شان بان متوجه میشود، بلکه ازآن متغافل میشوند ،وآنرا فراموش می کنند ،وهیچ تأثر نشان نمیدهد وآنچه را که از قبیل شفقت انسانی وترحم طبیعی ،درفطرت شان گذاشته شده ، همه را از یاد می برند ،وچنان می پندارند ،که طوراهل دین شان ، مانند حیوانات چرنده اند ،وازآن نوع انسانی نمی باشند که اروپائیها آنهارا حامیان واعوان خود می دانند !

آن فرنگیان که به تعصب دینی تمسك می ورزند ، دارای شان و حالت عجیب وغریب می باشند .

هر مرد آنها ،به عالی درین درجه آزادی خود می باشد (مانند گلیدستون وامثالش) بعد ازآن سخنی که ازاو شنیده می شود ، دران ،دم ولفس روح بطرس راهب (۲) موجود است بلکه روح او را نسخه روحش می یابی .

پس ای امت مرحوم !

اینست زندگی شما پس آنرا حفاظت کنید . واینست خونهای شما پس آنرا بریزانید . اینست ارواح شما پس آنرا نابود بکنید . اینست سیادت وحاکمیت شما پس آنرا بدون مرگ به پول مفروشید . اینست روابط دینی شما پس شمارا به وسوسه ها

---

(۱) شاعری چه خوب گفته است :

**قتل امرفی غابة جریمة لا تغفر**

**وقتل شعب امن مسألة فیها نظر**

یعنی کشتن یك مرد در جنگل جریمه ایست که آمرزیده نمیشود ،اما کشتن یك ملت بیگناه موضوعیست قابل دقت .

(۲) داعیه جنگ صلیبی وافروزنده آتش آن

وآنهارا ازتجهیزات مدنیت موجوده دورمی پندارند .

واین گروه مسلمانان نمیتوانند که بد بوسیله وحدت خود را ازدست مید هند وضع وشان خود را فاسد می‌سازند،وبریشهٔ خود تیشه می‌زنند،خانه های خود را بدست خود وبدست اشخاصیکه دین رادرك میگویند ،ویران می سازند ،و تعصب معتدل را از بین می‌برند ، در حالیکه برمحو وازالهٔ آن ، محو وازاله ملت مرتب می گردد ،و به‌اجانب تسلیم داده می‌شود ،وتا زمین‌وآسمان است ،آنهارا محکوم قرار میدهند .

## فرنگیان از همه کینه‌توز و دشمن تر اند

فرنگیان ،ازهمه‌متعصب‌تر،وازهمه‌به‌دواعی‌واسباب‌تعصب وکینه جوئی‌متمسك‌تراند . وازاساسات حکومتهای‌سیاسی‌آنها ، دفاع از داعیان‌دین مسیحی ،وازپخش‌تعلیمات آن ، ومساعدت آنها در کامیابی دعوت شان می‌باشد . وشخصی که پیرو دین و مذهب شان است ، وقتی که بروی دریك منطقه از مناطق شرق ازطرف دشمن ، ازآنجه که اجتماع بشری خالی مانده نمیتواند - تجاوز کرده شودآنگاه‌طنین‌ناله وفریاد را در فضای مدنیت غربی می‌شنوی ، وبجمعیت خودچنین ندا میکنند :

«آگاه باشید !مصیبت بزرگی بوقوع پیوسته ! حادثه مهمی رخداده است ! همه قیام نمائید ! وبرا ی تدارك وجلوگیری از مثل‌آن‌آمادگی بگیرید ،تاجامعه دینی متضرر نشود !اگرچه آنها را ،حالت اختلاف ملیت ها،وبغض وکینه توزی وبدگوئی به یکدیگر ، درسیاستهاسی‌بینی وهردولت ایشان ،به لغزش‌دولت دیگر پیشرفت‌وارتقا می یابد . وآن دیگر را ، با عواقب ناگوار مواجه می سازد ، باوجود اینهمه ، برای حمایه همرنگ دینی خود ،باهم‌اتحاد وائتلاف‌می‌ورزند ، اگرچه در دورترین نقطه زمین باشد ، ولو که بین این هم‌رنگ دینی‌و بین‌آنها علائق ملی قطع گردیده باشد .

(ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان)(۱) یعنی یکدیگر خودرا برنیکو کاری وپرهیزگاری مدد کنید ویکدیگر خود رابر گناه وظلم یاری مدهید!)

## مسلمانها نزدخدای خود مسئول پاسداری متصرفات خودند

جمال‌الدین گفته: جای تعجب است آنچه که دربین مسلمانها می‌بینیم انسان رامتحیر می‌سازد پس همه ایشان بحکم شریعت ونصوص صریح آن، به نزدخدای خود ازحفظ ممتلکات ومتصرفات خود مسئول اند. بین قریب وبعید، وبین آنانیکه در عنصر متحد واین آنانیکه درعنصریت مختلف اند ازحیث مسئولیت در بین ایشان، کدام تفاوت وامتیازی دیده نمی‌شود، بلکه فرض عین هریك آنهامی‌باشد. اگر یك قوم مقام ومحل خودرا پاسداری‌نکنند مرتکب گناه بزرگی شناخته می شوند، آن گروه راواجب است درراه حمایه وحفظ متصرفات خود ایثار و قربانی ارواح، وصرف اموال رامتحمل‌شود. هرمشکل وهر کاربزرگ وخطیر را برخود بپذیرد مجازنیست که با کسانی که درآن غلبه جوئی می کنند ازدرتسلیم پیش آیندونزد ایشان گردن نهند بلکه سعی ورزند تاسلطه امور خود را بدست آرند. سریعت راجع به طلب وحصول سیادت ازدست دیگران تاحدی با کیدات نموده که اگر یك مسلمان از سلطهٔ اجنبی رهائی نیابد، بروی‌لازم است که دیار حرب راترك بگوید.

هرمسلمان در ژرفای‌دل‌خودموجودیت وآوازمنادی را حس میکند. ومنادی باو، تقاضای شریعت وآنچه راکه ایمان بروی فرض سهداند، تفهیم مینماید. این منادی منادی‌حق است. واز باقیات‌الهامات‌دین‌می‌باشد. مگرباوجود اینهمهٔ اهل‌این دین رادراین ایام می‌بینیم که، گروهی ازضروریات گروهی دیگر، درغفلت اند. وبردردمندی وتألم آنها دردمند ومتألم نمیشوند.

---

(۱) سوره المائده آیه ۲

مغرور سازدونه سخنان بیهوده‌بی‌راه گرداندونه مزخرفات باطل شمارا‌د رد هشت افگند. پرده وهم را 'از باصره فهم بردارید ' وبریسمانهای رابطه دینی 'که‌مستحکم ترین پیونداست‌زبان‌، ترکی باعربی 'فارسی‌با هندی 'مصری بامغربی‌متحدشده 'چنگ بزنید ' واین رابطه ' چنان رابطه نیست که‌قائم‌مقام رابطه‌نسبی آنها گردیده ' واگرشخصی ازآنها بامصیبتهای زمانه مبتلاگردد دیگران اگر چه باهم از حیث مسکن و اقلیم دور باشند ' احساس ناراحتی میکنند .

این‌رابطه 'ازقوی ترین روابطیست که خداوند آنرا نصیب شما گردانیده ' ودرآن عزت 'مناعت وسیادت شمامضمر است . پس‌آنرا ناتوان مگردانید، بلکه بر شماست که‌آنرارعایت نمائیدیعنی ، به‌سلطه عدالت منقادگردید 'زیرا عدالت اساس کائنات 'وپایهٔ قوام آن‌است . قومی که‌بعدالت به‌نظراهانت می‌بیند ' راز موفقیت وکامیابی رانمی‌یابد . برشماست که‌ازخدابترسید ،ودرباره حفظ ذمه‌واریها ومعرفت حقوق وحسن معامله، وتقویه روابط الفت ' بامنافع ملی بین‌شما وبین هموطنان شما ' وهمسایگان‌شما که ازادیان مختلف می‌باشند ومصالح‌شما ومصالح آنها' بامصالح یکدیگر ' مربوط است اوامرخدا ومصالح را مراعات نمائید ' وعصبیت دینی راوسیله تجاوزواتلاف حقوق مگردانید' زیرادین شما' آن را ناروا شمرده وشمارا ازعذاب آگاه می‌کند .

درعلاوه عصبیت‌خودرا محض‌تابع امیال خود که‌بعضی شما به‌بعضی‌دیگر شما نشان دهد' مگردانید ' بلکه عصبیت خود را'بطوراجتماعی و همگانی ' به‌منظور قوت ' مناعت' شوکت وسلطه' وتحصیل علوم مفید وفضایل 'وکمالات انسانی' وسیلهٔ مسابقه ورقابت قراردهیدوباساس عصبیت'باهم متحد شوید' ویکدیگرخودرا ازگودال‌نقصان به‌ذروه کمال برسانید ( **وتعاونوا علی البر والتقوی** )

*

آن در چنگال‌های انگلستان، توجه زیاد داشت. در اینباره این قول اوست که میگوید:

گویا قوهٔ فرعونی از دهر و زمان عهد گرفته، که وادی نیل را ترك نگوید!

پس وقتی که یك فرعون می مرد فرعون دیگر بجایش می‌آمد وحینکه یك خانوادهٔ فرعونی از بین می‌رفت خانوادهٔ دیگری ادعاء وراثت آن مینمود واین خانواده ازما وراء بحار می‌آمد وخود را به نسب فرعونی که ازحیث تکبر وادعاء خدائی ادنی ترین مشابهت داشت می‌پیوندید.

بسااوقات این آیه را مکرر، بتکرار، منمود: (استخف قومه فاطاعوه)

یعنی قوم خود را خفیف العقل گردانید پس گفته او را اطاعت کردند.

و می‌گفت:

شگفت آور است شخصی که با مصرومصریها کمك می نماید. و در بین آن‌ها مدتی راسپری میکند وبا رهمین نصیبش می‌شود!

موسی (علیه السلام) ازمصر به سبب یاری که با مظلوم نموده بود واز ظالم نجاتش دادمتهم وفرعون در آن معبود ومورد تعظیم قرارگرفته بود. ترسان بر آمد و راه را سپرید.

یوسف راستگو به سبب تهمت که مرتکب گناه آن نشده‌بود، در زندان انداخته شد. (۱)

بلی! درنتیجه حق اشکار وباطل زائل گردید. زود است که مصریها رهائی یابند، واین در وقتی که اعمال خود را باساس استواری ودوراندیشی انجام دهند. وخویشتن را صاحبان عزم و اراده وصاحبان قوائیکه حکم ذاتی مقتضی آنست، گردانند. (۲)

---

(۱) همچنان سید به امر توفیق وعمال بردانیه درشب ازمصر تبعید گردید.

(۲) پیشگوئی این فیلسوف بزرگ وقتی که مصریها حسب آن عمل کردند تحقق یافت و الحمدالله.

گوئی چشم این فیلسوف پنهانگران بود. مادر سال ۱۹۵۲ گلوی انگلیسها را می‌فشردیم تا آنکه مملکت خود را آزاد ساختیم پس خدا براو رحمت کند.

مردم بعضی بلاد شرقی حرکات وغلبه جوئی انگلیس را در افغانستان می دیدند ، مگر بجوش وغیرت نمی‌آمدند وصدای آنها بلند نمی‌شد . بعضی‌ها مداخله انگلیس را در ایران مشاهده میکردند ولی از آن متأثر وغمگین نمی شدند اقوام مسلمان از ظلم واستبداد ، کشتار ، چور وچپاول که در هند موجود بود اطلاع داشتند ، ولی از جای خود حرکت نکردند . عساکر انگلیس در زمینهای مصر رفت وآمد میکردند و مردمان را نابود میکردند ، واز برادران خود که با رگ وخون نزدیك بودند واین مصیبتها را مشاهده میکردند کمك نمی‌دیدند .

سپس از اسباب آن بطور اجمال یاد آور شده وگفت :

شکی نیست افکار عقلی وعقائد دینی ، وهمه معلومات ومدرکات ووجدانیات نفسی ، گرچه باعث اعمال اند ، وبحکم آن صادر می‌شوند مگر همین اعمال اینهمه را درنفس ثابت وآنرا از طبع آن میگردانند ، تاآنکه برای نفس ملکه و خلق گردد وبرآن آثار مناسب بآن مرتب گردد .

بلی ! انسان ـ بفکر وعقائد خود انسان است مگر آنچه که از آئینه های عقل او ازقبیل مشاهد نظر ومدرکات حواسش منعکس می شود در آن تأثیر قوی بوجود میآورد . پس هرچیز مشهود ـ فکر را تولید میکند . وهرفکر درداعیه ئی که بآن دعوت میکند اثری میگذارد . واز هرداعیه عملی نشئت میکند ، بعدازآن توسط عمل به فکر رجعت میکند و دور وتسلسل بمیان می‌آید وانفعال بین اعمال وافکار بطور مستمر تا که ارواح دراجساداست منقطع نمیگردد . وهریك برای یکدیگر پایه ، وآخر فکر اول عمل ـ واول عمل آخر فکر می‌باشد .

## نظریه جمال الدین افغانی راجع به مصر و مصریها

شکل حکمی که باید طبق آن مصر بطور خصوصی وشرق بطور عموم حکم کند :

جمال الدین دوست مصر ومصریها بود ، وبه موضوع و مسئلهٔ مصر وبه افتادن

پس تاج بر سر او تاوقتی می‌باشد ، که‌اونگهبان اپن قانون باشد، وحینیکه او حانث قسم گردد واز قانون ملت ترس وهراسی نمود پس در این حالت یا سر اوبدون تاج ویاتاج اوبدون سرمی‌ماند . این عملی سزاوار ملت است ، واین در وقتی که از ملوك وامرا خود دربارهٔ قانون اساسی ترس عدم اخلاص را احساس نماید ویا عدم اهلیت آنهارا راجع به عهده دارای شکلی قانونی قلباً وقالباً دریابد واگر چنین نبود ، پس مردصالح وقریب ، از شخص دوروبیگانه بهتر است .

## قانون مجلس پارلمانی مصر

آزادگان مصری ، از جمالدین تقاضا نمودند ، تا برای مجلس پارلمانی پلان ونقشهٔ‌ئی طرح نماید پس گفت :

برادران ! قوهٔ پارلمانی هر ملتی که باشد معنی حقیقی را وقتی دارامی‌باشد که‌آن مجلس ازطرف‌خود ملت‌باشد. هرمجلس‌پارلمانی، که‌به تشکیل‌آن شاه یاامیر ویاقوهٔ اجنبی که محرك هردو باشدامر کند، پس‌بدانید که‌زندگی این قوه پارلمانی موهومی بارادهٔ مؤسس‌آن مربوط می‌باشد. پس‌عزت شاه رانهضت ملت مملوك تیره می‌سازد خصوصا آن‌نهضتی که‌بارادهٔ شاه و یایك امیر و یا یك شخص دخیل که برملت مقتدراست،برضایت خودبنام‌مالك‌باشد، و ملت‌او درادارهٔ شئون‌مالك متصرف باشد، وزمام اموراًن باساس معنی مطلق باشد. بزرگترین آرزوهای ملتهای مملوك واسیر خلاصی ازحلقه و حکم اجنبی می باشد .

سپس گفت :

زود است که‌درآیندهٔ نزدیك ببینید، وقتی که مجلس‌پارلمانی مصرتشکیل یابد، بدون شك به صورت ظاهری خود با مجالس پارلمانی اروپائی مشابه خواهد بود، باین معنی که کم ازکم درآن احزاب خواهد بود ، حزب راست و حزب چپ وزود است به بینید و قتیکه مجلس شما تشکیـــل یابد در آن برای حزب چپ

زود است که این کار رابه‌سبب عواسل فشار انجام نمایند ، ووقتی کی تمام نمایند و متحد شوندوآرزو هابه سوی یك غایه متوجه شود قوت بمیان می‌آید .

ووقتی که این‌قوت راپس خود، دربازار مسابقه ، قرارندهند ویاآنرا به‌دسیسه سازیها ضائع نه‌نمایندپس بگوکه کاربه‌پایان‌رسیده قوم کامیاب گردید .ودرصحنه زندگی بشایستگی وآرام داخل شدند .

مصروشرق بادولتهاوامارات خودوقتی‌زندگی‌میتواند که خداوندهریك آنرامرد قوی وعادل نصیب گرداند واین مرد براهل آن بدون سلطه ونفوذ طلبی حکومت کند زیرا قوت سطلقه‌سبب‌استبداد میگردد . وعدالت باساس قوهٔ مقیدتامین‌میشود. وسظورم‌ازحکومت مصربه توسط اهلش اشتراك ملت‌درحکم قانون درست می‌باشد. سپس گفت :

وقتی که ثابت شد که بعضی اشیاء به بخشش داده نمی شود پس مهمترین‌آن حریت واستقلال‌است زیرا حریت‌حقیقی راقوه وسلطه‌برضای خودبه‌بخشش نمی‌دهد ونه استقلال را .

## شکل درست قانونی در مصر

شکل قانونی درست غالبا نزد شاه و صاحب سلطه که لذت استبداد را چشیده باشد سالم نمی ماند و حینیکه شورای ملت با اراده اش تصادم می نماید ، و یابر هوسهایش غالب میگردد ، اینحالت بروی مشکل تمام می‌شود.

لذا گفتیم :

وقتی کی‌خداوند مصر وشرق رامردقوی وعادل نصیب‌گرداند واین مرد بران حکومت کند این مرد یاموجود می‌باشد ویاملت‌اورا به‌شرط امانتداری وپیروی‌اش‌از راه قانون اساسی بر اقتدارمی آورد وبرسر اوتاج میگذارد .

مجلس پارلمانی موهومی شما (وقتی که این خوابها حقیقت پیدا کند) تشکیل می یابد، وازقواعد کلی فلسفه که وجود از عدم بهتراست مخالف می باشد، لذا نبودن همچو مجلس از وجودش بهتر است.

## نظریه اوراجع به احزاب سیاسی در مصر

جمال الدین گفته:

احزاب سیاسی در شرق بهترین دوائیست مگر متاسفانه به زود ترین فرصت به بدترین دوا ها مبدل میگردد.

ما شرقیها احزاب سیاسی را برای حصول حریت واستقلال بصورت خوبتر تشکیل کرده می توانیم، درحالیکه همه جهانیان دوستان ما اند. و به ترك آن مجبور می شویم، درحالی که هم برای مادشمن اند.

سبب بنیادی آن عدم نکافوی قوای ملت واحزاب سیاسی آن می باشد. حزب سیاسی گاهی ضعیف ویا با افراد کم، که ازآنجمله اشخاص فهیم ویا تجربه نیز موجود می باشند، بمیان می آید، وبه منظور آزادی ملت از قید اسارت و استبداد ایثار وجانفشانی خود را اعلان مینمایند، وخدمت نفسهای خود را درخفادرنظر میگیرند. پس براهل حزب دلهای متحدمی شوند، وحسب سیاق ضرورت وداعیه حاجت دراطراف آنها مردم جمع می شوند وکارهای عجیب و غریب آنها بهتر پنداشته می شود وشخص بیگانه آنها را به هوس درمی آورد مانند شان حوادث نو پیدای که درانقلاب ملتها از یك حال بدیگر حال می باشد. ملت به تعقیب وعده های حزب سعادت ورفاهیت، حریت واستقلال ومساوات را با وسیعترین شکل آن بخیال خود می پروراند که حصول آن دروقت نزدیك چه که در آینده دور هم ممکن نمی باشد! از حزب به تمام معانی طاعت، انقیاد، کمك وایثار پشتیبانی میکنند... تا آخر.

کدام اثری نخواهد بود ، زیرا کم ازکم مبادی آن معارض حکومت می‌باشد و حزب راست پشتیبان آن خواهد بود .

## وکیل شوری در مصر کیست ؟

بعد از سخنان زیاد ، خواست وکیل را که از ملت وکالت میکند بشناساند. می بیند کسیکه وکیل ملتی میشود ـ که به سبب فقدان آزادیش مشکلات و مصیبتهای آن ملت را بشمار نمی‌آورم ـ پس‌او مانند آله‌فلج وبی فائده‌یست،بدست یك قوه ایکه برای وصول وطن وهموطنان خویش بآنچه که رسیده اند کار میکند وسعی می ورزد .

اگر بخواهید کمی فکر کنید، آنرا می‌شناسید ،ویا اگر بخواهید صفت‌آنرادرمی‌یابید من بشما میگویم :

وکیل شما حسب مقتضای آنچه که گذشت‌از داشتنی های‌مصر شمادرعصر شما ، آن شخص بارسوخیست که بهمه مساعی خود،مال دهقان را بدست می‌آرد. آن بزدلیست که از مبارزه باحکام ،ویا آنانیکه از وی در همت بسیار کمتر اند ، دوری‌می جوید . آن مردیست که در مقابل حاکم ظالم برای آوردن دلیل (گرچه دلائل‌روشن باشد) ارزشی قائل نمی شود .آن‌مردیست که همه‌چیزوحکمت را در اراده قوه ظالمانه تصور میکند ،واز وطن خود مدافعه ومناقشه حسابی خود را بی احترامی ، سؤ تدبیرعدم هوشیاری وبی پروائی تلقی میکند .خلاصه اینکه،همه صفات عزت نفسی ، وارزشهای ملی وقومی‌راهلاکت‌وتباهی میداند وآنچه راکه‌به ذلت واحتقار قومیت وبه زائل شدن عوامل انکشاف‌ونمو حریت ملت تمام‌می‌شود، جولانگاه حکمت عصر خود می پندارد (۱) متاسفانه طوریکه می بینیم از اینگونه

(۱) متاسفانه این همه‌صفات‌درعصر سیدجمال الدین رحمه‌الله‌تااین نزدیکیها در اشخاص بارسوخ مصر موجود بوده (مؤلف)

قریب باشد راضی میگردند و بر آن قناعت می ورزند و بر وعده راستین، که میعاد آن دور باشدصبر نمیکنند . پس در هردوحالت خساره مندمیگردند، وبدون ناکامی کدام نتیجه دیگری نمی بینند .

مگرمصریان وشرقیان بطور عموم ، مانند شخصی اند ، که اموال وزمینها رابعد از خود بگذارد ، واندك آن معلوم وزیاد تر آن مجهول باشد ، وبعد ازخودورثه بسیار اسراف کننده بگذارد .

ومثل این حالت از مورث ووارث ــمی بینیم ، که شریعت وارث نادان را از تصرف در اموال خود باز میدارد ، واو را قاصر وغیر سختنا روا زاد درسملو که و متروکه مورثش سی پندارد . بلی ا شرقیان درآنچه که برای ایشان میراث مانده تحت حکم مبذرو اسراف کننده وسفیه ونادان قرار میگیرند ، ومقتضیات روز، برشرق واهل آن حکم نموده که حاکم ومانع آنها از تصرف ، اجنبی باشد ،

فرق بین هردو، یعنی بین وضع مقررات برای منع وارث مبذر از تصرف درمال از طرف حاکم شرعی، بین حکم غرب به وضع مقررات منع تصرف برشرق واهل آن ظاهر است، زیرامنع شرعی بواسطه اثبات صلاح وخوبی حال وسیرت وارث از بین می رود، وحق او را بارجاع حریت بتصرفش درمال مورث واضح می سازد . مگر درمنع غرب دلائل رشد وفهم و دراین عوامل قولی و دلائل منطقی مؤثر نمی باشد ، تا ممانعت را مرفوع سازد .

سبب اینست که غرب درحقیقت اینرا ازمصلحت نمی بیند که حالت و سیرت مبذر واسراف کنندهٔ شرعی اصلاح یابد، تاحقوقش برایش مسترد گردد، بلکه بزرگترین آرزوهای غرب اینست که حالت بی راهی واسراف شرقی دوام کند، ومدت و زمان محرومیت ازحقوق، نیزدوام یابد، و بموازات مدت استعمار تملك و اسارت دوام نماید. وتازمانی که شرقیان درحالت نادانی واسراف باشند، پس نتیجه این دوعامل

وقتی که مطلوب حزب از ملت بر آورده شود ،وحکم آن استحکام یافت ،در اینوقت در رؤسای حزب صفات خودپسندی وانانیت پیدا می شود ، وخود پسندی گردن او را دراز می سازد ، پس آن اطاعت از دلها کشیده می شود ونفسها از آن انقیاد بهم پیچیده میگردد ، ودر نتیجه ، تنفر عمومی بمیان می آید . پس در این وقت ، به ترك حزب مجبور می شود ، وگره آن طبعاً نازو منحل میگر د د و همه باو دشمن می شوند .

## نظریه او درباره انگلیس وعرب بطور خصوصی ودرباره شرق بطور عمومی چگونه شرق قیام میکند وخود را ازمستعمرین آزاد می سازد ؟

جمال الدین گفت در حالیکه انگلیس را توصیف مینما ید :

مرد انگلیس دارای ذکاوت کم ، ثبات قوی ، طمع وحرص وعناد زیاد ،خیلی صابرو متکبر می باشد . عربی ویا شرقی دارای ذکاوت زیاد ،فاقد ثبات، بسیارقانع وجزع کننده دارای صبر کم ومتواضع می باشد.

انگلیس بر خطای خود ، که در گفتارو کردارش رخ دهد ،ثابت می ماند، وشرقی برحق ثابت نمی ماند ، ونه برمطالبه حق خود . پس شخص اولی به سبب فضیلت ثبات ، نتایج خوبی را نائل می شود، ودومی همه حق را به سبب بی ثباتی وبی صبری از دست می دهد . در حالیکه درقرآن کریم صبر ولزوم آن بیشتر تذکر یافته. مانند این قول خدا (جل جلاله) :

**اصبروا وصابروا واین قول او تعالی :والذین صبروا- ولو انهم صبروا - و بشرا لصابرین .**

اینهمه بر این دلالت میکنند که ملت عربی بطور خصوصی ومسلمانها بطور عمومی به صبر وثبات واخلاقی که سبب سعادت بشری میگردد محتاج تر اند. می بینی که وعده روغین-آنها را از علم منصرف میگرداند وبرآنچه که مبعا دش

۲ ـ قریب ساختن آن شخصی که همنوی بسیار ضعیف و از مناقشه و مطالبه حق، خیلی دور باشد.

۳ ـ داخل شدن در کشور، باساس سفرفی ساختن اهل آن طائفه طائفه وقبیله قبیله، وتحریك یك گروه درمقابل دیگرگروه (گرچه ترمزهای ناچیز باشد) تاتنفر بعض ها شدت یابد، وجنگهای شدید بین آنها رخ دهد، ولی تنها بین یك طائفه ودیگر طائفه نزاع نمی افگنند، بلکه افراد یك خانواده را هم بین خود به نزاع می درآورند، و باینوسیله به وصی جرأت می بخشد تا حکم کمفی راطولانی وپیوسته نرسازد، و دستان ملت ودستان اشخاص مخلص را بزنجیرها بسته، وآنهارا ازپیشرفت ونهضت وطن وخلاصی ازحلقه اسارات وزنجیر های محرومیت تصرف، مانع گردد.

## چگونه زنجیر های منع تصرف ومحرومیت را بگشائیم؟

گشودن زنجیرهای منع تصرف ومحرومیت، ورسیدن به استقلال به موثرترین عوامل مانند پیشرفت جامعه توسط علم صحیح، ودرك نقاط خوف، وشناختن واجبات، وطریق وصول به مطلوب ـ وهکذا به داخل شدن از دروازه ها بمنظور رسانیدن حق ضعیف ازقوی مربوط می باشد. ومهمتر اینهمه که ذکرشد اتفاق واجتماع خواهشها وآرزوهای مختلف می باشد.

وقتی که ازصف دوای آن درسیده شد چنین گفت:

دواء رامطالعه میکنید حالانکه دواء درموجود شرق واهل آن پنهان است وتوسط آنها مستحکم گردیده است. وبرحکیم حاذق مشکل تمام میشود که به توصیف دواء مفید وشفابخش ووقایوی بپردازد، درحالیکه اعتقادداشته باشد که مریض آنرا تناول نمیکند، بلکه شاید مریض به عکس هدایت طبیب امروز عمل کند، حتی ولوکه مریض درك نماید که بر عدم تناول آن، مرگ کشنده مرتب میشود.

واینست حالت شرقیان، دراقلیم ها وساحات مختلف.

عدم اهلیت اخذ زمام امور خویش می‌باشد، و باین اساس حکم و حمایت خارجی دوام میکند .

هردولت غربی که دروازهٔ دولت شرقی‌را بکوبد، بهانهٔ آن یاحفظ حقوق‌سلطه و یافرونشاندن شراست، که‌بآن‌دولت شرقی مواجه شده، ویاانفاذاحکام وفرامین و یاغیر ازاین ازبهتان فریب ودلائل ضعیف کار میگیرند .

اگراین وسائل گمراه کننده کافی دیده نشود، برین‌دلائل استناد می ورزد: حمایه مسیحیان یا اقلیتها، یا حقوق اجانب و امتیازات آنها، یاحریت ملت ، یا تعلیم اصول‌استقلال، یااعطاء حقوق‌حکم ذاتی‌به‌ملت، و یاغنی ساختن‌ملت فقیراز راه عوامل ثروتمندی وغیره .

پس‌ملت شرقی غافل ـ دراین وعده های فریبنده فحوای این بیت شاعر را درك میکند :

**ما زال یغدق الاء ویشفعها بما یفوق امانی النفس با لعظم**

( پیوسته ، نعمت ها را پیش می کند بلکه بیشتر ازان بزرگی و عزت راهم در پی آن می‌آرد . ) پس‌بآن‌مطمئن میگردد واینکه‌غربی او رامحروم می‌سازد باین محرومیت تسلیم می‌شود، وامر اورا بجا می‌آورد .

اما آنچه راکه غربی، انجام میدهد اینست :

پلان‌را دریکی ازمملکت خودباخود برمیدارد، سپس‌آنرابه‌فکر خود می‌سپارد درآن نگاشته شده است :

«ملت‌نادان ومتعصب، زمینها حاصلخیز، معادن فروان، طرح‌ها بزرگ وهوا معتدل است» .ماسستحق تریم که‌ازهمهٔ‌آن استفاده کنیم !»وبرای وصول‌به پیروزی و غلبه جوئی ثمربخش ـ پلا نگذاری میکند ؛وآن طرح اینست :

۱ ـ تبعید هر باشندهٔ اصلی که قدرت اظهار مطالب ملی را داشته باشد .

پس گفت : مردم از ترس مرگ بحالت مرگ ، واز ترس ذلت بحالت ذلت اند.

## دوائیکه بلع کردن آن برشرقیان آسانست چیست ؟

اما شما دوائیرا مطالبه میکنید ، که بلع کردن آن آسان باشد ؟

پس میگویم : بلی !

مابه عمل نوین محتاجیم، ناطقه دو ین را به علم صحیح وفهم نو ین برای ادراك حقیقت معنی سلطه اولی که براجساد وارواح میباشد متوجه سازیم وآن سلطه اولی دین است . ودیگر ایجاد وحدت است بین اهل ادیان واستحکام عزم در قبول مرگ در راه حیات وطن .

با ینمنظور ، جمعیتهای تمام میکنند ، و امور آنها را گروهی از مردم متحمل می شوند که در نفسهای عالی وغیور خود عهد میگیرند ، درواره هیچ سلطان را نمی کو بند شب و روز آنها را رمز اول نمی گردانند . و ترس عدم آنها را ضعیف نمی سازد . ونه وعدهٔ منصب انهارا مغرور میگرداند ونه تجارت ومکسب آنها راغافل می نماید بلکه گروهی میباشند که باوصف درماندگیها ونامِلائمات نجات وطن را از استعمار غنیمت بزرگ ، و بعکس آن غرامت بزرگ میدانند .

وقتی که اورا پرسیدند : آنها کجایند ؟

جواب داد : میگویند : حاجت یاالاختراع ؟ وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده : ( اشتدی ازمة تنفرجی ) یعنی تمام امور را استوار بگیر ، گشایش نصیب میشود .

پس سختی همت را بمیان می‌آورد روشنی امید نمی باید مگرآنکه رهائی ازتاریکی نومیدی جسته شود . یك امر و بعث پیدا نمیکند ، مگر آنوقت که در حالت تنگی باشد ، وروشنی صبح آشکار نمیگردد مگر بعد از تاریکی شدید

نزد اهل شرق، دوائیست که راجع به شفاء سریع التاثیر می باشد، مگر این دواء برای بزدلان آنها خطر بزرگ وعامل ترس است. وحکماء شعر که عرب اند آنرا چنین توصیف نموده اند :

**عش عزیزا اومت وانت کریم - بین طعن القنا وخفق البنود**

یعنی «یاجوانمردانه زندگی کن یاجوانمردانه بمیر، درمیان ضربت نیزه هاوجهش پرچمها !»

**لایسلم الشرف الرفیع من الاذی-حتی یراق علی جوانبه الدم**

یعنی شرف عالی از اذیت سالم نمی ماند تا آنکه در پیرامون آن خون نریزد .

این دوا را غربیها بمیراث برده اند وبهمه معانی آن عمل کرده اند و باین سبب دارای عظمت ودوام وحکم بر شرقیان گردیدند .

وما امروز این حقیقت را به پیش روی و عقب خود محسوس و مشهود درك میکنیم اما شرقیان در این دواء شافی ووقابوی ـ تلخی مشقت وتکلیف حس کردند وآنرا ترك گفتند ، و به مجد شاندار وسلطه حاکم (خروسخ ) راضی شدند . وامروز هم آنرا مالك نیستند پس این قول شاعر برآنهاصدق پیدا کرد :

**ولایقیم علی ضیم یراد به - الاالا ذلان عیر الحی والوتد**

بر ذلتی که برایش اراده می شود بران راضی نمی شود وآرام نمیگیرد مگردوذلیل که آن دو : خر قریه وسیخ است .

من امروز حصول این علاجها را دور می بینم همتها سقوط کرده ، عزائم ضعیف گردیده وحدت از بین رفته غفلت مستولی گردیده نفسهای اکثرشرقیان ازمرامهای غیرت نفسی فاصله گرفته از لذتی که در وقت حصول مناعت وقوت قوسی وحریت حقیقی سبب انبساط وخوشی روح میگردد محروم شدند وآنچه که درحاکم فردی (گرچه درویش وضعیف باشد ) بواسطه قوت گروه از قوت وسلطه بر توده محکوم موجود است آن توده توده شرقی امروزیست ، که تسلیم ذلت وتابع نیروی موهومی نیست که آنرا ترس هولناك ودیوآسا خورنده تخیل می نماید .

نیست که چیز تاثیری داشته باشد ، ونه تاریخ ما دارای کدام مجد و عظمت قابل تذکر می باشد لسان عجمی راکه سرقی می داند از مدرکات انتها ئــی بشریست که بآن‌وصول ممکن می‌باشد . ونصائح خودرا باین گفتار ختم‌نمود :

قومیکه لسان ندارد ، جامعه‌آن وجود ندارد . وقومیکه لسان ندارد آ د ا ب ندارد . قومیکه تاریخ ندارد عزب ندارد . ووقتی که شخصیتهای بزرگ ا ده حمایه واحیاء آثار رجال تاریخ خود نپردازند ، وطبـق عمل آنها عمل نکنند ، وبطریق آنها رفتار ننمایند ، تاریخ ندارند .

اینهمه برتعلیم ملی متوقف می باشد ، که آغاز آن وطن ، وسط آن‌وطن ، وغایهٔ آن وطن می باشد ، لازم است که وطن بمفهوم سرقیان مانند قاعده حسابی « دودو مساوی چار می سود » می‌باشد پس مذاهب ویا طوائف نمیتوانند که‌این قاعده را ترك بگویند وبه برای نقض آن سعی ورزند . این همین‌وطن‌است ، وباید همینطور تعلیم ملی‌موجود باشد .

## نظر او در باره طریق‌رفع حوادث و اقدامات لازم

جمال‌الدین گفته :

قیام ملتی محروم ( ۱ ) برای رفع وازاله قیود محرومیت که ثبوت‌کفایت وپیشرفت همگانی آن به علم صحیح وتمسك باسباب مهیا کننده حکم ذاتی آن می باشد ، وطوریکه گمان برده می سود این قیام کدام کار سهل‌وآسانی‌نیست ، بلکه‌ملت با مشکلات زیاد مواجه می سود ، ولازم است که‌در باره فکر عمیق کرده شود ، وقوه بزرگی از حکمت وهوشیاری وسعی بلیغ برای از بین بردن آن بخرچ داده شود .

---

( ۱ ) ملتی که حق آزادی واختیار تصرف آن سلب شده با شد ( مترجم )

وقتی که میبینم نزدیك است که صبح شرق طلوع کند ، هرآئینه درمی‌یابیم که درآن تاریکیهای کار های بزرگ وخطر سدت یافته است وبعد ازاین سختی گشایش رسیدنی است .واین سنت خداوندی در خلقش می باشد .

**و مهما اد لهم الخطب لا بد ینجلی و اظلمت الدنیا فلا بد من فجر**

یعنی هرگاه کارهای بزرگ و خطر شدت گزیند پی‌آن‌روشنی‌می‌آید،ودردنیائی که تاریك گردیده ' حتما بامداد آمدنی است .

بلی ! لابدیست‌آن‌نسیمی که باآن‌اجزاء حیات‌فردی ونشاط ونهضت‌تحول‌میکند، واین نسیم برجاهل ترین ملتها مرورکرده ، و وقتی که آنرا استنشاق نمود ازجای خواب خود برخاست ، وکشور های روی زمین رافتح نموده وآنرا از عدالت‌سرشار گرداند . واین همان نسیمی یست که‌در عراق هارون ومامون‌را 'ودرشام‌واندلس ودر تمام شرق ـ دولتها، بزرگان‌سیاستمداران 'علماء ودانشمندان‌بزرگ وشخصیتهای برجسته را بمیان آورد .

مکرر میگوئیم بلی ! لابدیست .بعد ازآنکه نسیم ازاین کشور هاوسرزمینها عبور کرده ،وگرچه امروز درگودالهای ذلت سقوط نموده 'ونشاط بمسکوت‌ودانش آن به نادانی مبدل گردیده ، و سلطه آن بعد از موجودیت یك اثر رمزی مانده باردیگر عودت میکند. وبرشرق مرور می‌نماید وخرد هاسرگرم تلاش می شوند .

عزائم تقویه میشود . مجال مجد وعظمت پیدا میشود . واز زاویه های رکود راد مردان ظهور میکنند .اگر خواست خدا بود .

درگفتار خود به آنچه که میخواهند لسان قوم را ضعیف و بعضی شرقیان را خوش سازند اشاره نمود ، واین عده شرقیان همان کسانی اندکه (زیر تاثیر تبلیغی خارجی آمده ) میگویند :

زبان عربی ، یا فارسی ، یا اردوی هندی وغیره زبانهای ما دارای چنان ادا یی

اورا به تعلیم دروغ خاموش نسازد بلکه او را علاقمند دارو عمل گرداند ، وبکار وعملی عادتش دهد ، وهمچنین سن اورا مراعات نماید .

**هر چه که دینست دو قسم است : قسم عبادات وقسم معاملات**

عبادات را انسان به پیشگاه پروردگار خود ازهمه کناره انجام میدهد ، و راجع به عبادات کسی را متعرض نمیشود ونه دیگر شخص او را متعرض می شود زیرا برای هر یك جهتیست که بسوی ان رو میگرداند . خداوند پروردگار عالمیان است. نتهاخدای یهود نیست ، ونه تنها خدای نصاری، ونه تنها خدای مسلمانها میباشد. خداوندذاتیست که شمارا ازنفسیواحدخلق کرده است.

امامعاملات روشی ست بین عموم که اهل همه طوائف برای خیر وبهبود وطن خود باهم یکجا و بامساعی مشترك کار میکنند، درمدرسه برادروار به دروس خود مشغول‌میشوند، وبرادروار ازآن خارج میگردند. دردلهای خود حس محبت واخلاص راجاگزین میکنند. روابط محبت وطنی وملی رااگرقریب ودانعید باشد متحمل نمیسازند. دوران کودکی وخاطرات آنرافراموش نمیکنند، بلکه همه دربدن وطن مانند اعضای یك بدن‌اند. وقتی که یك عضو بدرد آید همه اعضا بدرد می اید. هرجا بروند، ودر هرجا جاگزین‌شوند، تنها وحدت آسمان وزمین واب ومحبت یك وطن راسی یابند. ولسانهای‌مختلف زبانهای آنها رامختلط نمی‌سازند، ونه وحدت انهارا اختلاف امیال متشتت می‌سازند.

## دعوت اسلام

### دین باحقائق علمی مخالف نمی باشد

به جمال‌الدین گفته‌شد:

این‌قول خداوند میفرماید «**واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوکم**»
معنی اش چیست ؟ این امر صریح جهاد نیست .

شخص دانا گرچه از دیگران گوشه باشد باز هم به علم ودانش‌خودشامل در اجتماع است ، وشخص نادان ، گرچه در اجتماع باشد اما به نادانی‌خود از اجتماع کناره است .

شکی نیست غربیان بطریق نهانی مانع پیشرفت شرقیان می شوند ، و برای اخلاق اجتماع آنها وسائلی تهذیب را میسر نمی سازند ، و این اهداف خود را با سالیب مکروحیله و به همدستی بعضی دون همت ترین مردم کشور بر آورده می سازند .

زندگی شرقیان اگر در پرتو علم صحیح باشد برای شخص بیگانه یی که در بین آنها بسر می برد ، مرگ ورفع قیود سلب ید آنها می باشد ، واگرچنین نباشد پس موضوع معکوس خواهد بود .

پس در اینحالت بیداری تام ، وعمل کردن بحکمت کامل ، فرض ذمهٔ شرقیان است تا به غایه ومقصود واصل شوند . البته به تلاشهای پی در پی وهمتهای سستی ناپذیر وعزائم خسته ناشدنی .

البته مردان وکهن سالان ، وکسانی که بدون فرا گرفتن‌علم‌ودانش بمرحلهٔ بلوغ رسیده اند ، و بر کجرویها قائم ومستقر گردیده اند راه دیگر می روند . استقامت ویراه آوردن همچو اشخاص به خطابه ها ، تا سیس انجمن های ملی وبیان نمودن طرق عملی برای پیشرفت مملکت ، تذکر مثالهای نیک‌وپند ونهی' متعلق می باشد .

اما تربیهٔ کودک را باید مادر ، از وقت شیر خوارگی بعهده گیرد ، وبه‌صحت او اعتناء کاملی ورزد ، تا آرامی جسم وعقل سالم گردد . بعد از آن او را شیر محبت وطن دهد ، وبا وبطریقه‌تدریجی تعلیم علوم ضروری نماید ، و نور فطری

سپس حضرت عیسی (علیه السلام) آمد و آنچه را که تحریف گردیده بود اصلاح نمود، و آنچه که با مرض مواجه شده بود آنرا مداوی نمود، و آنچه را که ارکان دین تفاصیل شده تکمیلش ساخته. و انجیلی برایش نازل شد و در آن و در تورات هدایت موجود بود. و نیز در انجیل آنچه بود که برای ارشاد مردم ضروری بود.

همچنان، وقتی زیاد نگذشت که اضطرابات دینی و فرقه های صابئها و یعقوبیها وغیره بظهور پیوست. و در علت زیادی مردم ـ فهم اقوال و گفتار های عالی روحانی و تصوفی خالص مسیح دشوار گردید

و در عرب از آن دشوار تر بظهور پیوست. در بین آنها پرستش بت ها شیوع یافت. و گمراهی و اعمال وحشیانه در همه قبائل عرب مانند زنده بگور کردن دختران، و دیگر گمراهیها در عبادتها و تعدد خدایان از قبیل بزرگ و عزی و لات و منات وغیره مروج گردید.

حضرت محمد صلی الله علیه و سلم واپسین پیامبر مبعوث شد اصل تورات و انجیل را تصدیق نموده بخدا و توحید او تعالی دعوت کرد. و بخیر رهنمونی کرد. با نور شریعت غراء مکمل همه سعادتهای مادی و معنوی گردید. راجع به توحید خدا ـ شرک را تقبیح نمود، بطلان عبادت غیر از خدا را به قرآن معجز و دلائل قوی اعلان کرد مانند این قول: **قل افتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعا ولا ضرا قل هل یستوی الاعمی والبصیر. ام هل تستوی الظلمات والنور ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء وهو الواحد القهار** (۱). بگو ای محمد! آیا بجز وی دوستانی گرفتید که برای خویشتن نه سودی و نه زیانی مالک میشوند. بگو! آیا نابینا و بینا هم

---

(۱) سوره الرعد آیه ۱۷

گفت: بین جنگهای امروزه که آنرا می‌بینیم وبین جهادیکه درراه دعوت دین است فرق بزرگ موجود است. و مقصد از آن ارجاع مردم به سوی حق است. آن جهادیکه اسلام آنرا بصورت فوری واز روی غبطه بطریق غیر تدریجی (۱) نخواسته است.

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اسلام وقرآن را آورد درحالیکه قبل از آن حضرت موسی علیه السلام تورات را، وحضرت عیسی علیه السلام انجیل را آورده است،

برنبی اسرائیل، بعد از حضرت موسی علیه السلام، مدت زیاد نگذشته بود که کهنه ونویسندگان وفریسیان (۲) با احکام تورات واساسات دین موسوی بازی کردند.

---

(۱) مسلمانها درمقابل بیگانگان چنین رویه وتعامل داشتند: درمرحله اول اسلام رابه بیگانگان عرضه می‌نمودند. اگربیگانگان اسلام رابحیث دین وآئین قبول میکردند آنها مسلمان و درمملکت خود آزاد وبحیث مالک اموال خود گذاشته می‌شدند. ودرامور زندگی بامسلمانها شریک می‌شدند. واگراسلام راقبول نمی‌کردند به پرداخت جزیه که ضمانت مالی پنداشته می‌شد مجبور کرده می‌شدند. واگر جزیه راهم متقبل نمی‌شدند پس دراین مرحله بدون جنگ چاره دیگری رانمی‌دیدند. (مترجم).

(۲) ازصفحه ۳۲ کتاب عبقریة المسیح که مولف آن عقاد است مطلب ذیل ترجمه و تلخیص شده:

وقتی که مدت زیادسپری شد ونسل حضرت هارون (علیه السلام) افزایش یافت. دربین یکعده زیادی آنها بیسوادی و عطالت بمیان آمد. به کهانت مشغول شدند واز فراگرفتن دانش و برپاداشتن نماز کناره جوئی اختیار کردند.

وعدهٔ دیگر آنها که به کتابت آشنابودند اسفاردینی (اجزا تورات) را می‌نوشتند واین گروه رابه کتبه یعنی نویسندگان یادانشمندان دین نام می‌بردند. وهمه این گروه ازجمله (فریسیون) دانسته می‌شدند زیرا اینها اسفارجدیدراقبول کرده‌بودند. وحسب آن عبادات ومعاملات خود راانجام میدادند (مترجم).

ودراین حقیقت هرمصنف غربی مانند (لوردسنسر) و(کار لائل) وغیره که حق وراست گفته اند اعتراف کرده اند .

امااین قول اوتعالی « **واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل .. الایة** » طوریکه ازصراحت قسمت اخیرآن( **ترهبون به عدوالله وعدوکم**) معلوم میشود بمقصد خونریزی شائمی باشد زیرا تهیه وآمادگی قوه تنهابرای ارهاب است تاازخونریزیها جلوگیری شود ، وجنگجویان ازآن درهراس شوند ، وازکشتن نفسها خودداری نمایند .

وقتی که معنی مطلق تکثیر عدد ووسائل وتقویه قوة طوریکه معلوم است وواقعیت دارد ، ترساندن دشمن ، نه خون ریزی ها ، پس این همه مؤثر ترین دلائل جلوگیری از جنگهامی باشد .

فمولتکی قائدالمان بدین معنی گفته است :

« **ابطال الحرب لابطال الحرب** » یعنی از بین بردن جنگ برای از بین بردن جنگ است . وقرآن بهمین معنی یکهزارو سیزده صد سال پیش آمده است بدلیل اینکه قوت را بمعنی ترساندن ، محصور ساخته است .

لذا قرآن وتعلیمات آن ودین اسلام وسیرت محمدی و اصحابیکه بر آن عمل کرده وازآن پیروی نموده اگر برانهمه برای مردم عمل کردن میسر شود هر آینه سعادت بیشتر را نصیب خواهند گردید .

اینرامیگوئیم والحق قسم است که من بدون فهم وهدایت پناه جوینده ونصرت دهندهٔ اسلام نمی باشم ودربن اعتمادم ادنی‌ترین عامل بمصب دخول نمی باشد.

## قرآن

بناءً میگوئیم وبازهم میگوئیم قرآن ! قرآن ! من تاسف میکنم که مسلمانها بین دو وقایهٔ آن ، خزینه‌ها را دفن نموده اند . ودر دشتها وبیابانهای نادانی

برابرند ؟ آیا تاریکها وروشنی باهم برابر است ؟ آیا برای خدا شریکان گرد انیدند که مانند آفرینش خدا چیزی آفریده باشند پس آفرینش برایشان مشتبه شده بگو! خدا آفریننده هرچیز است و اویگانه غالب است !

اسلام درمقابل مشرکان عرب موقف گرفت ، وآنهارا بیم داد ازاینکه بجزایمان بخدای یگانه وزوال بتهادیگر چیز مورد قبول نمی باشد .

محمدصلی الله علیه وسلم ومؤمنان ازکفار قریش وازقوم خود بلکه ازعموم عرب آزار های گوناگون ، استهزاء ورنج زیاد دیدند ، که شرح آن بطوالت می انجامد.

اما اسلام ، اهل کتاب را باختیار این دوراه مخیر گردانید : یااینکه درپرداخت جزیه سهم بگیرند که دران بهبود وضع همگانی می باشد ، ومقصد بزرگ ازآن حفاظت نفسها ومنع خونریزی ها میشد ، واین مقدار جزیه که خیلی اندك وناچیز میباشد درراه منافع ومصالح عامه وتکمیل قوه همگانی بمصرف میرسد ، ونیزتوسط آن بامسلمانها درحقوق وواجبات مساوات حقیقی رادارامیشود . وازحیث دین مورد اکراه نمی آیند و مجبورگردانیده نمیشوند بلکه درشعائر واصول عبادت خود از هر گونه اذیت محفوظ می باشند .

یا اینکه اسلام را متقبل شود ، و در اینصورت ، بامسلمانها در امور زندگی وسیاسی سهیم میگردد وهم نعمتهای اخروی نصیبش میشود .

البته در هردوحالت ، مقصد بزرگ منع خونریزی هاوحفاظت آن بناء آلهی از ویرانی بی جامی باشد .

ازهمین سبب ، می بینی ، که هر شهر وهرمملکت که باسلام منقاد گردد ، ویادر حوزه آن داخل شود ، سر زمین آن سایه افگن میشود ، برسرزمین آن صلح سایه افگن میگردد واهل آن درساحه عدل بسر می برند ، ودران امنیت حکمفرما می شود . ومساوات به بهترین وجه بمیان می آید ، ودر بین آنها خیرات وبرکات افزایش میابد.

## نظریهٔ سید راجع به مذهب نشؤ وارتقاء
## عربها بآن سبقت ورزیده اند وآنرا گفته اند

سیدجمال الدین ازبیت مشهور ابوالعلاء المعری پرسیده شد :

**والذی حارت البریة فیه ـ حیوان مستحدث من جماد**

یعنی آنچه که در آن مردم بحیرت رفته اند . ان حیوانیست که از جماد پیدا شده است .

آیا قصد معری ازاین بیت ارتقاء حیوان از جماد است

وآیا بامذهب داروین در نشوء وارتقاء توافقی دارد

و یا اینکه ابوالعلاء معری ازان مقصد دیگری دارد

پس گفت : درگفتار خود از حد نمیگذرم . و ملاحظه میکنیم ان اینکه در روی زمین چیزی جدیدی از حیث جوهر واصول موجود نمیشود . در دنیا چیزها هم پیدا میشود . امور جدید بمیان می آید وعلوم منتشر می یابد . انسانها بآن تمسک می ورزند . وبآن عمل میکنند ، بعد از ان عوامل محیط بوجود می آید .

وآن چیزهای نور استلاشی می سازد . وآن علوم فراموش میگردد . و بران خفاء مستولی میگردد . وبعضی اوقات بقایای اثارآنرا طبقات زمین حفظ میکنند .

همچنان امور بزرگ رخ میدهد که با عصر خود از بین می رود . وگاهی از آثارآن در خرابه های اهل آن باقی می ماند . هیچ انکه میشود که بزها نوبه تکامل می یابد وصاف وخالص میگردد وان بوسیله بین مردمان دربهای گذشته

بینوائی کمرشکن را جستجو می‌نمایند . وچگونه نگو یم تأسف است وقتی که شخصی به‌تفسیر قرآن بپردازد .

پس او را می بینم که در ( باء ) بسم‌الله سرگردان ودر آن غوطه و راست . و ازمخرج حرف صاد کلمه ـ الصراط ـ خارج نمی‌شود تا آنکه او وشخصی که آن تفسیر رامی خواند در مغاك عدم استفاده سقوط کند ، حالانکه قرآن ضامن و متکفل منافع دنیوی واخروی می باشد .

نادانی عام گردید ، وجمود در بین بسا پوشندگان کسوت علماء توسعه یافت ، حتی برقرآن افترا کردند، وگفتند، که این قرآن از حقائق ثابت علمی مخالف می باشد حالانکه قرآن از آن آنچه که میگو یند بعید و منزه است .

ولازم است که ازاین اتهام ـ که قرآن ـ با علم حقیقی ، خصوصاًدر کلیات مخالف است ، مبری ومنزه پنداشته شود .

وقتی که در قرآن چیزی را باعلم صریح وکلیات‌موافق‌نمی‌بینیم ، پس‌بآنچه اکتفا ورزیم ، وبه تأویلش بپردازیم، که به قسم اشاره تذکر یافته‌باشد، زیرا این ممکن نیست که درآن علوم ومخترعات بطور صریح تذکر یابد ، وحالانکه در اثنای نزول از مردم پوشیده ودر خفاء باشد ، وبه عرصه وجود خارج نشده باشد.

اگر قرآن بیاید ، ودرآن خط آهن و برق وهمه دفاعلات وتحولات عجیب وغریب آن صراحتاً تذکر یابد هر آینه مردم گمراه وازآن اعراض خواهد نمود وآنرا دروغ خواهند شمرد !

لذا می بینیم که هر چیز راکه امروز بوقوع می پیوندد وآنچه را که حدوث وپیدایش آن درآینده ممکنست به قسم اشاره تذکرمی دهد ودرا ینجا ره عقول مردم وتقرب اشیاء را بذهنیتها از لحاظ نظر واستعداد وقابلیت فهم‌آنهامراعات می نماید .

چیزی را می بینیم ، که با خرطوم فیل مشابهت دارد . (۱)

دکتور شبلی شمیل راجع به پخش مذهب داروین وتحمل مشکلات بدون علم و تحقیق در مقابل تکفیر کنندگان داروین صاحب فضل دانسته شده است .

مگر باوجود جرات ادبی ورسوخش درفلسفه از عیب وعار تقلید کور کورانه

---

(۱) سید نظریهٔ - داروین - را که به نشؤ وارتقا قائل است وظهور انسان را مانند جانوران دیگر بهمین اساس شرح می نمود اظهار نظر کرده : با ساس نظر یه داروین ، که میگوید ممکن حسب مرور زمان هرجانور نکلی مبدل شود پر ممده شود : درختانی که در جنگلات هستند بدون تخمین - تاریخ آنرا محدود وتعیین کرده نمیتواند ورشته ها واصول آن در یک حصه زمین و فروع آن در یک قسم هوا قراردارند ، وهمه به یك آب سیراب می‌شوند، پس اختلاف آنها از حیث بنیه ، وشکل برگها ، طول وکوتاهی ، ضخامت و باریکی، گل ، میوه، ذائقه وعمر چیست؟ وکدام عامل خارجی دران تاثیر نموده ، که باوجود یکرنگی مکان وآب وهوا باز هم ازیکدیگر مختلف اند ؟ گمان میکنم بدون عجز جواب دیگری ندارد .

همچنان سید گفته :

این از واهیات داروین است که میگوید : یك گروه مردم دمهای سگان را می‌بریدند .وقتی که باین عمل دوام دادند پس سگان بدون دم بمیان می آمدند !

آیا این مسکین خبر عبر انیان وعرب رانشنیده که ایشان از سالهای زیاد عمل ختنه را انجام می‌دهند ولی باوجود اینهمه هیچ طفل از مادر خود - ختنه شده پیدا نشده است .

واگرباز هم کودك پسری ختنه شده بمیان بیاید آن شاذ ومعجزه آسائی باشد.(مترجم)

موجود بود با مردن آنها از بین می رود . ویا به سبب محو شد ن کتب آن محوه میشود ، مگر مقصد ابوالعلاء آشکار است ودر آن خفای دیده نمیشود ، مقصد او نشو وارتقاء است وقبل از وی دانشمندان عرب از آن یاد آوری نموده اند .

ابو بکر بن بشرون در رسالهٔ خود به ابو سمح در بحث کیمیا گفته است :

خاك به نبات ، ونبات به حیوان تبدیل میشود . عالی ترین موالید ، انسان است که آخرین تحولات سه گانه وعالی ترین همه می باشد.

وعالی ترین موالید خاك — که از آنجمله معادن می باشد نبات است، واین ادنی ترین طبقات حیوان است واین سلسله به انسان منتهی میگردد ... الیخ .

وقتی که بنای مذهب نشو وارتقا باین اساس باشد ، پس سابقه آن به دانشمندان عرب تعلق دارد، نه به داروین - باوجودیکه به فضل و ثبات وخدمت تاریخ طبیعی او اعتراف شده است .

من باداروین واعوانش در موضوع خلقت ماده مخالف می باشم . من میگویم که ماده حیات را خداوند بمیان آورده وباساس ارتقا از سعدان (۱) وباز که انسان گردد نمی باشد . ویا اینکه از گل ولای با شد .

ویا اینکه کبك بعداز هزارها وملیونها سال ، فیل بزرگ گردد ، ویگویند که در کبك

---

(۱) سعدان یکنوع گیاهی خاردار است (مترجم)

رنا پیشوای مذهب آنها (داروین) یاقول سابق خود را باساس علم وتحقیق گفته ودران طوریکه گفتند نقص اساس مذهب می باشد، ویا اینکه خوف اوست ازاهل ادیان، که اورا باهدم اساس مذهب طبیعیین وادارساخته است .

درنتیجه اینکه دکتور شمیل واستاذ برن وغیره میخواهند که در صورت اصرار برانکار ازخالق - بادا روین موافقت، ودرصورت اقرار بوجود خالق ازاو مخالفت نشان دهند. خلاصه اینکه طوریکه عقیده ازانحصار زنده جانها درچند نوع ازآن انشعاب وتکثیرعدد بیشترآنها مضرواقع نمیشود، همچنان حیات وظهورزنده جانها که نتیجه طبیعی برای قوای طبیعی پنداشته شود برای آنها کدام فائده وسودی نمی بخشد. بلی اگرتولدذاتی راثابت کرده بتوانند پس دراینوقت اقول آنها دارای یک معنی، و مذهب آنها مسند خواهد بود .

این را برای سواخذه سیلی شمیل حکیم که ازپیشوا وامام خود (داروین) مخالفت ورزیده است لازم دانستم در غمران به مقام او که درمباحث و تحقیقات خود از دقت وجرأت کارگرفته و معتقدات خودرا راجع به حکمت پخش نموده، ویاوجود جهالتش درحقایق علمی ازجمیع مردم احساس ترس نه نموده با حترام قائل می باشم و قتی که به سید گفته شد که دکتور شمیل دارای غرور می باشد . گفت:

چیزی را که درد کتور شمویلی دیدم غرورنیست بلکه غرت نفسی می باشد. دلب وعلم صحیح دوضدویاهم جمع نمیشوند . اماعلم اندك سفسطه فریبنده است، وصاحب خودرا لباس سبزمی پوشاند. و مردم باو سرتعظیم فرومیگذارند، واو رابه مضهر جهانی نه علمی سورد اعتبار قرارمی دهند ویاوبه سبب انفاق وطعام دادن وداشتن منزل بزرگ احترام قایل می شوند. دروغگویان درهر مملکت وشهر ودرهرمکان وزمان بیشتر اند.

سپس به سید گفته شد :

وقتی که دانشمندان عرب راجع به مذهب نشؤ وارتقاد ارای همین چیزاندك وعبارات

که از دانشمندان غربی میکنند ، خلاصی‌نمی یابد . وموصوف به معنی صحیحتر میخواهد که ازداروین دفاع نماید ، ومذهب اورا باوجود مخالفت اهل ادیان، پخش نماید . ودرعین وقت بااستاد خود معارض می‌باشد .معلوم‌است که مقصداز مذهب مادیین‌تدرج انسان‌ازمرتبه حیوان است ودلیل‌بزرگ‌آنها معدان وبوزینه‌ها وعالی ترین انواع آن ازحیث ذکاوت ، حرکات وترکیب اعضا اورانگ‌اوتانگ می باشد .

سپس اینها درچنین های ذوات فقاریه که‌انسان هم ازآنجمله می باسدفکر کردند ، وپنداشتندکه نشو ونمای او — درجاب حیوانات سادونش حتی حضروی و یاسا بق آنرا طی میکند . و برای اینکه ازخلقت نیکو و معتدل‌انسان انکار ورزند بحفریات پرداختند ، وطبقات زمین را جستجو نمودند .وپیشوا‌آنها (داروین)بدون شك وقتی که به نقطهٔ اساسی(موجد ماده حیات ) رسید پس‌دیگر چاره ای ندید تااینکه گفت : همین خالق است که‌ماده حیات را درموجودات زنده‌دمیده‌است .

واین قول اومانند این قولش می‌باشدکه میگوید : همه‌زنده جان‌ها که بروی زمین زندگی میکنند وهمه آنرا به شکل واحد اولی می بینم خالق‌در همهٔ‌آنهامادهٔ حیات را دمیده است.

این نظر داروین ظهور حیات را بصورت طبیعی‌نفی میکند ، ومانندانشمندان طبیعی نمی باشد . همان است که آنها این‌عقیده‌داروین‌راخوب نشمردندواورامتهم ساختند که این قول او باساس ترس و بیمش از اهل دین می‌باشدوگفتند: این‌قول او مذهبش را ناقص میگرداند بلکه آنرا اساساً از بین می برد زیرا غایه مذهب طبیعیین طوریکه تذکر دادیم انکاراز خالق ونسبت‌اعمال به‌طبیعت می‌باشد .

این‌جای حیرت پیروان مذهب‌داروین می‌باشد.

اما حرص عرب راجع با نتخاب طبیعی درباره تحسین حیوان یك امر مشهور میباشد. شخص بدوی، دشتها را طی میکرد، و بشهرها خودرا میرسانید، تا برای اسب (ماده) خود بهترین اسپان تندرو را درك کند، و از آن نسل گیری کند. وعربها درحفظ انساب اسپان نسبت بانساب بشر حرص مزید نشان میدادند.

خلاصه اینکه، علم اندك مفید که در سینه ها باشد و تان عمل میشوند، بهتر است از وعلوم فراوان که در کتاب باشد، و بر آن عمل نشود!

* * *

## نظریهٔ جمال الدین راجع به اشتراکیت و عدالت اجتماعی در اسلام چیست (۱)

مجلس جمال الدین اهل مذاهب مختلف وصاحبان مشربهای متنوع را با هم جمع مینمود. مجبور بود که هر یک را باندازهٔ عقل و استعدادش مخاطب قرار بدهد. و تا حد امکان معتقدات آنها را مراعات نماید. باگروه معطله و ما د یون مباحثه مینمود. فلاسفه و مذاهب و دلائل آنهارا متذکر می شد.

روزی یکی از نو یسندگان وادبای بزرگ در ترکیه، ازوی پرسشی نموده گفت: بهترین نهضتی که در اروپا است اشتراکیت (سوسیالیزم) میباشد. واین

---

(۱) طوریکه معلوم است سید عدالت را ازشریفترین صفات و بزرگترین فضائل دانسته است، اینرا حفظ حقوق اجتماعی و تحکیم بناهای کشور براساس آن قرار میگیرد.

(مترجم)

کوتاه باشد پس این همه برای مقصود کافی نمی باشد بلکه برای استشهاد همین را افاده میکند که اینها تنها کلیات این مطلب را درك کرده اند نه غیر .

پس گفت: کجا است کتابخانهٔ بغداد واندلس وقیروان وآنچه درعصر خلفای عباسی ترجمه شده وآن مباحثی که درآن دانشمندان عرب تحقیق نموده اند، وآنچه از کتب فلسفی، طبیعی و کیمیا وتالیف کرده اند بعد ازاین ازمن مطالبه نمائید ومرا ملزم قرار دهید که این علوم وفنونی که از طریقه غرب می آید این همه مباحث علمی وفنی را دانشمندان «عرب» احتوانکرده باشند .

بگذارید که عصر جامد بار دیگر بر قارهٔ اروپا مستولی گردد و بامعقول وتاثیر خود یك دوران فلکی نماید، وزندگی رادرآن اقلیم کمافی السابق مشکل گرداند ودر این وقت به نهضت شرق نظر کنید خصوصاً ازوقتی که شکل حکم دراهل آن، تغیریافته پس می یابید که شرق با دانشمندان طلوع کرده، وبا حقایق علم درخشان وتابان گردیده، وآنچه را که نافع ومفیداست وازحیث اثر قابل بقاست، بارآور می نماید.

«وتلك الایام نداولها بین الناس»

«اما انتخاب طبیعی» درعصر بدویت ودر مدنیت اسلام امر معروف ومعمول به است برابراست که در باره انتخاب زنها وغورو دقت دربارهٔ مادران نجیب باشد تا دختران آنهارا خواستکاری نمایند ودراینباره اقوال ماثور ومعقول مانند (**خذلابنك خالا**) برای پسرت ماما انتخاب کن ؛ یعنی زنی راانتخاب کن تامانند خواهران خود دارای صفات واخلاق ومزایای خوب باشد ؛ واولادیکه ازاو بمیان می آید درآنها آن صفاتی باشد که بواسطه وراثت ازطریق مادرش به ماما یش مشابه باشد. وموجب افتخار گردد. همچنان ازطریق پدر ؛ مشابه به خود باشد وموجب افتخار ستایش قرارگیرد. بنا گفته میشود (**فلان معم مخول**) یعنی فلانی عم وخال ساخته شده است. وبااین انتخاب طبیعی دربهبود نسل اسپها باشد.

ثروتمندان عصر بدویت با مردم قبیله و عشیره خود کمک مینمودند ، وعدد بیشتر آنها را مورد حساب قرار نمیدهیم بلکه به مشهور ترین آنها اکتفاء می ورزیم . مانند حاتم طائی که در سالهای قحطی عزیز ترین و محبوب ترین مایملك خود راکه اسپ می باشد به مجرد آمدن یک زن از بعید ترین قبیله طی ، ذبح میکند و آن چنین بود : وقتی که زن گفت : ای، حاتم ! بما گفته شد که نزد توگوشت حیوان چاق وفربه موجود است ، و من ظرف خود را آورده ام . حاتم که همان روز گوسفند نداشت گفت : راست گفتی . پس اسپ خودرا ذبح کرد ، و آتش را روشن نمود (و این نشانی دعوت عمومی بود و مردم ازآن پی می بردند که درآنجا طعام تقدیم میشود) پس مردم در روز بجای دود می رفتند و درانجا در تناول طعام بدون کدام منت و احسان شرکت می ورزیدند و این موضوع بین توانگران ، با ساس تو بت حسب توان مالی صورت میگرفت . باین گونه بود که این عمل را حاتم طائی انجام داد .

علاوه بر او درعرب شخصی دیگری بود که او را ـ طلحة الطلحات ـ می نامیدند شان وعادت او چنین بود : وقتی که یك اعرابی فقیر ومحتاج نزدش می آمد باو میگفت : اسپ ونیزه وشمشیررا بگیر ، ساید توسط آن ازذلت گدایی خود راحفظ نمائی .

گفته میشود که او باینطریق هزار مرد رااسپ داد ، ونزد او آنقدر باقی ماند که به یك نفر آنها تقدیم می نمود وقتی کی که هرسوار صاحب پسر می شد اورا طلحه نام میگذاشت پس وقت زیادنگذشت که درآن قبائل پدران ــ بنام طلحه صدها پسررا نصیب شدند . وباین سبب اورا (طلحة الطلحات) نامیدند . این یك مثال عدالت اجتماعی واخلاقی است که قبل ازاسلام موجود بود . و ازآن فهمیده میشود که دارائی در بین افراد موجود بود مگر استعمال آن نیکوبود که دران دیگران سهیم گردانیده می شدند . وآن رایك امر پسندیده وصفت خود تلقی میکردند . وبه سبب

نهضت حق مهضوم و سلب شده اکثر ملت را زنده میکنند . (۲)

پس جمال‌الدین گفت : آنچه راکه از اشتراکیت درغرب می بینی‌وآن منافع راکه بشکل و اساسات موجودهٔ خود در بر دارد و بنیان‌گذاران آن بدون بصیرت درآن سرگرم اند همه آن نتائج معکوس داد و از اینکه توقع نفع آن برده شود به ضرر محض انجامید .

## عدالت اجتماعی دراسلام

عدالت اجتماعی دراسلام با دین اسلامی لازم و ملزوم و اززمان بدویت و جاهلیت اهل آن با اخلاق آنها ملحق و پیوست می باشد ، اولین کسیکه بعد ازگرویدن باسلام ، بآن عمل نموده ، بزرگان خلفای صحابه می باشند . و همچنان بزرگترین برانگیزانندگان بر عمل عدالت اجتماعی واخلاق اسلامی بزرگان صحابه می باشند و اینست بیان آن :

---

(۲) درزمانی‌که این سوال درباره اشتراکیت ازسید شده و پاسخ آن خواسته شده بوده تحول افکار سیاسی عصر باید درنظر ما باشد که هنوز یکعده زیاد آثارعلمی دراین زمینه نشروعام نشده بود .

محمود ابوریه دراین تبصرات‌خوداین مطلب را رعایت‌کرده‌است بنابراین معنی اشتراکیت را درسخن سید و نیز درسخن دیگر بزرگان اسلام درآن زمان ( و حتی بعد ازان تا حدود ۱۹۲۰ ) بیشتر بمعنی عدالت اجتماعی تلقی کنیم .

سید درهیچ جابه آثار نویسندگان عمده سوسیالیزم که درقرن نوزده زیستند و درقرن بیست بعد ازدرگذشت شهرت یافتند اشاره نکرده است و ازان باخبری نشان نمیدهد .                ( مترجم )

معنی این آیت اشکار است، وبر شخصیکه بحیث مجاهد سعی می ورزد، وزندگانی خود را به مخاطره می اندازد، واجب میگرداند که آن شخص که فعلاً در غزوات شرکت ندارد، در غنیمت، غزوات وغنایم با او سهیم باشد. پس اول نصیبه حدارا دادومرجع این نصیبه برای بدگانش می باشد، واز آن نصیبه برای یتیمان تخصیص داد، سپس دائره عدالت اجتماعی راوسعت بخشید، وگفت: «والمسکین» بعد ازآن نظام وسیعتر را قرار داد وگفت: «وابن السبیل» یعنی مسافران. پس باینطور نوعی ازعدالت اجتماعی انمام یافت که دیگرصورت وسیعتر ومفید تر از آن دیده نمی‌شود، وهمه اینرا باساس حکمت عدالت اجتماعی می بینیم.

حکم این آیت جریان دارد ورضایت بان از جمیع مسلمانان چه مجاهد چه آنانکه به سببی ازجهاد باز مانده‌اند موجود است. بعد از آن، درموضع دیگری از قرآن، کسانی راکه طلا و نقره (۱) را جمع میکنندتو بیخ نموده، سپس کسانی را مورد ستایش قرار داده که آنها ولو که فقیرومحتاج باشند، دیگران(۲) را برنفسهای خود درعطیه وطعام مقدم میگردانند.

چنین است اخلاق اسلامی، که آنرا در آیات قرآن یکی بعد از دیگری می بینیم پس بینیم که آیا باین قانون عمل کرده شده؟ و نتائج عمل کردن آن چطور بود؟

بلی! آن اخوت را که حضرت پیامبر صلی‌الله علیه وسلم، بین مهاجرین وانصار بمیان آورد، شریفترین اقدامیست که از آن قبول عدالت اجتماعی قولاً وعملاً تجلی کرده است.

---

(۱) در این قول خداوند (الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم) سوره التوبة.

(۲) در این قول خداوند. «ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة».

اسهای خوب صورت که برد یگران امتیاز پیدا کند، وبه طعام اسهاء انگیز که باجمعیت خودازآن لذت برد، وبه کاخ های بلند که درآن سکونت نماید خودپسندی، افتخاروتکبر وجودنداشت، درحالیکه موجدوسهیا کننده اینهمه نعمتها آن کارگر فقیراست که دریک خانه گلی حقیر که نصف اعضا واولاداودر بیرون ازآن درمعرض شدت سرما وسدت گرماقرار دارد، وازقوت نان کافی برخورد ار نمی باشد، ونه دارای جامهٔ کافیست که بهتر همه بدن او تمام برسد. اینست حالت ثروتمندان، واینست طبقه کارگر که بمنظور مطالبه عدالت اجتماعی ازمردم یاری میخواهد تاباآنهاقیام ورزند. ودرجمع آوری آنها روح انتقام و افراط درمطالبه حقوق شان موجود است، ودرمقابل آن تفریط درعدم قبول حق ست که آنرا مطالبه میکنند. وزوداست که موضوع وخیم گردد وبه سبب آن بلوی درغرب عمومیت پیدا کند وشرق ازآن برکنار نماند.

اما عدالت اجتماعی دراسلام، بهترین وسیله تضامن وتساندوهمبستگی است، از حیث اینکه مفید وامکان تطبیق آن موجود است زیرا کتاب دینی که قرآن است، بادله فراوان بآن اشاره کرده است. همین قرآن است که ـ صاحبان قوت ومردان جنگ وغازیان را مخاطب قرار میدهد. بآنها امر میکند. تعلیم مینماید وبیان میدارد که به ناتوانان ملت که درجنگ باآنها همراهی نتوانستندسهم شان پرداخته شودوگفت:

**(واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه و للرسول و لذى القربى واليتامى والمسكين وابن السبيل ان كنتم امنتم بالله وما انزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعن)**

«بدانید آنچه که ازچیزی غنیمت گرفتید پس خمس آن برای خداست که آن برای پیامبر، وخویشاوندان شما ویتیمان وبی نوایان ومسافران است، اگر ایمان آوردید برخدا وبر آنچه که بر بنده خویش روز فیصله شدن فرو فرستادیم، روزیکه دوگروه باهم ملاقی شدند».

سپس برآن غنایم جنگ را علاوه کرد واز آن باندازه خمس اخذ نمود .

بعداز آن به بذل صدقات فرا خوانده ، وسود خواری را حرام قرارداد ، و مردم را به صدقات تشویق نموده مانند این قول خدای بزرگ میفرماید :

**(ان تبدوا الصدقت فنعما هي و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خير لكم و يكفر عنكم من سيأتكم و الله بما تعملون خبير (۱)**

اگر صدقات را آشکارا کنید پس آن چیز نیکو است واگر آنرا پنهان نمائید وآنرا به فقرا بدهید ، پس او برای شما بهتر است واز شما بعضی گناهان شمارا دورمیکند وخدا به آنچه که میکنید خوب داناست !

ونیز گفته است : **(انما الصدقت للفقرا و المسكين و العاملين عليها و المؤلفة قلوبهم وفي الرقاب و الغارمين و في سبيل الله وابن السبيل فريضة من الله)** (۲) جزاین نیست صدقات وزکات صرف کرده می شود به فقرا مساکین وجمع کنندگان آن ، وگروهی که تالیف کرده میشود دلهای آنها ، وصرف کرده میشود درآزادی گردنها (بردگان) ودرادای دین تاوان دهندگان ودر راه خدا وبه مسافران ازطرف خدا فرض شده و نیز گفته است :

**(ان الحسنات يذهبن السيئات)** ازطرف خدا فرض شده . مثالهای آن در کتاب (قرآن) وحدیث زیاد است وهمه آن به بذل وانفاق وکمك بالفقرا ونیازمندان دعوت میکند وتشویق مینماید .

ثروت ازحیث کمیت ومعیار از صدالی هزارها و ملیونها متفاوت میباشد ولی ازحیث کیفیت متفاوت نمیباشد باین معنی : اگرشخصی در بین یك قوم مالك صد دینار

(۱) سوره البقره

(۲) سوره التوبه

مسلمان مهاجر توانست که با دین خود فرار نماید ، وبه ترك وطن و فراق اهل واقارب خود راضی باشد ، واز مال ومکسب خود دور گردد ، و به سلامت رسیدن خود بسرزمین هجرت اظهار شادمانی نماید . انصار در وطن وبین اهل ومال خود باین راضی ومسرور گردیدند که برادر مهاجر خودرا بمعنی کلی اشتراك ، در مایملك خود باخودشریك گرداند( ۱ )

اگر امروز یکی ازما نظر کند وبآن ارواح پاك متوجه گردد ، هر آیینه مجال اشتراك روحی وجسمی راخواهد دید که عقل را بحیرت خواهد در آورد. واعتقادش صدق خواهد پیدا کرد که مانند عمل وتأثیر دین در لطیف ساختن ظلمت جسمانی دیگر مؤثرو عامل در بشریت سراغ شده نمی تواند ، و اگر اینها از تعقل کار بگیرند هرآیینه بدین اسلام رجوع خواهند نمود .

شارع بزرگ چون دید که در یك محیط ، بودن یك گروه در نعمت وگروه دیگردر مشقت ، درحالیکه بین مساعی هردو گروه تفاوت زیاد هم نباشد ازآن چیزهاییست که نظام اجتماع بآن باهتمام قائل نیست . وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم، که بر مؤمنان مهربان بود ، ازطریق وحی برای سره ساختن امیال نفس بشری وآنچه که ازآن ضرر ویا فائده بمیان می‌آید ، به‌بیان ارکان پنجگانه پرداخت ، وازان ارکان ذکاتیست که درمال رکازوحیوانات فرض می باشد .

( ۱ ) حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم بین عبدالرحمن بن عوف (مهاجر) و سعد بن الربیع (انصاری) عقدبرادری بست سعد که اموال داشت ونصف مال واهل خودرابه عبدالرحمن پیشنهاد کرد ، ولی عبدالرحمن پیشنهاد او را قبول نکرد , و باودعای خیر نمود . بعد عبدالرحمن به کارو کسب مشغول گردید ، و بعد از یك مدت ، زنی را از انصار به عقد نکاح خود در آورد . ( مترجم )

وتمسك حضرت فاروق (عمر رضی الله تعالى عنه) به سیرت هر دوت اخبار و اطلاعات واقعی وراستین توسط فرستادن مراقبان ومفتشان بمنظور تفتیش حرکات و سیرت مامورین خود، بوی رسانیده شده. هرآئینه حاکم مصر (عمرو بن العاص) وحاکم دمشق (معاویه بن ابی سفیان) بحالت عیش وعشرت واسراف وثروتمندی بسرمی بردند پس خلیفه ترسید که مبادا اینگونه مامورینش که برای خدمت خلق گماشته شده اند وساطه حکومت ونفوذ خود رادر راه غیرمشروع خرج میکنند دارای خاصیت کسری هاگردند وباین سبب نفسهای افرادملت بصورت تدریجی از حکام خود متنفرشوند واخیراً ازاطاعت اختیاری وازاعتماد دست بردار گردند. ودرایمان ضعف، ودر بنیان تزلزل بوقوع پیوندد وهمه مملکت را در برگیرد (العیاذ بالله) .

بناء فاروق (عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه) بزودی این خلل رادر یافت . مامورین خود را باساس موعظه واخطار ودرجای لازم بالفاظ درشت سرزنش نمود. وغرور آندارار بشه کن ساخت وحاکم مصررا باینگونه الفاظ مخاطب ساخت .

**(الی العاص بن العاصی. ما قطعتك مصر طعمة لك ولقومك)** یعنی ای عاص بن العاصی من مصر را برای تو بحیث لقمه برای تو و برای قومت جدا نساخته ام .

همچنان بمانند این قولش: **(لا تبالی ان تحیا انت ومن معك، ان اموت انا ومن معی)** یعنی تو پروای این رانداری که تو وهمراهانت زندگی کنید، ومن وهمراهانم بامرگ مواجه شویم .

همچنان بمانند این قولش: **(متی کان ابن العاص فی مثل ما بلغنی عنه من ثراء ودور وقصور ـ وبما معناه)** ازچه وقت

باشد وهرفرد این قوم مالك چند درهم باشد پسر را بنصورت مالك صدد ینار میتواند که درمقام توانگری نمایان شود، وازنعمتها حظ وافری اسبی را داشته باشد، وازآن استفاده نماید. و باینطورمردم قوم را بخود ملتفت سازد، و برآنها رشك برد. البته این درصورتی میباشد که مالك صددینار، درافتخاروانانیت دوام کند، ومردم قوم ازفضل واحسان اوچیزی نبینند. طوریکه زهیربن ابی سلمی گفته است :

**و من يك ذا فضل و يبخل بفضله - على قومه يستغن عنه و يذم**

کسیکه صاحب فضل باشد واو بفضل خودبرقوم خویش بخل ورزد قوم ازوی بی پروا میگردد واو را نکوهش می کنند. اسلام ظهورکرد. وازحیث منصب بزرگترین مسلمانان، خلیفه پیغمبر خدا بود که باساس سیرت پیغمبر، عمل میکرد و به چیزاندکی زندگی اکتفامی ورزید. بافقراء نشست و برخاست میکرد. ودرهمه مظاهرونعمتهای زندگی به آنها اشتراك مینمود .

شاید کسی بگوید. تنگدستی وسختی زندگی درزمان پیغمبر برگز یده وخلفاء مجال رشك وحسدرا میسر نمی کرد .

در پاسخ میگوئیم: درزمان حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه کشورها فتح شد. وغنیمتهای فراوانی بدست آمد مگر باوجود اینهمه وضعیت و حالت خلیفه تغییر نکرد. ونه مظاهر وزراء وقوا داو مبدل گردید .

درزمان حضرت عمر فاروق (عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه) فتوحات وسعت یافت وغنیمتهای فراوانی نصیب گردید، ونفسهای بشری بسیارکم به سبب وجود این عوامل، ازمتوجه شدن به اسراف وعیاشی وازاسباب تکبر وانانیت نجات می یابد (حالا، که اسباب آن زیاد شده) و بالفعل هم موجود بود و باوجود نزدیکی به عصر وزمان سیرت شارع وخلیفه او( حضرت ابو بکر رضی الله تعالی عنه) ،

اما خوراك او غالباً نان جو بود، درحالیکه یتیمان، بیوه زنان ومحتاجان مهاجر و انصار را نان گندمی، روغن وخرما میخورانید.و به تنگدستان ایشان نعمت های خوبتر راتقدیم مینمود.و آنهارا درنعمتهای ثروتمندان شریك می ساخت،وخود بانها اشتراك نمی ورزید.و برای آنهادر بیت المال اسهام ونصیبه های مقرری نمود.

این بود موقف خلفاءواین بود حالت ملت.از همین سبب عدالت مطلق در حکام تجلی کرد و حکام بر آن اقولا و عملا تمسك ورزیدند.

این مختصریست راجع به عدالت اجتماعی که اسلام آنرا بمیان آورده، و به نفع توده انسانی می باشد وبآن بزرگان خلفای اسلام عمل کرده اند.و هر روشی که مخالف روحیه و اساس عدالت اجتماعی اسلامی باشد نتیجه آن قیامت بزرگ وسیل خونهای بیگناهان می باشد نه سیل قوی آب.وتخریب منازل می باشد که بار دیگر به کدام اساس استوار نمیگردد.و از آن کسی استفاده کرده نمیتواند.

سید در جای دیگری خود گفته:

اگر به علم اقتصاد نظر کنیم می بینیم که بسا از متاخرین در علم اقتصاد قواعد کلی را طرح کرده اند، وبآن اشاره نموده اند مگر قرآن بزرگترین این قواعد را بمیان آورده است، که آن وجوب جمع آوري عشر است در وقت درو کردن طوریکه خداوند گفته:(واتوا حقه یوم حصاده) یعنی آنرا در وقت درو کردنش اداء کنید.

---

(۱) سوره الانعام آیه ۱۲۲

پسرعاص بحالت توانگری ودرحانها وکاخ ها زندگی دارد طور یکه برایم اطلاع رسیده . (۱)

همچنان به‌حاکم شام(معاویه بن‌ابو سفیان) خطاب‌نموده که‌از تکبر هرقل‌و ازعظمت پسندی کسری ها و قیصر ها خود داری نماید. وحتي باین اکتفاء هم‌نورزید بلکه شخصی معتمدخود رافرستاد و باو امرقطعی دادتا هرحاکم رارا‌جع به‌پول ومتاعش که‌جمع نموده محاسبه نماید .

این یك درس عملی و علني برای کتلهٔ مسلمانها است.در این درس،فاروق به حاکم و محکوم‌عدم‌جوازخودخواهی و تکبررا، تفهیم نموده وبا‌ینو سیله بطور عملی دواعی حسد وکینه توزی را از دلها محو نموده است.

پس باید ببینیم که حضرت عمر بن الخطاب چگونه اموال مامورین را مصادره نموده، و اموال غنیمت کسری و قیصر را چطور صرف نموده؟و بر خلیفه درمسکن لباس و خوراکش از عظمت ملوك و امراء چه آثاری دیده شده؟

همه چیزکه بنزدش میسر شده ،معلوم‌است که جامهٔ او از لباس شخص‌فقیرهم ادناتر بود.(لباسهای پیوندی او در تاریخ ملتها مشهور است و در لباس پیوندی او پیوندی از پوست حیوان هم وجود داشت) .

اما مسکن اوا ینست‌که همه روز خودرا درسقیفه(سایبان)ناچیز سپری‌میکرد . دروقت داخل‌شدن‌درآن‌ناگزیر سر خودرادر مدخل آن‌خم‌کندو در امور خلافت‌غور مینمود.و وقت استراحت‌خود را در بقیع(مقبره مدینه منوره) سپری میکرد.

---

(۱) همچنان فاروق‌به ابن العاص گفته: «متى استعبدتم الناس وقد ولدتهم امهاتهم احرارا» یعنی‌ازچه‌وقت مردم را بردگان خود گردانیده اید وحال آنکه مادران آنها را آزادزا ئیده‌اند (مترجم)

# حق با اکثریت نمی باشد .

تمسک بعضی توده های انسانی بریکچیز واعتقاد برآن ، حق بودن آنرا افاده نمیکند ،خصوصاً وقتی که مرشد وقائد آن تقلید مطلق بر معتاد باشد .همچنان تقلید کور کورانه بدون دلیل وبرهان .

حقائق دینی ومذهبی وقواعد علمی وقتی که بواسطه چند نفر محدود بمیان آمده ومستقر گردیده وتدوین شده وانتشار یافته باوجوداینهمه اکثریت توده با آن، با قوت ووسائل غلبه جوئی مبارزه کرده است .

جو بیتار – که خود راخدای خدایان می پنداشت ومردم عبادت او را میکردند پس درعصرش هیچکس به تکفیر اوجرات ننموده، وکهنه با اکثریت ملت آن شخصی را که از الوهیت او انکار میورزید بانواع مختلف تعذیب مواجهش می ساختندولی امروز شخصیکه ازاو والوهیش انکار می ورزد، این شخص را مؤمن میدانند .

بعد از آن حضرت موسی (علیه السلام) آمد وازالوهیت فرعون منکر گردید حالانکه ایمان داشتن به خدای موسی، پرورد گار یگانه نزد اکثریت کفر پنداشته می شد ولی امروز موضوع به عکس آن است .

بعد از آن حضرت عیسی (علیه السلام )آمد وباستثنای چندنفرازحواریون شخصی دیگری بروی ایمان نیاورد، باوجودیکه تصریح نمود که وی برای اینمنظور آمده (که دین راتکمیل کند نه اینکه آنرا تنقیص نماید) پس همهٔ یهود دراورشلیم ازشدید

هر آئینه قرآن در علم اقتصاد از این دانشمندان سبقت نموده، واین قاعده را وضع کرده:

**(و هو الذی انشأ جنت معرو شت و غیر معرو شت و النخل والزرع مختلف اکله و الزیتون والرمان متشابها وغیر متشابه کلوا من ثمره اذا اثمر وآتوا حقه یوم حصاده)** (۱) واوست که باغها را که بر پایه بلند کرده میشود و آنکه بر پایه بلند کرده نمیشود. و درخت خرما، و زراعت را که میوهٔ آن مختلف است و زیتون وانار را چه همگون چه ناهمگون پیدا کرده است ،ازمیوهٔ های آن، وقتی که میوه آرد بخورید وحق آنرا در روز درو کرد نش ادا کنید.

این بود که سیدجمال‌الدین راجع به زراعت و حق آن اظهار نظر کرده و ما میگوئیم، وقتیکه اقتصاد در زراعت وصناعت وتجارت منحصر می باشد ،خداوند در اموالیکه مردم آنرا بدون طریق زراعت کسب می‌نمایند نصیبه یی گرد انیده تا صاحبان اموال که بدون‌طریق زراعت کسب مینمایند نسبت‌به فقراء ومساکین از واجبات مالی، پهلو تهی نه نمایند.

خداوند فرموده است **(و الذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم)** (۲) یعنی آنانیکه در اموال ایشان برای‌سوال کننده و بی‌بهره وغیر سائل حصه مقرراست بعد ازاینهمه راجع به فضیلت عدالت اسلامی بیان بیشتر ضروری نیست.

---

(۱) سوره الانعام آیه ۱۲۲

(۲) سورهٔ المعارج آیه ۲۴

بلکه لازم است مورد تحقیق ودقت قرار گیرد. بسا اشخاصیکه به حضرت مسیح فشار می آوردند دیری نگذشت که دین او راقبول نمودند . وتعلیمات او را عملی ساختند ودر اینراه از قتل وعذابهای گوناگون ترس وبیم را بدل راه ندادند .

بسا اشخاص عرب با حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) مبارزه کردند، و بعد از ایمان در میدانهای جنگ داخل، ودر جنگها اشتراک ورزیدند و در راه دعوت خود شجاعت وثبات نشان دادند، وبه سبب عشق با پیروزی- مرگ برایشان گوارا گردید .

همچنان دعوت عدالت اجتماعی است طوریکه بیشتر تذکر یافت وبیان گردید اگر امروز طرفدارا نش در قلت است اما حتماً دنیا را دربر خواهد گرفت، وآن در روزیکه در آن علم صحیح عمومیت پیدا کند، وانسان درك نماید که وی و برادرش از یك خاك وگل ویا از یك ماده اند ، وبرتری وبهتری بخیر رسانی وخدمت مردم است وبه تاج، یا گله های حیوانات، ویا به مالی که آنرا ذخیره و پس انداز می نماید، یا بداشتن خدمتگاران زیاد، یا به لشکریان انبوه. همچنان عمل باطل ، وعظمت زائل شونده، وسلوك وسیرتی که تا ابد عار ماند نمی باشد .

مخالفت از معتاد کار بزرگیست، ولی آنچه که جرائت و علو همت میخواهد بزرگتر است تصدیق مبدا که ممکن است فردی از افراد بشر- معتاد را ترك بگوید ویا مخالفت از آن کاری آسانیست. پس در پیشرو گودال هولناك وراه دشوار وصعب المرور موجود است . ودر همچو راه شخصی رفته می تواند که از قهرمانان بزرگ واز نوابغ باشد واینهم یا بکدام وسیله ئی و یا به حکمت وهمت بزرگ .

از بزرگترین مزایای پیامبران تحمل سختیها در مقابل مخالفت اقوام خود بود. دیگر اینکه آنچه راکه بسبب گمراهی به باطل عبادت میکردند وبآن قولا عملا وعادتاً الفت گرفته بودند باآن مبارزه کردند اگر تنها همین مزیت داشته باشند

ترین مخاصمین ودشمنان اوبودند , وکسیکه ازوی پیروی میکرد اورا بدا راویختند واورا باعذابهای گو ناگون مواجه ساختند .

وامروز عوض اجبار, تعلیمات حضرت مسیح (علیه السلام) را در قدس و بیت لحم (محل ولادت حضرت مسیح علیه السلام) ود را کثر نقاط روی زمین می بینی ویآن می گروند وبه نشر آن می پردازند .

بعد از آن (حضرت محمد صلی الله علیه وسلم) آمد و پیروان او چند نفر محدودی بودند واشخاصیکه بر او ایمان آورده بودند انگشت شمار بودند, که انها عبارت از یک کودک (حضرت علی بن ابی طالب) ویک زن (حضرت خدیجه الکبری بنت خویلد) ویک مرد (حضرت ابو بکر صدیق) بودند واکثر قوم او مقاومت کنند گان سر سخت دعوتش بودند واز نبوت او انکار ورزیده بودند ولی امروز بصدها ملیون مردم را از پیروان دین حضرت محمد صلی الله علیه وسلم می یابی واکثر تودهٔ جهانیان به تعلیمات ادیان سه گانه (حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد علیهم السلام) احترام میگذارند، وبرتعلیمات آن عمل میکنند در حالیکه پیروان آن جمعیتها و اقلیتهای کوچک بودند بلکه درابتدای امر افراد محدودی بودند. اگر تعلیمات آنها خیر محض وموافق باروح بشر وانسانیت نمی بود هرآئینه پیروان آن باوجود مقاومت اکثریت، وبا وجود اجبار وکشتاروااستهزاء وتبعید وبدار اویختن وهمه انواع عذاب، روبافزایش نمی بودند بلکه ملتها گردیدند، ومملکتها را فتح نمودند واین اقلیتها دارای چنان دولتهای شدند که از عظمت آن احساس هیبت واز قوت آن پناه خواسته می شد , وفناء وزوال مدنیت وذخت آن متصور نبود. همینطور را باید بدانیم وقتی که امر تعلیم ذاتا حق باشد گر چه با معتاد مخالف باشد واعوان آن انگشت شمار باشند، پس حکمت اینست که با قلت پیروان ومدد گاران آن, وبا کثرت جمعیتهای مخالفان ومقا ومت کنند گان آن دربدی الا مر بی اهمیتی دانسته نشود

یعنی پسران را به پدران شان نسبت دهید نازل شد. حضرت پیامبر زید رابه پدرش نسبت داد. و بنام زید بن حارثه یاد می شد.

این بود چند مثال از آنچه که با عادات عرب که مقام بزرگی داشت مخالف می باشد، و بهترین نمونه پیروی برای ترک عادات ناهنجارو غیر معقول می باشد، وامثال آن زیاد است.

## نظریهٔ جمال الدین راجع به سود ـ کدام سود حرام است؟

جمال الدین گفته :

خداوند سود رابه سبب حکمت انتهائی حرام کرده اند، خصوصاً سود یکه دو چند یردو چند خورده شود. بعضی حیله گران و ریاکار که به ظاهر، لباس دین بتن دارند از روی تظاهر از خوردن سود، خود داری میکنند. ولی اینها مالی را که قیمت حقیقی آن صد درهم باشد برخریدار نسبت به مجبوریتی که دارد به سه صد درهم به فروش می رسانند که در حقیقت با همین فرق، عین سود است گرچه اینها تعامل آنرا از طریق بیع قرار میدهند. و نفسهای خود را می فریبند، و می پندارند که بدینگونه خودرا ازگناه سود که آنرا دین ممنوع قرارداده نجات داده اند. اینست بشما بعضی آیات قرآن که دراینباره نزول یافته بیان میگردد:

(الذین یأکلون الربو الایقومون الاکما یقوم الذی یتخبطه الشیطن من المس ذلك بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا واحل الله البیع وحرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ماسلف وامره الی الله ومن عاد فاولئك اصحاب النار هم فیها خلدون . یمحق الله الربوا ویربی الصدقت والله لایحب کل کفار اثیم)

یعنی کسانی که سود میخورند. اینها در قیامت برنمیخیزند مگرمانند کسی برمیخیزند

واشخاصیکه از رسالت ونبوت آنها منکر اند باآنها انصاف بگذارند هرا ئینه مقام ایشان بزرگ واز فیض آنها برخوردار خواهند گردید .

همین حضرت موسی (علیه السلام) است که بر فرعون غالب گردید و با وجود مساعی شر آمیز فرعون، بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون نمود . همچنان حضرت مسیح (علیه السلام) که تعلیمات بزرگی داشت بر هیکل یهود وفریسیان که دراوج عظمت بودند وسلطه دین موسی (علیه السلام را بدست داشتند ، هجوم برده آنها را نادان گفت داخل هیکل آنها گردید .وصندوقهای آنهارا بشکستاندو آنچه را که باآن سود اگری می کردند نابود کرد وگفت : **بیتی بیت الصلاة یدعی ، وانتم جعلتموها مغارة اللصوص)** خانه من خانه نماز نامیده می شود وشما انرا مغاره وپناهگاه دزدان گردانیده اید.

همچنان حضرت محمد (صلی‌الله علیه وسلم) بتان را شکستانده لات، عزی و ومنات راذلیل ساخت ،و همه را از بین برد. از سلطه قریش استناع ورزید .
برای اعلا کلمه حق قیام نمود . ودرراه آن هرگونه ظلم ، زد وخوردو بدگوئی متحمل گردید .

با همه عادات نامعقول قوم خود، مخالفت نشان داد م.و ازآن ـ اقارب نزیك خودرا منع نمود . مانند تجارت باسود که تعامل آنرا مانع گردید، وآنراازا موال اقارب خود مانند اعمام و خال ها که بر مردم از اینگونه مال مقدار زیادی دا شتند ملغی قرارداد.

همچنان پسر خواندن که به‌تبنی یاد می شد از بین برد . عادت چنان بود که درعرب یك شخص ـ پسر دیگررا به پسری میگرفت، واو پسر خوانده آن شخص میگردید. بهمین اساس حضرت محمد صلی الله علیه و سلم زید بن حارثه را به پسری گرفت، وزید بنام زید بن محمد یاد می‌شد . اماوقتی که آیه **(ادعوهم لابآئهم)**

وصواب نزدیکتر می بود ، وعقل سلیم آنرا پذیرا بود ، وبانقل صحیح موافق می بود بآن عمل میکرد .

روزی به وی قول قاضی عیاض رامتذکر شدند، وآنرا حجت دانستند وبآن چنان تمسك ورزیدند حتی آنرا بمنزله وحی قراردادند . پس جمال الدین گفت :

«سبحان الله ! قاضی عیاض چیزی را که گفته، حسب قوه عقلی وادراك وفهم و مناسب زمانش می باشد ، آیا دیگرحق ندارد که آنچه را بگوید که به حق نزد یکتر ، ونسبت بهقول قاضی عیاض وغیره پیشوایان صحیحتر باشد ؟ آیا جمودو وقوف به حداقوال دیگران واجب است؟ اینهابه حداتوال گذشتگان خود بسنده نشدند بلکه عقول خودرا آزاد گذاشتند. استنباط کردند وگفتند. و«دلو» خودرا در بحر محیط علم پائین کردند وآنچه که مناسب عصروزمان آنها بود، وبه عقول عصروزمان آنها نزدیك بودآنرا بیرون آوردند .احکام حسب تغییر زمان تغییر پذیر می باشد .»

وقتی که برایش گفته شد که این از اجتهاد بحساب می رود ، حالانکه باب اجتهاد ، نزداهل سنت ، بسبب مشکل «بودن شرایط آن، مسدودمی باشد » نفس دراز کشید وگفت :

«اینکه باب اجتهاد مسدود است معنی آن چیست ؟ بکدام نص باب اجتهاد مسد ود گردیده ؟ ویا کدام امام وپیشوا گفته که بعداز من برای شخص مناسب نیست که اجتهاد نماید ، ودردین وفیه وصاحب معلومات گردد، ویابسوی هدایت قرآن وحدیث صحیح راه باید ، ویاسعی وکوشش نماید که ازآن دو (قرآن وحدیث) مفهوم اجتهاد را توسعه بخشد، وازقیاس بر آنچه بر علوم عصری واحتیاجات زمان واحکام آن منطبق می شود ، واز اصل نهی مخالف نباشد استنتاج نماید ؟ »

هرآئینه خداوند حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) رابه زبان قومش (عربی) پیامبر فرستاد تا آنچه راکه میخواهد بانها تفهیم نمایدوآنها آنچه را که میگوید

که شیطان به سبب آسیب رسانیدن، حواس او را خراب ساخته این بآن سبب است که سود خواران گفتند: بی شک سوداگری مانند سودگرفتن است. حالانکه خدا سوداگری را حلال کرده و سود را حرام ساخته است. پس کسیکه بوی از طرف پروردگار پند آمد پس او ازآن دست بردار شد پس اورا آنچه است که گذشته و کاراو به خدا سپرده شده. وکسیکه به سود خوری برگشت کند پس ایشان باشندگان دوزخ اند. ایشان درد وزخ جاویدانند. خدا برکت سودرا نابود، وصدقات را افزون می سازد. خدا هر ناسپاس گنهکار را دوست ندارد. همچنان خداوند فرموده است :

( یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربوا اضعافاً مضاعفة و اتقوا الله لعلکم تفلحون) (۱)

( سوره آل عمران آیه ۱۳۰)ای مومنان! دو چند بر دو چند سودنخورید و بترسید زخدا تارستگارگردید .

## رد جمال الدین

## برکسیکه باب اجتهادرا بسته می پندارد

جمال‌الدین ازتقلید وجمود بیزار بود وبا قوال نیکو و عملی تمسک می ورزید. وبرای ادا راک خوبتر آن اجتهاد میشمود، و ضعیف آنرارد میکرد . وآنکه به حق

---

(۱) مطلب این نیست که دوچند بر دوچند سودنگیر ید اما کمتر ازان بستا یند. غرض اینکه در زمان جاهلیت مردم طوری سود میگرفتند که سودرا برسود می افزودند تا آنکه سود خوار مالک ثروت بزرگ می شدوا ینگونه سود که ازان به ( اضعافا مضاعفة ـ دو چند بر دو چند) تعبیر شده و حرمتش در این آیه اعلان گردیده نسبت بآن سود یکه برا س مال افزوده نمیشود ـ شنیع تر می باشد.

اگر از روي حقيقت ازعلم زياد وتحقيق واجتهاد آنها اطلاع داريم مگر اينهمه به نسبت آن علوميكه آنر اقر آن احتوا كرده ونسبت باحاديث صحيح مانند قطره اى از آب بحر وياثانيه‌ى از روزگاران است .

(والفضل بيده الله يؤتيه من يشاء من عباده) وآنها آنراد انائد كه آنرا نمى دانستند سيدگفت : تحليل وتحريم بامرخداست ، وتدقيق در قول به سنت سى باشد.

علماءسلف وپيشوايان آنها ، در انوقت به سنتى از سنن پيامبر جراءت ميكردند كه آنها بيشتر درآن تدقيق مينمودند . در اجماع به تعمق نظر ميكرداند . وراو يان ثقه را مورد غوروزيد قرارميدادند... اماعالم نمايان نادان كه امر و زدستار هاى بزرگ بسردارند، مي‌بيني كه اينها بدون نص به تحريم حلال و تحليل حرام جرأت ميكنند واينرا فراموش كرده اند كه مقام تحريم حتى براي صاحب شريعت (پيامبر بزرگ) مجاز دانسته نشده مگر بعداز نزول وحى طوريكه خداوند فرموده است :

يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك... الاية (۱)

اى پيامبر! چراحرام ميگرداني چيزى را كه خدا براى‌توحلال‌ساخته ؟ »

سيد گفت «روزى شيخى را ديدم كه دستارش مانند برج وقباءاو مانند خورجين بودواز گريبان يك شخص ( افندى قريب جامع سليمانيه در استانبول ) محكم گرفته بود وا ورا تكان ميداد وميگفت: اين پيراهن توحرام وكفر است زيرا آنرا فرنگيان كافر ساخته اند . جمال الدين گفت : طاقت وحوصله ام به تنگ آمدتاآنكه باو نزديك‌شدم، وبرا يش گفتم : اى‌شيخ ! دستاروقباى‌تو ودستار وقباى‌من همه ازساخت‌فرنگيان است پس چرا اولتر دستار خود را ازسرت نمى‌بردارى وقباى‌خودرادورنمى‌اندازى تا سپس پيراهن اين سرد را ازتنش بردارى بسا اشخاص مانند اين شيخ نادان امروز درسلت موجود اند . «فلا حول ولا قوة الا بالله»

سوره التحريم

درک نمایند «وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه» (۱) یعنی هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم او. ونیز خداوند فرموده است. (انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون) (۲) هر آئینه ما فرو فرستادیم آنرا قرآن بزبان عربی تاشما بان پی برید. ونیز در جای دیگری فرموده است: (انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون) (۳) هرآئینه ما این کتاب را قرآن عربی زبان گردانیدیم تاشما از روی خرد آن را در یابید. پس قرآن برای فهمیدن نازل شده تا انسان با کار برد عقل خود درمعانی آن تدبر نماید واحکام ومراد آنرا درک نماید.

کسیکه بلسان عربی میداند، ودارای خرد وازسیرت سلف، و طریق اجتماع و از احکامی که را ابن نس یا بطریق قیاس واحادیث صحیحه تطبیق می شود واقف باشد، برایش مجازاست که دراحکام قرآن بدقت وتعمق نظر کنند، وازآن واحادیث صحیح و قیاس احکام را استنباط نماید. اگرحیات ابوحنیفه ومالک وشافعی و ابن حنبل (رضی الله تعالی عنهم) دوام میکرد، وتا امروز زنده می بودند، بدون شك در اجتهاد سعی میورزیدند. برای هر موضوع از قرآن وحدیث حکمی را استنباط میکردند، و بهر اندازه که تعمق و تفکر آنها بیشتر میگردید، بهمان اندازه، فهم وتدقیق آنها فزونی می یافت.

آری! این پیشوایان بزرگ و مردان است اجتهاد کردند وموفق شدند. خداوند آنهارا پاداش نیك نصیب گرداند. مگر درست نیست بگوئیم وعقیده کنیم که آنها برهمه اسرار قرآن احاطه کرده اند. وآنها درکتب فقه به تدوین آن سوانح گردیده اند

(۱) سوره ابراهیم آیه ۴

(۲) سوره یوسف آیه ۲

(۳) سوره الزخرف آیه ۳

اما موضوع افضلیت امام علی(رضی الله تعالی عنه)و طلب پیروزیش در جنگ با معاویه، وقتی که بروی خروج و قیام کرد، اگر قبول کنیم که در آنوقت مفیدبود، و یا از آن در باره احقاق واثبات حق و یا امحاءباطل توقع کدام فائده‌ی برده می شود، می بینیم که در بقاء و دوام این نداء، وتمسك بر این موضوع ، که‌وقت وزمان آن گذ شته و ما مات و اهل آن وقت سپری شده، زیان محض و سبب تفکیك حلقه های وحدت اسلامی می گردد .

اگر امروز اهل‌سنت‌با هم‌جمع‌شوند، وبا مفضله شیعه (عرب و عجم) توافق نشان‌دهند و درك نمایند، وباین موضوع تسلیم شوند که اگر حضرت علی رضی‌الله تعالی‌عنه نسبت به حضرت ابوبکر(رض‌الله تعالی‌عنه)سز اوار تر بود، پس آیا باین قول مقام عجم بلند میشود ؟و یا حالت شیعه بهتر میگردد .و یا اگر شیعه با اهل سنت موافقه نشان دهند، باینکه حضرت ابوبکر(رضی الله تعالی عنه) قبل از حضرت امام علی (رض الله تعا لی عنه) خلافت را به حق عهده دار شده، پس آ یـا این سخن سبب پیشرفت مسلمانان سنی می گردد، وایشان را از آنچه که‌اسر و زدرذ لت وضعف‌اند وحتی موجودیت خود را حفظ‌نمیکنند مامون خواهد ساخت؟ـنه ! اياوقت‌وفرصت میسر نشده که همه از این غفلت و از این مرگ (قبل از آن مرگ که از زندگی‌باید چشم پوشید) بیدار شوند؟

ای قوم! بحق قسم است، که امیرالمؤمنین( حضرت علی ابن ابی طالب)نه از عجم ونه ازاهل تشیع راضی می شود باینکه با اهل سنت بجنگند ویا درموضوع افضیلت حضرت بر ابوبکر از ایشان جدا گردند.

همچنان حضرت ابوبکر باین راضی نمیشود که ازوی اهل سنت دفاع نمایندو با‌هل شیعه به سبب این افضلیت که وقت و زمان آن سپری شده بجنگ شونـد در

## آرزو سیدجمال الدین برای اتحاد اهل سنت و شیعه

جمال الدین گفته:

در باره خاندان نبوی در اوقات و ازمنه مختلف، احزاب و پیروان عرض‌وجود نمرده آند. بعضی‌از آنها (مانند سؤلهه) گمراه شده اند. زیرا اینها بالوهیت حضرت‌علی بن ابی طالب قائل‌اند. بعضی ازآنها (مفضله) و غلات اند که با اهل بیت محبت پرستش کارانه نشان میدهند.

این دو گروه تحت حکم شخصی قرار میگیرند که چنان گفته‌است:

**(هلك فینا اهل البیت اثنان: محب غال وعدو قال)**

یعنی در باره ما اهل البیت دو نفر تباه می شوند: آنکه یکی‌در محبت غلو میکند و دیگري آنکه بدگوئی میکند.

اما «مفضلهٔ» شیعه، آنانی اند که از مذهب امام جعفر صادق (که از بزرگترین فقها از جمله اهل بیت است) پیروی میکنند. پس این گروه مسلمانان را نباید بمجرد تقلید از امام جعفر، و پایداری آنها در محبت اهل بیت، و تفضیل و بهتر دانستن امام علی (رض‌الله تعالی عنه) را ـ لازم نیست که این گروه را از جمله مسلمانان اخراج نمائیم. واین فرق و امتیاز را در فروع مجسم سازیم. و آنرا وسیلهٔ تفرقه و اختلاف وسوس وسیله خصومت و جنگ قرار دهیم. اما وجود همچو چیزهارانادانی سلت و سفاهت ملوك، که در باره توسعه کشور های خود حریص بودند، میسر وممکن گردانید. ملوك‌شیعیان موضوع شیعه را برشیعه‌اهل بیت بمنظور جلب عوام به اوهام وتخیلات‌عجیب و غریب هولناك و خطیر گردانیدند، تا بمیان آمدن احزاب، برای شان میسر شود، و لشکریان صف آرائی کنند، وبعضی مسلمانان بعضی دیگر خود را (بدلیل شیعه وسنی بودن) بقتل رسانند، حالانکه هر دو گروه به قرآن ورسالت حضرت محمد صلی الله‌علیه وسلم ایمان دارند!

# نظر سید راجع به ازدواج، حجاب و رفع حجاب

## وحقوق زن و مساواتش با مرد

جمال الدین ازدواج نکرده یکسیکه دارای عیال و اولاد زیاد و مال می‌بود، چنین میگفت: «قل: واثقلت ظهری بالذی خف من ظهری» بگو! پشت خود را بآنچه که از آن تخفیف یافت، سنگین گردانیدم!

وقتی که سلطان عبدالحمید خواست، دختر خوب صورتی را از کاخ - یلدز- بعقد ازدواج سید درآورده، سید از آن امتناع ورزید. البته سلطان از این ازدواج مقصدی داشت، تا سید را توسط این ازدواج مقید وپابند گردانده، واز دعوت حق منصرفش سازد.

بعد از این برای سید گفته شد: شاید با ین امتناع خود مذهب ابوالعلا معری را تائید مینمائی طوریکه میگوید: هذا جناه ابی علی - وما جنیت علی احد

اینست جنایت پدرم که درباره من مرتکب شده من نمیخواهم که درباره کسی مرتکب جنایت شوم!

پس گفت: هرگز نه، من مناسب نمیبینم که امثال این قول، به حکیمی مانند ابوالعلا معری نسبت دادهٔ شود، و نه لازم می بینم که همچو قول رهنمای مسلمانان شود و مورد پیروی قرار گیرد. چطور برای یك دانشمندی مناسب است که ازدواج را گرچه گفته شده باشد، که به سبب بعضی نتائجش جنایت معنوی است جنایت بداند؟

حالیکه با روحیه قرآن کریم آن بناء محکم به وحدت امر میکند-نیز مخالف می باشد.

اگر موضوع افضیلت بعد از روزگاران ز یاد قابل بحث با شد، پس برای حل اشکال آن کافی خواهد بود که گفته‌شود: کوتاه ترین خلفاءاز حیث عمر، پیش از دراز ترین شان خلیفه گردیده است. اگر بعد از حضرت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حضرت علی بن ابی طالب خلیفه می شد پس برای حضرت ابوبکر و حضرت عمرو حضرت عثمان فرصت خد مت اسلام و مسلمانان طوریکه خدمت نمودند، میسرنمی شد. دعا کنیم: پروردگار از همه آنها راضی گردد!! این همه حکمت او تعالی درخلقش می باشد: «**ان اکرمکم عند الله اتقکم**»

# حکمت ازدواج وشرط آن

اما حکمت ازدواج وشرطآن در قرآن کریم به طریق روشنتر وبیان صریحتر آمده است:
و ازدواج مردی را که در خوف و هراس باشد عدالت و برابری میان زوجه ها از دستش ساخته نیست به یک زوجه مقید گردانید . حتی عدم ازدواج یک زن را که خوف عدم عدالت موجود باشد ، بهتر خوانده است . این استنتاج عقلیست مادامیکه مرد دانا باشد وبا رحق وعدالت گویا گردد .

اما اینکه خودم با مقتضیات حکمت ازدواج ، که بمعنی عدالت است ، آشنا می باشم و خود را ازبر آوردن حقوق وواجبات زن گرفتن عاجز می بینم ، پس این احساس مرا به دوری واجتناب از نا عادل بودن کشانید، واز اینکه ازدواج نمایم، وبه سبب ازدواج بر اهل خود ظالم باشم، بهتر دانستم که از ازدواج خودداری کنم.

روزی یک طبیب موسوی که از دوستان او بود برایش گفت: آیا جواز دارد که به سبب خوف از نا عادل بودن برطبیعت انسانی با گذاشته شود؟ سید تبسم نمود وگفت : «طبیعت بر تو حاکم شده، زیرا طبیعت به تدبیر نفس خود می پردازد . اما کسیکه چیزی را ترک گوید ، بدون آن زندگی کردن می تواند»

وقتی که از سبب امتناعش از ازدواج بازنی که سلطان تعین کرده بود پرسیده شد چنین گفت :

چگونه برای یك پسری مانند معری که حکیم بار آمد، (اگر علت موجودیت او که ازدواج پدرش است نمی‌بود، هرگز از عدم بظهور نمی پیوست) جنایت را، خلاف هر عقل و نقل، به پدر نسبت دهد؟

و کیست که بقاء نوع و استکمال حکمت آبادی مدنیت را باز دواج و تناسل که بوده و می باشد وابسته نداند!

بطور مثال راجع به ساختمان واخلاق وترکیب مرد بحث میکنیم، پس می‌بینیم که اعضاء مرد وو جودش دارای مشخصها تیست که در زن دیده نمیشود. وحاجت به بیان ورجوع به علم تشریح (فزیولوژی) دیده نمی شود. همچنان آنچه که در ساختمان زن دیده می شوددر مرد مو جود نیست. لذا در هر دوساختمان نقصان وزیادت موجود است که از حیث فطرت نقصان و کمال پنداشته نمیشود.

زیرا طبیعت صنع خود رادران محکم‌ساخته، وساختمان‌خود را اتقانی بخشیده‌است **فتبارك الله احسن الخالقين)** پس بزرگ است خدائیکه نیکوترین آفریدگاران است. این اختلاف ساختمان هردو عامل، ما را به اختلاف عمل هرد و از حیث استعداد و وسائلی ساختمان که دارند متوجه می سازد تاا ینکه به تعقیب آنها از حیث نتیجه، عمل درست اتمام یابد. وبنای ایکه همه لوازم‌ان تکمیل شده باشد بمیان آید.

وقتی که زن در صناعت بامرد اشتراک ورزد «و زن بیرون منزل باشد» پس کیست کشور منزل را اداره کند؟ و کیست که کودک را تربیه نماید؟ و کیست که بدون یاری زن دزلوحه صیقل شده کودک آثاروعلائم شجاعت و فضیلت وجرءت‌را نقش نماید؟ کیست که بدون این ملکه (زن)، اقیال (۱) را را باخلاقش تربیه نماید، مگر اینکه بخواهدبه حیث ملکه باقی نماند ــ طوریکه در یک وقت بحیث ملکه وملك باقی بماند. وقتی که زن کشور خود (منزل) را ترک گوید، بمنظور مساعدت درزندگی در تکلیف مرد سهم گیرد، شکی‌نیست خسارهٔ‌ایکه‌به‌سبب ترک‌منزل، وتدبیران، و ترک کودک‌وتربیه‌اش بمیان می آید،

(۱) اقیال جمع قیل است. واین لقب از القاب پادشاهان حمیر یمن بود. البته درا ینجا بمعنی بزرگان و راد مردان تعبیر میتوان شد. (مترجم)

راجع به ازدواجم با دوشیزه زیبا روی خود را شایسته او نمی دانم ونه ولی اش می باشم تا برا یش مرد شایسته یی را جستجو نمایم.
ا زسپید راجع به مساوات زن با مرد وحجاب ورفع حجاب پرسیده‌شد. وچنین گفت:
موضوع برابری زن بامرد ، وحجاب وگذاشتن آن وحقوق آن ... وغیره چند ین باره گوش ها یم را کو بیده است در اینباره مقالات ورسائلی را خو انده ام .مگرمن ازشما چیزی را پنهان نمیکنم وآن اینکه :من درآنچه که خوانده ام ، مقاله ایرا نیا فتم که دریـن باره دارای صراحت باشد ، ویا مطلب‌مساوات را تعیین نما ید ، ویا غایه گذ اشتن حجاب را بیان کرده باشد ، ویاکدام فائده‌برآن‌مرتب‌شده‌باشد. اما به عقیده ام د ر رفع حجاب ما دا میکه بمقصد گنا هان بها نه و وسیله نبا شد ، مانع نمی بینم.
گمان نمیکنم که مقصد سرو صدای بعضی نوجوا نان در شرق، وفرنگی نما ها مطالبه «مساوات» زن با مرد ، در«ساختمان» با شد ، زیرا اینگونه مساوا ت ممتنع بلکه‌مستحیل می باشد .
وقتی که از این ناحیه امتناع صدق پید اکند ، پس لابدیست که زن طو ریکه هست زن ، ومرد ،چنا نکه هست مرد باشد .
اما مساوات از حیث مواهب و استعدادات فطر ی، پس اثر اکتساب در مر د ضعیف ا ست .ا ما اگر مر د شا عر و زن شا عره با سلیقه خو ب د رطبع خو د تصو ر نیک وخیال وسیع داشتند در شعر دار ای مقام بلند میگردند و در آن تبا رز میکنند. واگر چنین نباشند وهر دو به تعلیم واکتساب فا علات فاعلات و فا عل و فعول که از او زا ن خلیل می باشد، مراجعه کنند، پس د ر اینصورت هر دو وزن کننده با شند . جامعه انسانی بر دو اساس استو ار است یعنی جامعه ر ا دو عا مل استوار می سازند که ان ، زن ومرداند .

لشکر باشد، و خودش در محیط‌خوب‌وصالح به پاکدامنی‌خدمتی انجام‌دهد ، همین کار برایش فضیلت و نیکو دانسته می‌شود .

شکی نیست این حالات استثنائی می باشد ،ود رست نیست که‌با آن استدلال ورزیده شود ، و یا دلیلی جواز گردانیده شود که زن ما نند مرد جاهای خطر ناك و دشواریهاقدم‌بگذارد، زیرا سنت خداوندی‌اورا از همچو کار هایی نیاز‌گردانیده‌واو را ازخطرآن نجات داد ه است .

چقدر نظریه ضعیف ودور از صواب و حقیقت است که‌بفرض جنگ برآید ،ودر میدان‌جنگ کشته شود، ویا شخصی رابکشد، حالانکه شاعر قسمت و نصیبه او را تقسیم وتعین نمو ده و گفته است :

كتب القتل والقتال علينا وعلى الغانيات جر الذيول

جنگ وجدال برما (مرد ان )فرض گردیده، و بر زنان کشاندن‌دامنها است.

سید سخنان خودرا دوام داد و راجع به مساوات‌ز ن بامرد گفت:

بخطا رفته‌وراه حق راگم کرده شخصیکه گفته‌و یا میگوید :

مرد به نفس خود اتکأ دارد، واین نه درعصربدویت‌بوده، ونه درعصرنهضت و مدنیت، بلکه در همه مراحل زندگی شخصیکه بااو کمك‌نموده‌ودر لوحه‌صیقل شده او ،از زمان کودکی نقش های فضیلت ویا رذیلت رانقش می‌نماید ، بدون زن دیگر کس نیست ! پس مرد در پرورش‌وغذایافتن و نقش‌های‌اولی که‌در شخصیت او نقش‌می‌شود، و از پیشه‌مادر (زن) است‌بدون مادر (زن)،شاگردمادر(زن)است برابر است نشو ونمای او نیکو با شد و باید .

وقتی که د انستیم که زن‌در آن‌دارای تاثیریست‌وبراوست که‌به‌واجب خود قیام نماید، واین بارسنگین‌را که غیر او دیگر شخص آنرامتحمل نمیتواندشدبدوش گیرد .

بمراتب بیشتر تراست ازان فائده ایکه بازوال اخلاق وفساد اصل ونسب ملحق گردد.

## رفع حجاب

اما درفع حجاب کمترین فائده ای نه در خود ان ونه در غیران می بینیم . ولی آنچه که بینیم اینست که حجاب پرده ایست ، وقتی که دفعتاً بطور ناگهانی بر داشته شود ، اکثر اوقات از تحت آن قبائح هوا وهوس، وبرهنگی وموجبه ناچیز پند اشتن گنا هان ،و بی پروائی به اخلاق عامه ظاهر میگردد .

اگرزنان به رفع حجاب اکتفاء ورزند ، ووسیله گنا هان گردانیده نشوند، پس در اینموضوع به داد وگرفت احتیاج دیده نمی شد .مگر وقتی که دیدیم برای رفع حجاب متممات موجود است ، واین متممات در بیرون منزل ار آورده می شود وپس دراینوقت قیامت بزرگ بر پا می شود.وموازنه اعمال هر دوشریک (مرد و زن) بر هم میخورد .

اما وقتی که ،برایش ازموضوع برآمدن حضرت عائشة (**رضی الله تعالی عنها**) به جنگ، وازهمراهی زنان صحابه بالشکر یان اسلامی، که در رسیدانهای جنگ داخل میشدند، و بخدمت زخمیان و غیره میپرداختند -یا دآوری شد.چنین گفت:

«حضرت عائشه (رضی‌الله تعالی عنها) بر مرکب درشت سوار شد ، و دران ادنی ترین افتخار موجود نبود ،تا دیگر زنان اورا تقلید کنند . اماعمل صحابه برای زنی که شوهر یا پدر و یا مادر ویا اولاد نداشت موضوع شایسته بود .

زیرا از جهاد یکه فرض گردیده، مرد سر پرست مستثنی میباشد و دران اجازه والدین شرط است و خدمت آنها در صورتیکه اجازه جهاد راندهند ازرفتن بجهاد بهتر تر می باشد .

وقتی که برای زن مانعی موجود نباشد ،ویا شوهر ویا پسر و یا اقارب او در

نمیشود که برای جامعه مردانی را بپرورد وآماده کند» این مقام عالی زن است مرد نمیتواند که این مقام برایش مهیا سازد زیرا زن نسبت باو دارای مقام بلند است واین مقام را برایش طبیعت مهیاساخته است ومردان از ان مقام محروم اند، این مقام بلند زن نسبت با آنچه که زن در مرد از حیث پیشه و صنعت تصور میکند بلند تر میباشد . و مقام زن آنگاه تنزل می یابد ، که زن خود را بامرد درپیشه مرد مساوی گرداند .

خلاصه اینکه قوت زن در کم توانی بدنی وی، و فضیلت مرد درقوت میباشد به عقیده من مباد له هردو نوع ،با مزیت شان ،خارج شدن اد حکمت فطرت، ومقابله با طبیعت است .

چگونه درست خواهد بود که این حق ازاوسلب گردد،ویابه ترك آن دعوت کرده شود ، و یابسوی چیزی سوق داده شود که برایش سود مند نباشد ،وبه‌شان اجتماعی اش زیان‌مند تمام شود وآنرا از سر به‌عقب مقلوب سازد .

من در دین قولی نمی‌یابم که به مساوات‌زن با مردقائل باشد .وزن کارهای مرد را که مردبرای آن‌خلق شده، وبرآن مادر(زن) مکلف گردانیده نشده ، انجام دهد .مگر اینجا سعی می‌ورزند که حکمت‌وجودرا که بوجود هردو عامل (مردوزن) موجود گردیده نقض نمایند. ومیخواهند که هردورا با هم ادغام نمایند. واضح تر اینکه میخواهند که به نتیجه سعی خود برسند،وآن اینکه در دنیا تنهایك مردو یا یك‌زن باشد و تفریق‌درمیان‌نماند واین دروقتی می‌باشد که بین هردومساوات بمیان آید وهردو بسوی یك‌عمل‌سعی و رزند یعنی هریك‌آنهاطبیب ،دوا فروش ،مهندس نجار،حاکم ، نماینده وقائد وغیره باشد . هر وقتی که جامعه انسانی باین حد برسد، پس از کجا مادری(زن) را سراغ نمائیم ،که مردان‌وزنان‌را تربیه کند وآنها رادر کودکی شیر فضیلت بمکاند، وزن همه‌وقت‌مصروف‌شغلی باشد که‌آن شغل همه وقت مردمان را دربر بگیرد .ودر کمترین پیشه ایکه مصروف‌اند بیشتر ازاین فرصت و مجالی پیدا نکنند که‌قوت و روزی بدست آرندو زن توسط آن مرد و کودك خودرا تغذیه نماید .اما عمل و واجبات زن‌در منزل و در مقابل شوهر و اولادش از کار های مرد هرچه دقیق ، بزرگ ودارای منفعت بیشتر باشد بمراتب مهمتر می باشد . بزرگترین زن فاضل ، وقتی که به بعضی واجبات منزل و تدبیر آن و حسن تربیه کودك بپردازد، البته از نگاه‌دانش برعدهٔ بیشتری ازمردان ترجیح خواهد داشت ، طوریکه سابق‌گفته شده : «بدون‌زن شخصی دیگری‌سراغ

پس استعمار نسبت به عمارات و آبادی به خرابی و تخریب و بردگی و محکومیت نزدیکتر است و دول استعماری در آن کشور ها اقدام میگذارند که پرفیض و غنی و متمول و حاصلخیز و دارای معادن باشد. و اهل آن در طبقه زیرین نادانی باشند و غفلت بر آنها مستولی گردیده باشد. و هیچ حرکت از آنها دیده نشود، و به جنگ نیز دعوت نمایند. و اگر دول استعماری احیاناً در بعضی کشورها و اماکن با مقاومت کدام سلطان و یا امیر مواجه شوند با او داخل جنگ می شوند تا آنکه سلطان و یا امیر دستگیر و اسیر گردد. و کشور و منطقه اش در سلسله مستعمرات درآید و اهل عزت کشور خوار و ذلیل گردند. و بردگی و زبان بندی جا گزین حریت شخصی و ذاتی گردد و اگر شخصی از اهل آن نظر خود را با آنها مشخص سازد او را به ترازوی محاسبه کشانند. و از خیرات و برکات کشور خودش محرومش سازد، و هم مالیات، و مصیبتها را بار دوش مردم کشور گردانند.

اینهمه در صورتیست که دول استعماری از طریق جنگ داخل کشورها گردند. اما اگر استعمارگران بنام کمک با امیر یا بقای سلطه و یا بفرض سرکوب کردن انقلاب داخلی کشور بیایند و در کسوت دوستان و اما نتکاران و مخلصان جلوه نمایند، و بابه ملت (پیشرفت و تعلیم درس خودمختاری بدهند و در واقع زمام امور را بدست خود گیرند علاقه نشان دهند. پس در اینصورت مظاهر امور و بعضی تعاملات ناچیز محفوظ می ماند. برای احکام و اشغال مناصب کشور، مردم را مانند تمثالهایی گردانند. و امیر کشور را بحیث یک قبه خالی که از آن تنها آواز شنیده شود و تنها تابع امر باشد، تلقی میکنند، خلاصه سخن اینکه، استعمار بمعنی صحیح و تشکیل صریح آن، تسلط ملتهای توانا و دانا نسبت بر ملتهای ناتوان و نادان، و حاکمیت نیرومندی و دانش است بر ضعف و جهالت، بحیث یک روش ثابت و قانون مشروح در جهان از اینجا که زندگی ملتها و دولتها، دارای مراحل و مواعید و موجودیت و ساختمان و ارتقا، و همچنان رکود و انحطاط آنها متکی بر اسباب

# نظریهٔ سید راجع باستعمار

سید گفته :

اروپایان بمنظور توسعه قلمرو خود با نواع مختلف سیاست اقدام کرده اند. و در ایجاد وسائل رسیدن بان مهارت نشان داده اند. پیشرفته ترین آنها در میدان سیاست و در غلبه جوئی ونفوذ یافتن انگلیس ها می باشند. انگلیسها در رأس دول غربی، می پندارند که فتح کشورها توسط لشکریان وجنگ، از امور یست که ترس وبیم را به بار می آورد. اما داخل شدن در کشورها از طریق حیله ونرمی آسانتر و مؤثرتر و بهدف نزدیکتر وثمر ترمی باشد. پس دول استعماری برهمین طریقه اخیر اعتماد کردند. و از ینطریق کامیاب و موفق گردیدند وطریقه اول را که جنگ وجدال، وفتح کردن کشورها از طریق استعمال قوه است ترک گفتند، وطریقه دوم را استقبال نمودند. وبه آن لباس سبز و نرم ونازك پوشانیدند. و اینگونه قیام خود را به نام ـ استعمار ـ خواندند و کشور هائیکه تحت نفوذ وحکم آنها قرار میگیرد آنرا (مستعمرات) واهل حکم وحکومت را ـ مستعمرین ـ نامیدند. بهمین رویه خود دوام میدادند تا انکه باشندگان اصلی کشورر ا تبعهدسی کردند و دیگر دولتها نیز از آنها پیروی نمودند و در راه بدست آوردن اهداف خود دخا موشی اختیار میکردند.

این استعمار را ازحیث لغت واصطلاح، مصدر واشتقاق ـ از اسما اضداد میدانم که هردو معنی مخالف وضدیکدیگر را افاده میکند.

قوت ملت، درافراد ان پنهان است آن قوت را اتحاد آشکارا می‌سازد . وتنها تفرقه پنهانش مینماید ملتی که بخواهد مجد وعظمت خود را از آنهائیکه آنرا سلب نموده مسترد نماید، پس یگانه راه وصول با ین غایه ونجات از مصیبت اتحاد ودوست پنداشتن مرگ می‌باشد. وباید انسان یکی ازاین دو راحت را نائل شود: یا بداش زندگی آزا د و مستقل مسعود بسربرده. ویااینکه درراه ان مرگ باشهادت رااستقبال نماید .

سپس سید مصریان را مخاطب قرار دادو به سخنان خودچنین خا تمه داد.

ایامصریان که عدد آنها به ده میلون بالغ میگردد، وهم آنهااز نسل غاز یان فاتح و قوی تر ین قبا ئل عرب می با شند و برادران آنها قبطیا ن ـ از ذ ریات مرد مان تنو مند و قوی که آثا ر آنها برعظمت همت آنها دلالت میکند، بحساب میروند ـ وقتی که همه آنها قیام کنند پس ایا در راه حصول حر یت وا ستقلال واعاده مجد سابق کشور عز یز خود، پیروز نخواهند شد ؟ بلی ! پیروز خواهند شد ! هرآئینه اگرخواست خدا بود، قیام خوا هند نمود وهمه بر یسمان خداوند چنگ خواهند زد. وهمه متحداً عمل و سعی خواهند ورز ید. وهمه به یاری خداوند بزرگ به‌آرزوهای خود خواهند رسید، و خداوند بر همه چیز توا نا ست !

---

(۱) البته درعصروزمان سید، نفوس مصر به این تعداد بوده‌ولی امروزنفوس آن تقریبا به (۳۰) ملیون بالغ میگردد . (مترجم)

وعوامل می باشد، بناءً لازم است که استعمارهم درمقابل این نوامیس و قوانین جهانی تابع ومنقاد باشد بدین معنی که به‌حدمعین وبهما دمعلوم خود برسد. زوال سلطه و حاکمیت استعمار منوط بزوال آن اسبابیست که توسط آن سلطه وقدرت یافته ، وآن اسباب است که ملتهارا قهرا دست‌نگرو تابع استعمارگر د انیده است .

بلی ! هرگاه سبب ارتقا به‌ضعف انجامید ، بر ان سقوط وانحطاط مرتب می شود. و زمانی که سبب سقوط وانحطاط ازبین رفت دراینوقت ارتقا وپیشرفت صورت پذیرمی شود واین دورونوبت حاکم و محکوم و قاعده ایست به‌حکم لازم وملزوم وقتی که ازنیرومند به ناتوان زیان میرسد ازآن دهشت واضطراب بمیان می آید. و به‌سبب آثار علم برنادان ترس ورعب مستولی میگردد ودراینوقت بین دوقوه متحیر وذلیل وناچار ایستاده می ماند. ابتداء امرمرحله جبر وتکبروظلم آغاز می‌شود. واهل مستعمرات هرقول و سخن رالبیک میگو یند درمقابل او امر تابع ومنقاد میگرد ند داستعمارگران در ساحه معنویات حریت‌ذاتی ، عزت‌نفس ، حرمت‌ملی ووحدت‌قومی را مصادره میکنند . سپس مرحله سلب جنبه‌مادی آغاز می‌شود . استعمارگر اند راین مرحله اهل کشوررا ازذخائر آن وازمکسب تجارت وثمره معادن‌خود محروم میگر دانندوسر انجام اهل کشورتحت بارهای‌سنگین مالیات باتکلیف‌نفس میکشند ، وچیزی های‌طاقت‌فر سارامتحمل میشوند دراین‌مرحله نازك ، بعضی آثار زندگی ، ازقبیل اضطراب وارتعاش در بدن ملت اشکار میگرددو افرا دآن چون رو بروی شوند به‌یکد یگر نظر میکنند . سرهای خود راتکان میدهند. دستان خود راغیرمنظم باهم می مالند. و گردنهای خود را میخارندوریش های خود رامیکنند .

این‌مرحله ازاولین مظاهرشعور است. سپس افکار مبدل می‌شودو بعدازآن آهسته آغاز می شودوبه تدریج قوت ، میگیرد. تا زبانه بلند میشود. شمشیر کار گرمیگردد .

وبعدازآن حکیم عادل ـ که خداوند بزرگ ومتولی مظلو مان است جلوه گرمی‌شود همه

یعنی می پرسد که چرا موضوع چنین بود؟ و برای چه موضوع چنین بود؟ و مکالفیت اشخاص مخاطب اینست که جواب معقول این پرسشها را ارائه نمایند. این است حکمت آن و دارای کدام حکمت دیگری نمی باشد. گفت: دیگر از مزایای قرآن اینست:

قبل از اسلام عربها بحالت بدویت بسر می بردند. هنوز یک ونیم قرن از ظهور اسلام نگذشته بود که براهل زمان خود تسلط یافتند. و از حیث سیاست، دانش فلسفه، صنایع و تجارت بر ملتهای روی زمین تفوق پیدا کردند. وقسم است که اینهمه بواسطه هدایت وارشاد قرآن بمیان آمد. پس قرآن یگانه وسیله ئی بود که در جلب ملتهای قوی وهدایت آنها کافی بود وامروز هم یگانه وسیله یست که درجلب ملتهای موجوده و هدایت شان کافی می باشد.

وقتی که سخنان سید باینجا رسید. نفس درازکشید وگفت:

**آیا مقصر ومسوول نخواهیم بود که از تمسک بروح قرآن پاک کوتاهی کنیم و از عمل به مطالب آن غفلت ورزیم وخودرا به الفاظ واعراب آن سرگرم سازیم ودردروازهٔ آن ایستاده باشیم وگامی بسوی محراب آن نه برداریم؟!**

# اماده گی اروپائیان برای قبول اسلام اگر...

سید گفته :

اروپائیان برای قبول اسلام آماده‌اند ولی این درو قتی شده میتواند که بصورت صحیح دعوت شوند. اینها دین اسلام و دیگر ادیان را با هم مقایسه کرده اند. ودر زمینه فرق وامتیاز بزرگ را درک نموده اند. وآن اینکه عقائد واعمال آن به سهولت وآسانی پناه یافته. وامریکائیان نسبت بدیگر اروپائیان اسلام را خوبتر متقبل می شوند زیرا بین ملتهای مسلمان و بین امریکائیان دشمنیها وعداوتهای موروثی و سدو کینه توزی عمیق مانند دیگر اروپائیان موجود نیست.

قرآن بزرگترین وسیله ایست که انظار فرنگیان را به خوبیهای اسلام جلب می نماید. واین کتاب به زبان حال خود آنها را دعوت میکند. مگر آنها وقتی که حالت واوضاع نا بسامان مسلمانان را از خلال قرآن مشاهده میکنند، از پیروی آن خودداری میکنند. و برآن ایمان نمی آورند. اگر بخواهیم که دیگران را بر دخول و قبول دین آرزومند سازیم، لازم است که قبل از همه دلیلی را اقامه کنیم که به اخلاق اسلام تمسک ورزیده ایم.... ولی مسلمانان کامل نمی باشیم ا

سید در بیان مزایای قرآن وتعلیمات عالی آن افزود: اولین چیزی را که قرآن بمنظور وصول به حقائق به طریق فلسفی بما تعلیم نموده، آن الفاظ (لم؟- چرا) و(لماذا ؟- برای چه) می باشد حقیقت است که بسا آیات قرآن با ین دو اسلوب، نزول یافته

کتابخانه ها چنان تالیفاتی را بگذاریم که مآخذ آن نزدیک و فهم آن سهل و آسان باشد وتوسط آن بسر منزل ارتقاء و کامیابی واصل شویم .

اگر ما در باره سبب انقلاب حالت اروپا که از بدویت بمدنیت میباشد، فکر کنیم درمی یابیم که از آن حرکت دینی که «لوتیر» بان قیام کرده وتوسطاو به اتمام رسیده تجاوز نمیکند زیرا این مرد بزرگ وقتی که دید ملتهای اروپا لعزید .وشهامت آن از زمان انقیادش در مقابل بزرگان دین وبه تقالید یکه به عقل و یقین رابطه یی ندارد، بخاموشی گرائید، جنبش دینی قیام کرد.و بسوی آن ملتهای اروپا رابا صرار والحاح وهم عنو دانه دعوت نموده پس همان بود که اخلاق آنها رااصلاح کرد.و کجرویهای آنها راراست ساخت. وخردهای آنهارا پاک کرد. وآنهاراستوجه گردانید باینکه ارادمتولد گردیده اند. پس چرااستعمار بون آنها رابردگان گردانیده اند؟ وازنشئت و ظهور پروتستانت در اروپا، مبارزات و مسبقات بین این گروه وبین دشمنان آن (کاتولیک ها) بمیان آمد. هرگروه به مراقبت گروه دیگرمشغول گردید.و هرگروه بضد اعمال گروه مقابل خود پرداخت و حرکات و سکنات یکدیگر خودراتحت احصائیه وبرزسی قرارداد تامبادا گروه مقابل از حیث قوت ، عزت، غلبه و پیشرفت در مراتب ارتقائی مدنیت، بر آن سبقت ورزد .وهرگروه بمنظور حصول تفوق بر جانب مقابل خودراجع بجمع آوری وسائل پیشرفت و ارتقاء سعی میکرد.و دراینراه طاقت انتهائی خودرا بخرج میداد ، همین مبارزه بین دوگروهی است که ازآن مدنیت نوین بمیان آمده وما این مدنیت رامی بینیم واین مدنیت ما را بشگفت در می آورد.

## حرص سید بر زبان عربی

اولین انتقادی را که سید به ترکان متوجه ساخت .وا ولین چیزی را که در باره آنها ملاحظه نمود ، عبارت از زبان عربی است که آنرا نپذیرفتند بلکه باآن مبارزه نمودند و

# نظر سید درباره اصلاح حالات مسلمانان

سید گفته :

اگر نهضت و سد نیست ما گروه مسلمانان ، بر اساسات دین و قرآن ما استوار نباشد پس در آن کدام خیرو منفعتی موجود نمی باشد.وبدون راه دین و قرآن ، ازعیب وعار انحطاط راه رستگاری پدیدار نیست . امروز حالت خودرا که (از حیث پیشرفت وتمسک باسباب مدنیت ) خوبتر مشاهده میکنیم عین پسمانی و وانحطاط می باشدزیرا در مدنیت خود از ملتهای اروپائی تقلید محض میکنیم واین تقلید محض موجب دلبستگی وپابندی ما به بیگانگان می شود و در مقابل آنها ، سبب فروتنی وانقیاد ما میگردد وما را دربرابر سلطه آنها راضی و تسلیم شده میگرداند . وباین موجب اسلام که از شان آن برافراشتن بیرق سلطه وغلبه است به صبغه غفلت ، دون همتی و تسلیم وانقیاد به حکم اجنبی مبدل گردید.

سپس گفت :

بحرکت دینی ضرورت است، وآن اینکه از عقول طبقه عامه واز بعضی ازطبقه خواص فهم ناقص عقائد دینی ونصوص شرعی را که پایه حقیقی ندارد بزدائیم و بین همه افراد توده ، قرآن وتعلیمات آنرا که همه صحیح است پخش نمائیم و آنرا به طرز ثابت آن شرح دهیم تا آنها را بسوی سعادت دینوی واخروی رهنما شود .

همچنان لازم است که علوم و کتابخانه های خود را مهذب سازیم و در

وقومی تحمیل این به عقیده گویندگان شرقیست به اینکه گویا در زبان عربی و یا فارسی ویا ارد وویا هندی . . . وغیره زبانها ادبیات و جودندارد ونه تاریخ آنها داری مجد وعظمتی قابل ذکر می باشد .ومجد وعظمت شرقی خوابیده است مقصد اینست که ازشنیدن زبان خود تنفر ورزند از تعبیر آن زبان عاجز شوند.

# اجتهاد سید در زبان عربی مانند اجتهادش در دین می باشد

مخزومی با شادر خاطرات خود گفته:

این کتاب راوقتی که نوشتن آنرا آغاز نمودیم به (جمال‌الدین افغانی در دربار سلطانی) قسمی کرد م .چون سیداز موضوع اطلاع یافت برایم گفت :این عنوان با این مقاله مطابق نیست باید آنرا تنها «خاطرات »نامید .باوگفتم که من این کتاب را بهمین اسم مسمی خواهم نمود .مگریکی از دوستانم که همیش درقاموس های لغت منهمك بود مرا متوجه ساخت وگفت .درست نیست که عنوان این اثرمفید را که اهل لغت آنرا مورد انتقاد قرار دهندبه «خاطرات» مسمی نمائی .زیرا«خاطرات» باین معنی نیست که میخواهی درآن نظریات جمال‌الدین را تدوین نمائی و بنویسی بهتر اینست که آنرا «حواطر» نام بگذاری.زیرا خاطرات بمعنی وسوسه هامی باشد .

وقتی که موضوع را به جمال‌الدین عرض نمودم تبسم کردوگفت: خداوند برفیروز آبادی رحم کند که گفته است : «**خذوا لغتکم من اعجمی**» یعنی واژه ها وکلمات زبان خود را ازعجمی بیاموزید .وخداوند بر فر زد ق، وجریر و حطیة نیز رحم کنند که به هوسبازان تماسل مشهور قواعد زبان و وسائل آن را ازحیث صرف ونحوگفته اند :«علینا ان نقول وعلیکم ان تقولوا» یعنی بر ماست که بگوئیم وبر شماست که بسازید ,به بپنید ونسبت د هید .گفت : مرایکی از ایشان به شگفت

گمنند که ما غیر از جنگ دیگر چیزی را نمیدانیم .واین از سخنان اوست که چنین میگوید:
برادران ما ترکان با ستشای جنگ دیگر امور دنیا را نمید انند آنچه که به شوئنات
ابادی وتعمیر مختصر می باشد نسبت بدیگران در آن دسترس بسیار اندك ،دارندومن
که از جمله دوستداران آنها ام پس هروقتی که گناه آنها ر که در بار ه عدم قبولیت زبان
عربی مرتکب شده اند — بخاطر بیاورم از ان متأثر وغمگین می شوم .خصوصا
وقتی که بمنظور ( ترك ساختن عرب ) و تبدیل نمودن زبان
عربی به زبان ترکی سعی میورزند پس همچو بلاشها به تأثر و غمگینی ام میفزاید.
زیرا عربی زبان دین مقدس ودارای ادبیات عالی ودیوان فضائل و مفاخر می باشد.

## زبان عربی

هر دین دارای زبان است وزبان دین اسلام است ببست.وهر زبان دارای آدابیست و
از این آداب ملکه اخلاق پیدا می شود وحینیکه به حفاظت آن پرداخته شود از
آن عصبیت بوجود می آید .

لازم است که زبان عربی بین مردم عجم که بدین اسلام گرویده اند انتشار
یابد ، تا با احکام دین آشنا شوند، و در پرتو علوم و آداب و اخلاق کریمه و
محاسن عوائد اهل آن طرق وعو امل ارتقا را تعقیب نمایند.

عربها تنها شکلی ظاهری دین ، در فتوحات خود موفق نگردیده ، بلکه
کامیابی آنها به دانستن احکام و عمل کردن با داب آن می باشد .واینهمه باتمام
نرسیده ، ونه خواهد رسید ، مگر به زبانی که از ارکان مهم پنداشته می شود .

## سخنان سید راجع به حفاظت زبانهای شرقی و تاریخ آن

باید بدانیم که هر آئینه عوامل عجیب مهلک در مظهر ابتدائی خود که تمسک
بآن آسان وسامحه در آن مضر نمی باشد بظهور می پیوندد.وآن اسلوب عجیبیست
که بمنظور ضعیف ساختن زبان قوم و سعی تدریجی ست در محوکردن تعلیم ملی

طوریکه یک مرد عجمی لباس عربی به تن آرد، وظاهراً عرب معلوم می شود، همچنان کلمه عجمی که عربی گردانیده شود به لباس صیغه کلمات عربی درآورده می شود و آن کلمه عربی میگردد، و استعمال آن مجاز می باشد.

این توسعه استعمال کلمات عجمی است که سید آنرا مجاز میداند، و دیگران به رد آن اند. دوست ما «امیر شکیب ارسلان رحمه الله» روایت کرده که سیدجمال الدین راجع باین قول خداوند که میگوید: (وانه تعالی جدربنا) گفته است که (جد) معرب (گد) است ومعنی گد در فارسی یا هندی عرش بود.

از مشهورترین نظریات سید که درباره مباحث لغت وزبان می باشد آنست که استاد لغوی «مرحوم شیخ عبدالله بستانی» روایت نموده که سید در هجویکی از کودنان گفته: «هذا رجل من نسل البقروت» (یعنی این مرد از نسل بقروت است). مردم به سبب استعمال کلمه «بقروت» انتقاد نمودند.

سید جواب داد: آیا شما جبروت و رهبوت و ملکوت نمی گوئید؟ پس چرا از گفتن کلمه «بقروت» مرا مانع می شوید. مخالفان گفتند: که این کلمه در لسان عرب نیامده است. پس گفت: آیا میخواهید که ازخود انکار کنم؟.

استاذ بستانی بر قول افغانی که آنرا تمجید نمود تعلیق نمود و اب انستاس کرملی بر قول هردو در حالیکه تکذیب و استهزاء کننده بود تعلیق کرد، ومن (مغربی) در هرسه قول در حالیکه با بعضی موافق وبا بعضی مخالف بودم تعلیق نمودم. واز آنچه که در شیخ افغانی خود ملاحظه کردم آن اینست که «بقروت» را مصدر پنداشته بدلیل اینکه آنرا بر جبروت، ورهبوت و ملکوت حمل وقیاس نموده است ولی بقروت مصدر نمی باشد زیرا گفته نمیشود که فلان ازنسل بقریه است بلکه گفته میشود که فلان ازنسل بقراست و بقروت بمعنی بقر نمی باشد حتی آنچه که از مرحوم مخزومی باشا بود آنرا خواندم که عبارت وقول جمال الدین که گفته: (سیاسة بقر و تیة

درس آورد [illegible] حضور معارضات وهجو کنندگان خود انشا میکند. بجای [illegible] (۱) [illegible] می آورد [illegible] معارضان او برایش میگوید: [illegible] سرود.

[illegible] از جوانی ورونق بلاغت زبان دیده میشوند [illegible] که [illegible] آنها مانند گردیده و برای [illegible] را که بخوشی وانبساط دل تمام شود [illegible] مکن.

[illegible] از مقید بودن به سمع ـ شهرت یافته بود. وروزی که [illegible] «سیاسة بقرنیة فی مملکة فرعونیة» یعنی سیاست گاو [illegible].

وقتی که [illegible] چگونه درست است که بگویند «ملکوت [illegible] درست است

## جواز استعمال کلمات دخیل و لفظ عجمی

استاذ [illegible] الدین گفته است:

از [illegible] استعمال [illegible] و لفظ معجمی در زبان عربی مجاز است حتی از [illegible] اگر بخواهید که لفظ غیرعربی را استعمال نمائید پس [illegible] وعقال ـ بپوشانید وعربی گردد [illegible] عقال [illegible].

---

(۱) [illegible] (مترجم)

(۱) [illegible] حرف وسطه آن حرف علت (و ـ ا ـ ی) باشد [illegible] باشد. (مترجم)

طوریکه یک مرد عجمی لباس عربی به تن آرد،وظاهراً عرب معلوم می شود، همچنان کلمه عجمی که عر بی‌گردانیده شود به لباس صیغه کلمات عر بی درآورده می شو د و آن کلمه عربی‌میگردد،و استعمال آن مجاز می باشد.

این توسعه استعمال کلمات عجمی است که سید آنرا مجا ز میداند،و دیگران به‌رد آن‌اند. دوست ما«امیر شکیب ارسلان رحمةالله» ر وایت کرده که‌سیدجمال‌الدین راجع با ین قول خداوند که میگوید:(وانه تعالی جدربنا)گفته است که(جد) معرب (کد)است ومعنی کد د رفارسی یا هندی عرش بود.

از مشهورترین نظریات سید که درباره مباحث لغت وزبان می‌باشد آنست که استا د لغوی «مرحوم شیخ عبدالله بستانی»روایت نموده که سید د ر هجویکی از کود نان گفته: «هذارجل من نسل البقروت » (یعنی این‌مردازنسل بقروت است). مردم به سبب استعمال کلمه «بقروت» انتقاد نمودند.

سید جواب داد: آیا شما جبروت و رهبوت و ملکوت نمی‌گوئید ؟ پس‌چرااز گفتن کلمه «بقروت» مرا مانع می‌شوید. مخالفان گفتند: که این کلمه‌در لسان عرب نیامده است. پس گفت: آیا میخواهید که ازخود انکار کنم ؟.

استاذی بستانی بر قول افغانی که آنرا تمجید نمو د تعلیق نمود و اب انستاس کرملی برقول هردو د ر حالیکه تکذیب و استهزاء کننده بود تعلیق کرد،ومن (مغربی) در هرسه قول د ر حالیکه با بعضی موافق وبابعضی مخالف بودم تعلیق نمودم .واز آنچه که د ر شیخ افغانی خود ملاحظه کردم آن اینست که«بقروت»رامصدرپنداشته بدلیل اینکه آنرابر جبروت ، ورهبوت و ملکوت حمل وقیاس نموده است ولی بقروت مصدر نمی‌باشد زیرا گفته نمیشود که فلان ازنسل بقریه‌است بلکه گفته میشود که فلان ازنسل بقراست و بقروت بمعنی بقر نمی‌باشد حتی آنچه که از مرحوم مخزومی باشا بو د آنرا خواندم که عبارت وقول‌جمال‌الدین که‌گفته:(سیاسة بقر و تیة

درمی آورد وآن‌وقتی که قصیده خودرا بحضور معارضات وهجوکنندگان خودانشا میکند .بجای ناقه (۱) جمل‌را در شعر می آرد .و معارضان او برایش میگویند: «استنوق الجمل »یعنی جمل ناقه گشت‌وسپس‌شتابان میرود .

همچنان‌شان‌وحالت بزرگان‌زبان‌اند که درآغاز جوانی‌ورونق بلاغت‌زبان دیده میشوند. پس - «خاطرات» بگو واز اشخاصیکه زبان آنها فاسد گردیده و برای اجوف ومهموز ساخته شده اند و یک جمله راکه بخوشی وانبساط دل تمام شود ویا بگوش خوش آیند باشد نمیتوانند بگویند ترس مکن .

جمال الدین بیشتر به تمسک برقیاس‌و به نفرت از مقید بودن‌به سمع - شهرت یافته بود. وروزی گفت: «سیاسة بقرتیة، فی مملکة فرعونیة» یعنی سیاست گاو آسا،در کشور فرعونی .

وقتی که دراینباره از او پرسیده شد،چنین گفت:چگونه درست‌است که بگویند «ملکوت»و«جبروت» ؟ همچنان به نزدم«بقروت»درست است !

## جواز استعمال کلمات دخیل و لفظ عجمی

استاذ عبدالقادر مغربی درکتاب خود«جمال‌الدین »گفته است:

از نظریه سید فهمیده شدکه استعمال دخیلی و لفظ عجمی در زبان عربی مجاز است حتی‌از وی روایت شده که گفته‌است. اگر بخواهیدکه‌لفظ غیرعربی‌را استعمال نمائید. پس بر شما کدام الزامی نیست که بآن لفظ -کوفی وعقال - بپوشانیدوعربی گردد،وبه کوفی و عقال کینه تعریب میگردد .

---

(۱)ناقه شترماده وجمل‌شترنر را گویند . (مترجم)

(۱) اجوف آن کلمه یست که ازسه‌حرف‌آن حرف‌وسطه‌آن‌حرف‌علت(و - ا - ی) باشد ومهموزآنست که یکی از حروف‌آن همزه باشد . (مترجم)

# دین اسلام

وقتی که به ادیان که در پیشروی سابق نظر افگنیم در می یابیم که دین اسلام باساس متین حکمت استوار است، و بنای آن بمنظور سعادت بشر باساس محکم بلند گردیده است. ارتقاء ملتها به پایه های بلند حق و مرتبه های درخشان علم، و صعود نسلها به نردبانهای فضائل، ومواجه شدن طوائف انسان باحقایق دقیق ونائل شدن آنها به سعادت حقیقی دوجهانی مشروط بامور یست که انجام آن ضروری می باشد.

## اموریکه بآن سعادت ملتها اتمام می یابد

۱- صفای عقول از کدورت خرافات و زنگ اوهام :

اگر عقل به عقیده خیالی رنگ گیرد البته بین عقل و حقیقت واقعی حائلی بمیان خواهد آمد، واین حائل عقل را از کشف حقیقت مانع خواهد گردید. بلکه خرافات عقل را از حرکت فکری باز خواهد نمود. و بعدازآن عقل را وادار خواهد نمود، تا هر چیز وهمی وخیالی را قبول و هرامر ظنی را تصدیق نماید. البته این حالت او را حتماً از کمال دور خواهد گردانید. وبین او وبین حقائق پرده بی بمیان خواهد آورد و درین پرده منفذی پیدا نخواهد شد. وعلاوه براین اوهام، نفسهار اباوحشت مواجه وباد هشت و خوف نزدیک خواهد ساخت، واز چیزهائیکه ترس وبیم نمیکرد ازان ترس و بیم خواهد داشت. صاحب واهمه خواهی دید که بین ارتعاش واضطراب

فی مملکة فرعونیة) وقتی که بروی اعتراض شد چنین جواب داد. چطوریکه قول ملکوت و جبروت آنها درست است همچنان نزدم بفروت درست است (والسلام)

پس دراین قول سید کدام پوسیدگی نیست. اوبهروت رابحیث مصدر استعمال کرده نه بحث جمع. طوریکه گفته سیاسة بقریة.

وآنکه از بستانی نقل کرده آنرا ازحافظه خود نقل کرده نه ازمخزومی باشا که در کتابش (خاطرات جمال الدین) می باشد.

ما قول مخزومی را قبل از قول مغربی نقل کردیم.

# سخن سید راجع به نویسندگی

دریك مجلسی که استاذ شیخ حسینی جسر (۱) راجع به نویسندگی باسید داشت واز سید تقاضا نموده که باآهسته گی جواب دهد تارجال (۲) ما بین آگاه نشود که من نویسنده ام ودر جرائد می نویسم اسیدافغانی منفعل گردید و گفت:

# نویسندگی عمل شریفیست

یا استاذ! چراازاین ترس وبیمی داری وازاین اباء میورزی که به نویسندگی منسوب گردی؟ نویسندگی عمل شریفیست و من نویسنده می باشم و من در پاریس جریده داشتم و درآن می نوشتم (مقصد سید از جریده، جریده عروة الوثقی می باشد)

استاد جسر بروی احتجاج نمود که محیطها و احوال کشورها از یکدیگر مختلف می باشد و مانند او (شیخ جسر) که به علم دین منسوب می باشد اگر به نویسندگی اشتغال داشته باشد از نگاه مردم حقیر پنداشته می شود سیدافغانی عذراورا نپذیرفت.

---

(۱) وی از بزرگان علماء شام بود.

(۲) رجال دربار.

اگر قومی درباره خود بدگمان شوند واعتقاد نمایند که نصیبه فطری آنها استعداد ناقص و مقام منحط ودنی است وآنها نمیتوانند که در قطار دیگر طبقات مردم استاد شوند شکی نیست که همتهای آنها حسب ظن آنها سقوط میکند وباین اساس دراعمال آنها نقصان و در خرد های آنها خمود ورکود پیدا می‌آید. واز بسا کمالات بشری محروم میگردند. واز بسا مقامات عزت دنیوی دور می‌شوند، ودر یك دائره تنگ که محیط آن از ظن شان کمتر است در حرکت میباشند.

دین اسلام بروی مردم، دروازهای شرف وعزت راگشوده و هدف آنرا مکشوف ساخته است.وبرای هرنفس حق صریح را درهرفضیلت ثابت نموده و هرصاحب نطق وبیان را، برای حصول هرمرتبه از مراتب کرامت از داشتن استعداد و امر آگاه کرده است. امتیاز نژاد هاوبرتری رنگها رامحو نموده .ومزایای بشری را تنها باساس کمال عقلی ونفسی بر قرارساخته است. پس مردم باساس عقل وفضیلت بر یکدیگر بر تری وبهتری می‌جویند. (و مانند اسلام) دیگر کدام دینی را که اطراف این اساس را جمع کند نمی‌یابیم.

دین (برهما) مردم را به چهار طبقه تقسیم کرده؛ یکی ان (برهمن) دوم ان (کشتریا) سوم آن (ویس) وچهارم آن (سود را) است، وبرای هریك آن مرتبه را ازکمال فطری تعیین کرده که از ان تجاوز نمیکنند. البته این تقسیم سبب انحطاط اشخاص متدین این دین، وسبب عدم وصول به مرتبه های بلند نیز گردید. وهمچنان افکار ناقص شان باوجودیکه از سابق درین ملتهای از نیل معارف صحیح و علوم حقه که استعداد شان طالب آنست، عاجز ساندند.

بعضی ادیان امروز بر ملتهای بشری غالب میگردد. ودراصول آن برتری یك ملت خاصیست بردیگر ملتها، مانندملت اسرائیل و انمو دساخته شده کتاب معروف آن،

بسر می‌برد . به پرو از مرغان ، حرکات حیوانات، وزیدن بادها، صدای رعدوروشنی برق احساس خوف میکند و مضطرب میگردد .

و اهمه صاحب خود را از چیزهائیکه ازآن درس و بیم کرده نمیشود باترس و بیم مواجه می‌سازد . واو را از اسباب بیشترسعادت محروم می‌نمایدسپس اورابازیچهٔ دست حیلهٔ‌گران و شکار دام مکاران خواهد گردانیـد .

## اولین رکنی که بران اسلام بنآ یافته

اولین رکنی بنأ اسلام صیقل کردن خردها به صیقل توحید ، و پاك کردن آن ازملوثات او هام است .

از مهمترین اصول توحید اعتقادیست باینکه خداوند یگانه متصرف همه کائنات و یگانه خالق فواعل و افعال است . ودیگر اعتماد باینکه اوتعالی دارای همه‌آثار و تأثیرات می باشد اگر او لی را گو اراوسودمنداست یاناگوار وزیان مند بخشایش است و یا مجر ومیت عزت است و داذلت .

## رکن دوم

دوم اینکه نفسهای ملتها بسوی شرف متوجه ، و بارزوی رسیدن به غایهٔ آن باشد یعنی هریك احساس نماید که باستثنای رتبه نبوت که آنرا حسب مشئت خود به بندگان خود نصیب میگرداند ـ دیگر سزاوار کدام رتبه کمال انسانی می‌باشد . و باید وهم و خیال، انسان رابااین نکشاند که وي ازحیث فطرت ناقص ومنزلتش منحط و استعداد ش از حصول کمالات عاجز گردد . وقتی که نفسهای مردم حظ خود را ازاین صفت که آن توجه بسوی شرف است دریابند هر نفس در مجال های فضائل ازیکدیگر خود سبقت میورزند . ومسابقه نفسها رابه اعمال شایسته ونکوسوق میدهد . و هریك حسب سعی وتلاش خود بامور عالی ومراتب شریف ومعزز واصل می‌شود .

ژرفای ذلت به ذروه اعتلاء قیام کردند. بعدا زخا موشی به سخن پر د اختند، وبعداز نادانی اهل دانش شدند، بعدازمحکو میت حاکمیت پیداکردند ، وبعدازاسارت اهل سیادت شدند !

## رکن سوم

سوم اینکه عقائدسلت با ساس ادله قوی وصحیح درلوحه های نفسهانقش گردد . و خرد های افراد آن راجع به عقائدازظن وتقلیدپدران حفاظت شود. عقیده ایکه در مخیله شخص معتقد ، بدون دلیل به ظهوررسی پیونددداراى یقین نمی باشد .

پس بنا مؤسس پند اشته نمیشود . زیرا کسیکه در عقیده به ظن اعتما د میکند عقلش ازظن پیروی میکند. و کسیکه قناعت میکند باینکه پدرانش ماننداوی عقیده داشتند پس سزاوار است که پاگذشتگان خود در مسیرهای وهم وراه های ظن کشانیده شود. وآنهائیکه پیروظن بودندو به تقلیدقناعت میورزیدند خردهای آنها بحدیکه دان ادراک آنها عادی شده جابجا می ماند. و مذاهب اهل فکروطرق تدبر راتعقیب نمیکنند. و قتی که همین حالت دوام کندغباوت بصورت تدر یجی برآنها مستولی میگرددو بعدازآن ابلهگی و کند ذهنی برآن افزوده می شودتاآنکه خردهای آنها ناگهان ازاداء وظیفه عقلی باز ماند، واز تمییزخیرو شر عاجز گردد . وباین سبب با شقاو تها محاط و با بد بختیها و عوا قب نا هنجار موا جه شو ند.

اگر با قول یکی از اروپائیها شناخت ضرور دست پس اینست قول « گیزو» فرانسوی صاحب« تار یخ سو یلیزا سیون» یعنی تمدن اروپائی که چنین گفته است: ازقوی تر ین اسباب سوق دادن اروپا به تمدن، ظهورگرو هیست که درآن کشورها بمیان آمده.

این گروه میگو یند: ما حق دار یم که در باره اصول عقا ئد خو یش جستجونما ئیم و پران طلب اقا مه دلیل نمائیم . اگر دین ما دین مسیحی با شد وباآن بسا بزرگان

اولا داین ملت رابه کرامت وبزرگی مخاطب قرار میدهدودیگران را به تحقیروا هانت یادآورمی شود .

دومسیحیت امتیازجنسیت اربین اهل دین مرتفع گردیدو بجای آن امتیاز نوعیت جاگزین شد بنامقام ومنزلت بزرگان( روحانیون)دردلهای پیروان دین شان ارتقایافت حتی ازعقائد شان چنین پنداشته شد که گروهی ازمردم به نزد خداوند چنان منزلت وتقربی دارند که دعاءوطلب شان را رد نمیکند. وغیرازاین گروه بین خداو بین دیگر گروه هاحجابی موجوداست که خداوند ازهیچ یك آن عوض و بدل قبول نمیکند ,وایمان او راموردِ اعتبارقرار نمیدهد ,ونه گنا هش رابه وسیله توبه اگرچه اهل طبقه بزرگان وساطت کنند موردعفوقرارمیدهد.

اینهاعقیده میکنند. هر نفس که اگرچه به مرتبه کمال رسدا وداراى چنان مزیتی نیست که گنا هانش رابه دروازهای عفوعرضه کند, وبرای آن طلب مغفرت نماید بلکه لابدیست که قبول آن بواسطه رئیس دینی باشد . وکسیکه به خداایمان آورد ,و باحکامش عمل نماید خداوندبا یمان او نظرنمیکند تاآنکه رئیس دینی بآن نظرنمایدو ایمان اورا موردِاعتبارقراردهد .واینهادر مورداین عقائد برنصوص کتاب خویش استنادورزیده اند از کتاب ایشان فهمیده میشود آنچه را که درزمین حلال میدانند در اسمان ها نیزحلال می باشد. وآنچه را که درزمین عقد می کنند درآسمان نیز عقدمیگردد. البته همچوعقیده اهل این دین رابایدبختهای پایدارمواجه ساخته وایشان رادر گودال گمراهی کور کورانه وذلت خاموشانه ازروزگاران زیاد پرتاپ نموده تا آنکه ازبین ایشان مجددها ونوسازان ظهورکردند ,وآن عقدرا نقض نمودند , وازآنچه که به نصوص کتاب شهرت داشت مخالفت ورزیدند. وعوض آن ازدین اسلام تقلید نمودند, ومذ هب خودرا, مذهب اصلاحی (ریفورم) نامیدند. و آنرادر بسا کشور ها پخش نمودند . همان بود که نادانیهای ایشان منکشف گردید, از گردنهای ایشان طوق وابستگی بردا شته شد, از

رذائل پنهانی را افشاء و رسوانماید. پرده را از ضررها و عاقبت بد اهل آن بردارند. در راه امر به معروف و نهی از منکر سعی بلیغی بخرج دهند، و عقاب و مشکل مانع آن نگردد عقل بالبداهه حکم میکند که اکثر معارف بشری وعقائد دینی مکتسب می باشد اگر در بین مردم معلم موجود نباشد ، عقول و خرد ها از درک آنچه که مناسب است عاجز می ماند، واز تامین ضروریات اولی زندگی واز آمادگی ضروریات دو می بطور کافی برآمده نمیتوانند. ودر این حالت انسان از حیث زندگی با دیگر حیوانات مساوی واز سعادت دو جهانی محروم میگردد. واین زندگی دیوی را بحالت شنیع تر ترک میگویند.

لذا واجب دینی است که معلم موجود باشد .

شهوات نفسانی بذات خود دارای حدی نمی باشد که بآن توقف نماید و نه برای خواهشهای نفسانی حد نهائی یست که بآن حدا کتفا ورزد. اگر از بین مردم مقوم نفسها وتعدیل کننده اخلاق زائل شود، دراین وقت سلطه شهوت به طغیان می آید. و ستمگری به بار می آورد .واشخاصیکه شهوات آنها طغیان نماید آرامش دیگران را تر بن می کنند ، و در حق سلب خود مرتکب بی حرمتی می شوند، واز فساد اعمال آنها خلاصی نمی یابند بلکه خود را به آتش شهوات می سوزانند. با دنیا باساس شقاوت همراهی نشان میدهند. و دنیا را بسوی شقاوت ترک میگویند. بنألا بد یست که به نیکی امر و از بدی منع شود و به تقویم وتهذیب احلاق اقدام شود .

ازارکان مهم دینی دین اسلام، این دو فریضه می باشد :

گماشتن معلم که وظیفه تعلیم راانجام دهد و گماشتن مودب که به نکی امر واز بدی منع کند .

دین معارضه کنند، وازحق بودن آن به این دلیل که بر تقلید نیاکان فقط اباء ورزند
پس وقتی که این گروه قوت یابند وافکاران پخش گردد، عقول اروپائیان راازعلت
غباوت وضعف صیقل می سازد، سپس در مدار هاو ساحات خود حرکت میکنند ودر
مجال های علمی ترقی می نماید، و در راه حصول اسباب مدنیت سعی می ورزد.

دین اسلام درسلسله ادیان یگانه دینیست که معتقدین بلا دلیل و پیروان
ظن را مورد توبیخ قرار میدهد، وبه تعجیز و تقبیح سیرت اشخاص که در تاریکی
نابینائی غوطه ورانند می پردازد.

این دین مردم معتقدین را مکلف می دارد تا دراصول دین خود باساس دلیل
و برهان تمسک ورزند. ووقتی که این دین خطاب میکند، مخاطب آن عقل می باشد.
و حینیکه حکم آن به عقل می باشد. نصوص آن واضح میدارد که سعادت از نتایج
عقل و بصیرت می باشد، وشقاوت وگمراهی از ملحقات ولوازم غفلت واهمال وخاموش
ساختن روشنائی بصیرت می باشد. ارکان واساسات دلیل وبرهان در بارهٔ اصول
عقائد به همه مردم یعنی عوام وخواص مفید می باشد. ووقتی که دین حکم شرعی
را عرضه کند غالباً غایه آنرا نیز بیان میکند. (به قرآن مراجعه کن)

درجملهٔ ادیان کدام است که در این مزیت با این دین مساوی و یا نزدیک
باشد. من گمان میکنم که غیر مسلمانان نیز مزیت بزرگ این دین اعتراف میکنند.

## رکن چهارم

چهارم اینکه در هرملت گروهی باشد که عمل آنها تعلیم همه افراد ملت باشد،
به معارف حقیقی عقول آنهارا تنویر نمایند، وبه علوم مفید آنهارا بیارایند. ودربیان
نمودن طرق سعادت آنها تقصیری نورزند. بعدازاین گروه، گروهی دیگری باشند
که به تهذیب و تعلیم نفسها بپردازند، اوصاف فاضله و حدود آنرا توضیح بدارند.
مدارک فوائد و محاسن غایه های آنرا مجسم سازند.

(ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم)

* * *

اینک آنچه از مقالات، افکار و اندیشه های سید جمال الدین افغانی گزینش میسر گردیده و سپاس خدای را آرزو مندیم که توسط آن به سرمنزلی که آرزو مندیم برسیم و آن اینکه مردم ادان گوش دهند و از برکت آن بسوی حق و نیکوئی رهنمون گردند و اگر خواست خدا باشد باین آرزو خواهند رسید.

به قرآن رجوع کن که چه میگوید :

**( و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر ) (۱)**

یعنی باید از شما جماعتی باشد که بسوی کار نیکو بخوانند و به کار پسندیده امر کنند و از کار بد باز دارند .

همچنان آیات دیگری نازل شده است، مثلا :

**(فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون**

(۲) پس چرا از هر فریق ایشان گروهی بیرون نروند تا در دین دانائی حاصل نمایند، وبرای اینکه چون سوی ایشان باز گردند قوم خود را بترسانند شاید ایشان بترسند

همچنان غیر از این دیگر آیات نیز موجود است. و شکی نیست که اسلام باین اساس بر دیگر ادیان بیشتر، به توجه ایکه به این دو موضوع دارد مقام برتری را دارا می باشد .

حکیم ما (خدا براو رحم کند) در اخیر این رساله گفته است و من توضیح مینمایم که طرق «مدینه فاضله» (که حکمای سلف بار روی آن به حسرت و تاثر از زندگی چشم پوشیده اند) در جهان انسانی جز در دین اسلام پیدا نیست اگر گوینده ئی بگوید. اگر دین اسلام طوری باشد که بیان نمودم پس چیست که مسلمانان را به حالت بدوسان حزن آوری بینیم ؟ البته جواب اینست که . مسلمانان پیشینه بودند طوریکه بودند از برکت دین خود رسیدند بانچه که رسیدند .وجهانیان به برتری آنها شهادت میدهند. در شرح احوال این زمان باین آیه مبارکه اکتفا می ورزم :

(۱) سورة آل عمران آیه ۱۰۴

(۲) سورة التوبه آیه ۱۲۲

# تصحیح نامه

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۲ | ۱۰ | موز یحمس | مؤرخمش |
| ۴ | ۱۸ | حسه | حسنة |
| ۵ | ۴ | بخشد ن | درشفاء بخشیدن |
| ۵ | ۱۲ | دوآ ء تحصیص | دوآء آن تخصیص |
| ۶ | ۱۷ | دلیگر | دلگیر |
| ۹ | ۱۲ | اعتراض | اغراض |
| ۱۰ | ۲ | حما لد ین | جمال الد ین |
| ۱۰ | در سطر حاشیه | انکشاف | انتشار |
| ۱۱ | ۱۵ | بی اوعا نها ، اعراب وا درا ک ـ | |
| ۱۳ | ۱۶ | دورع | دروع |
| ۱۸ | ۱ | کینه دشمنان خود راحفظ میکند خصوصاً | |
| ۲۶ | ۱۴ | سا عته | ساعة |
| » | » | ولا نستقد مون | ولا یستقد مون |
| ۳۷ | ۱۲ | بااستسنای | با ستثنای |
| ۵۵ | ۴ | (تو زید ) | تو (ز ید) |

## مراجع کتاب


۱- رسالة الرد علی الدهریین (رد نیچریه)

۲- تاریخ الامام محمد عبده — ۱/۲— سید رشید رضا

۳- العروه الوثقی

۴- خاطرات جمال الدین - استاد عبد القادر مغربی

۵ — بحث قیم فی جنسیة السید- علامه صلاح الدین سلجوقی

۶ — البیان فی الانجلیز والافغان- سید جمال الدین

۸- حاضر العالم الاسلامی

۹ - جریده مصر

۱۰ — جریدة الحال

۱۱- جریدة ثمرات الفنون

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
| --- | --- | --- | --- |
| ۹۳ | ۳ | نمیبرم | میبرم |
| ۱۰۱ | ۷ | دیلیها | دیلمیها |
| ۱۰۲ | ۱۶ | وذاتی | وجب ذاتی |
| ۱۰۲ | ۱۸ | چرند | چرنده |
| ۱۰۳ | ۸ | وذان | ود ر آن |
| ۱۰۸ | ۱۸ | مستوای میگردد | مستولی نمیگردد |
| ۱۱۷ | ۷ | المومنین | المؤمنین |
| رر | ۱۸ | قوله | قوله |
| ۱۲۰ | ۱۹ | سبلل | سبیل |
| ۱۲۲ | ۱۳ | امیاش | انبیاءش |
| ۱۲۳ | ۸ | اسبات حفظ سلطه | الباب حفظ سلطه |
| ۱۲۵ | ۵ | ولائنا رعوا | ولاتنا زعوا |
| رر | ۱۷ | جاکم | جاءکم |
| رر | ۲۱ | البعضا | البغضاء |
| ۱۲۶ | ۱۸ | بجارود | بجارون |
| ۱۲۸ | ۹ | جاهم | جاءهم |
| رر | رر | اباهم | اباءهم |
| ۱۳۱ | ۹ | العمهای | اعمها |
| رر | ۱۰ | سانقسهم | ما بانفسهم |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۵۹ | ۱۴ | در | را |
| ۶۳ | ۲ | عرص | عرس |
| ۶۴ | ۳ | [illegible] | غرس |
| ۶۴ | ۳ | فروح | فروصف |
| [illegible] | ۹ | وهات | وا هیآت |
| ۷۷ | ۱۸ | واعد نبی | فاعبدنی |
| ۷۹ | ۱ | لا نقحه | لا تقفه |
| [illegible] | [illegible] | لهما | الهنا |
| [illegible] | [illegible] | قبلك | قلبك |
| ۸۲ | ۹ | لیضهر | لیظهر |
| » | ۲۷ | لیظهر | لیظهره |
| ۸۳ | ۵ | الآنافی وطالاب الاب تی | انافی الاب والاب فی |
| » | ۶ | لیبنئك | ا بنئك |
| » | ۱۵ | الکر | البکر |
| » | ۱۹ | السائك | اسألك |
| » | ۲۰ | لتی | التی |
| » | » | ذالك | ذا لك |
| » | ۲۱ | النوری | الّنوری |
| [illegible] | ۷ | گروه | گره |

MINISTRY OF INFORMATION AND CULTURE

# *Sayyed Jamal -ud-din al-Afghani 1838 - 97 and his Appeal*

BY

## Mahmud Abu-Rayya

translated from Arabic

BY

## M. G. Bashar




**PUBLISHER : BAIHAQI**
**KABUL 1977**

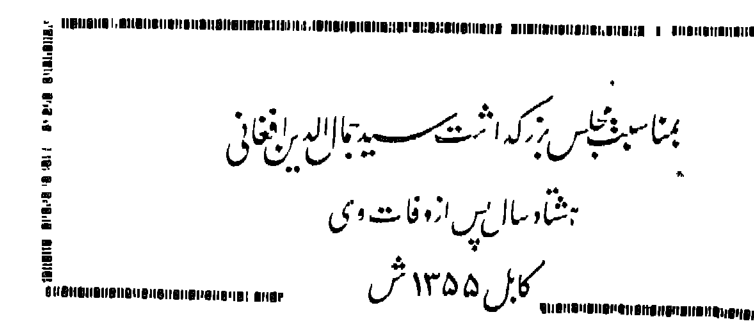
باهتمام:
عبدالجلیل (ح)

مطبعهٔ دولتی

بیهقی کتاب خپرولو موسسه

حوت ۱۳۵۵

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
| --- | --- | --- | --- |
| ۱۳۲ | ۵ | لیستخلفنهم | یستخلفنهم |
| ۱۳۵ | ۸ | منیرانعمها | معیرانعمه انعمها |
| ۱۸۷ | درحاشیه «۱» | ادرا | زیرا |
| ۱۹۸ | ۳ | از نشا | انشاء |
| رر | ۴ | دالزارع | والزرع |
| ۲۳۰ | ۹ | بعرتبة | بقرو نه |
| مراجعه کتاب | | العروه‌الوثمی | العروه الوثقی |




## کتبیکه باین مناسبت نشر گردیده است:

### الف ـ نشرات بیهقی:

۱ـ سیدجمال الدین افغانی : (ترجمه ازعربی ـ عبدالله سمندر) عروه الوثقی

۲ـ سیدجمال الدین افغانی : گزیدهٔ آثار (باهتمام دکتور سیدمخدوم رهین)

۳ـ پوهاندعبدالحی حبیبی: نسب وزادگاه سید جمال الدین

۴ـ سیدقاسم رشتیا : سید جمال الدین وافغانستان

۵ـ محمدعثمان صدقی : سیدجمال الدین پیشوای انقلاب شرق

۶ـ دکتورعبدالحکیم طبیبی: تلاشهای سیاسی سیدجمال الدین

۷ـ محمودابوریه : ندای سیدجمال الدین (مترجم ازعربی ـ بشار)

۸ـ رساله‌هاومقالات دربارهٔ سیدجمال الدین (باهتمام وتدوین حبیب الرحمن جدیر)

۹ـ سیدجمال الدین درمطبوعات افغانستان (باهتمام صدیق رهپو)

۱۰ـ محمود طرزی : مقالات (باهتمام دکتورروان فرهادی )

### ب ـ دیگر نشرات:

۱۱ـ سیدجمال الدین افغانی: عروه الوثقی (ترجمهٔ پشتو ازقاضی عبیدالله)

۱۲ـ سعدافغانی: سیدجمال الدین افغان دشرق نابغه

۱۳ـ شماره خاص مجله افغانستان انجمن تاریخ حاوی ترجمه آثرفوق پوهاند حبیبی

۱۴ـ شماره خاص مجله عرفان

۱۵ـ سیدجمال الدین افغانی در مطبوعات جهان (پوهنتون)

۱۶ـ انتقال تابوت سید (پوهنتون)